Free
as in
Freedom

چاپ سوم

ارشادُ الزّراعه

تألیف

قاسم بن یوسُف ابونصری هروی

در سال ۹۲۱ هجری قمری

باهتمام

محمّد مشیری

ارشادُ الزراعه

This book is fundeded by
"*Zarin Pakhshe Honar*"
entertainment company

تألیف

قاسم‌بن یوسف ابونصری هروی

در سال ۹۲۱ هجری قمری

باهتمام

محمد مشیری

شماره انتشار ۱۱۳۴ شماره مسلسل ۸۰۴۷

انتشارات دانشگاه تهران

سرشناسه : ابونصری هروی، قاسم‌بن یوسف، قرن ۱۰ ق.
عنوان و نام پدیدآور : ارشاد الزراعه / تألیف قاسم‌بن یوسف ابونصری هروی؛ باهتمام محمد مشیری.
مشخصات نشر : تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری : نه ، ۳۳۳ ص.
فروست : انتشارات دانشگاه تهران؛ شماره ۱۱۳۴.
شابک : 978-964-03-6267-9
وضعیت فهرست‌نویسی : فیپا.
یادداشت : چاپ سوم.
موضوع : کشاورزی - - متون قدیمی تا قرن ۱۴.
شناسه افزوده : مشیری، محمد، ۱۲۸۸ – ۱۳۶۵ . مصحح.
شناسه افزوده : دانشگاه تهران، مؤسسه انتشارات
رده‌بندی کنگره : S۵۱۵ / ۲ الف ۴ ۱۳۹۵
رده‌بندی دیویی : ۶۳۰/۲
شماره کتابشناسی ملی : ۲۴۷۵۲۱۴

ISBN:978-964-03-6267-9

عنوان: ارشادالزراعه
تألیف: قاسم‌بن یوسف ابونصری هروی
باهتمام: محمد مشیری
نوبت چاپ: سوم
تاریخ انتشار: ۱۳۹۵
شمارگان: ۵۰۰ نسخه
ناشر: مؤسسهٔ انتشارات دانشگاه تهران
چاپ و صحافی: مؤسسهٔ انتشارات دانشگاه تهران

«مسئولیت صحت مطالب کتاب با مصحح است»

پیش گفتار

چند کلمه در بارهٔ کتاب حاضر

«ارشاد الزراعه» . دراصول وروش کشت و ورز وشناخت زندگی گیاهان ودرختان . ازمتون قدیمه است که دراوایل سلطنت پادشاهان صفوی تألیف گردیده ویکی ازرسائل فارسی درعلم زراعت می‌باشد ، این کتاب باچند رسالهٔ دیگر توسط مرحوم عبدالغفارنجم‌الدوله (۱) بسال ۱۳۲۳ قمری بصورت مخلوط سربی وسنگی طبع شده است وچون نسخ آن کمیاب بود بصورت فعلی در تجدید چاپ آن اقدام شد و اینک در دسترس علاقمندان قرار می گیرد . مرحوم نجم الدوله درمقدمه می‌نویسد :

« این مجموعه را محض خدمت بملت و انتشار معارف ایرانی در امور فلاحت درصدد جمع‌آوری وتصحیح برآمد بقدر وسع ، چراکه این نسخه‌ها منحصر ازفرد بود وتعدد نداشت تا از روی مقابله تصحیح و تکمیل شود وچنانچه نظر به بعضی نواقص دیگر دراین صدد برنمی‌آمد شاید بکلی ازمیان رفت . »

نسخهٔ چاپ نجم‌الدوله فاقد مقدمه مصنف است ، در چند قسمت آخر کتاب نقص دارد ودربعض موارد نیز مطالب آن خلاصه ومختصری از آن درج شده است. کتابی که اینک توفیق چاپ وانتشار آن حاصل شده حاوی کلیهٔ قسمتهای متن اصلی و مقدمه مؤلف بوده و سعی شده است که با مراجعه به چند نسخه وتوجه به صورت مقبول تر،تا حد امکان صحیح وکامل وعاری ازنقص باشد . درپایان کتاب فهرست هائی شامل اعلام (نام های اشخاص واماکن) وفهرست جامعی ازاصطلاحات نجومی و تقویم سعد ونحس ایام وساعات وهم چنین نام پرندگان ودد ودام ، نام گیاهان ، لغات واصطلاحات وتطبیق آنها بالغات مصطلح امروزی فارسی ، فهرست نام آلات و ابزارها، فهرست خوردنی‌ها وآشامیدنیها ، فهرست مقیاسات و واحدهای وزن وطول ونقود ، تنظیم وبکتاب افزوده شده است وبرای مزید فایدهٔ علاقمندان

---

(۱) حاج میرزا عبدالغفار نجم‌الدوله (متولد سال ۱۲۱۸ ومتوفی بسال ۱۲۸۷ هجری شمسی) یکی ازاساتید ریاضی عصر اخیر ومعلم دارالفنون عهد ناصری ومؤلف کتب عدیده در علوم ریاضی و نجوم وهیئت قدیم وجدید وجغرافیا وعلوم طبیعی وازرجال علمی قرن چهاردهم هجری است . مقبرهٔ آنمرحوم درتکیه صفائیه واقع درشهرری نزدیک چشمه علی است .

نام های محلی ومصطلح گیاهان، زمان تألیف کتاب با نامهای معموله ومصطلح امروزی و نامهای علمی (لاتینی) تطبیق گردیده است وامید است که مورد استفاده قرار گیرد .

فایدهٔ این کتاب

فوائدی که ازچاپ این کتاب میتوان منظور داشت علاوه برحفظ ونگهداری یکی از متون علمی قدیمهٔ زبان فارسی عبارت است از :

۱- آشنا شدن باصطلاحات معمول زمان مؤلف دربارهٔ کارهای زراعی ونام انواع مختلف میوه‌ها (مثلا متجاوز از صد نوع انگور ،) غلات (نام های مختلف انواع گندم ، جو ، ارزن ، سبزی ها وصیفی کاری (نام های انواع خربزه) وحبوبات وامثال آن .

۲- اصطلاحات باغداری وطرز باغبانی ، طرح واحداث باغهای میوه وامثال آن

۳- آشنا شدن به طرز آیش گذاردن وتناوب زراعی معمول آن زمان

۴- شرایط ورسوم کشت باغ وتاکستان وطرز نشاندن تاك

۵- آشنا شدن به طرز زراعت های بزرك : یونجه - کنجد وکرچك ، خشخاش ، شاهدانه ، گندم ، جو وغیره .

۶- فهرست سبزی های معمول آن زمان وطرز کشت سبزی های مختلف

۷- نام های میوه‌ها وطرزپیوندآنها که چه درخت میوه‌ای را به کدام درخت میوه دیگر می توان پیوند نمود .

۸- گلاب کشی وعرق کشی از انواع گیاهان معطر

۹- زنبور داری وپرورش زنبور عسل

۱۰- پرورش کرم ابریشم

۱۱- طرزساختن پنیر وانواع مرباها وحلویات وپختن شیرینی های مختلف

۱۲- سرکه انداختن وطرز تهیه ترشی های متنوع وطرز تهیه آب غوره

۱۳- خشك کردن میوه‌ها ونگهداری سبزی ها بطور صحیح

۱۴- طرزکود دادن به زراعات وآبیاری وشناختن خاك ها

وبسیاری مطالب دیگر که امروزهم می‌تواند برای خواستاران راهنمای بسیارارزنده‌ای باشد .

مؤلف کتاب کیست ؟

مؤلف کتاب بطوریکه درمقدمه کتاب (صفحه ۸) خود را معرفی می کند . **قاسم بن یوسف ابو نصری** ساکن هرات است وخود را نوه **شیخ ابو نصر طبسی** المشتهر به **پیر حاجات** معرفی می‌نماید و سبب تألیف کتاب را نیز برحسب امرو اشارهٔ **حضرت**

خواجه عبدالله انصاری ، درعالم خواب ، ذکر می کند که بوی دستور می دهد کاری را شروع کند تاسبب خشنودی باری تعالی باشد. وی برای رفع سرگردانی ازکلام خداوند **(قران کریم)** تفأل می کند وچون آیات مناسبی مشتمل برمحسنات زراعت می آید، لذا شروع در امر زراعت را واجب می داند وبعد (ازمردم صاحب تجربه قواعدآن را پرسیده ومسوده نموده وپس از مراجعه به اهل تحقیق وصاحبان صلاحیت آنها را در دفتری گرد آورده و بصورت کتابی تدوین کرده وباسم **ارشاد الزراعه** ناسیده است) .

مرحوم **نجم الدوله** نام مؤلف را به علت هروی بودن اووقید درنسخ به مسامحه **فاضل هروی** آورده وازآن پس درهرجانام مؤلف کتاب به پیروی ازآن مرحوم **فاضل هروی** قید گردیده واین شیاع بحدی رسیده است که در فهارس نیز از او به همین صورت ذکر نام رفته است بخصوص که درهمهٔ نسخه های خطی ذکر نام مؤلف دیده نمی شود بطور مثال آقای **ای . پ . پطروشفکی** بااینکه وجود دونسخهٔ خطی ازاین کتاب رادرکتابخانه های شوروی ذکر می کند وحتی نسخ مزبور مورداستفاده ایشان قرارگرفته است (۱) معذلک نام مؤلف را باشتباه ویامسامحه وپیروی ازمرحوم نجم الدوله «فاضل هروی» قیدمی کند. (ممکن است نسخه های موجود درکتابخانهای اتحادجماهیرشوروی مانندشمارهٔ ۱۰۰۳ رف موجود در **کتابخانه ملی ایران** (که بعداً دربارهٔ آن توضیح داده می شود) فاقد قسمت مقدمه بوده است ومستشرق محترم بالطبع ازنام صحیح مؤلف بی اطلاع مانده وازنجم الدوله پیروی نموده است.)

نسخه‌هائی که مورد استفاده نویسنده قرار گرفته

۱- نسخه‌ای که درحقیقت متن اصلی کار قرار گرفته متعلق به خود نویسنده است این نسخه از نظر خوانا بودن و غلط کمتر داشتن برهمهٔ برنسخ موجود دیگر رحجان دارد . این کتاب بتاریخ جمادی الاخری سنه ۱۱۸۲ (قمری) درشهرمشهد مقدس بدست میرحسین بن رضا حسینی خادم آستان ملائک پاسبان ثامن الائمه کتابت شده وبغیرازچند مورد مختصر که دراثر رطوبت وچسبیدن برگهای کتاب بهم خوردگی پیدا کرده وناخواناست بسیارخوب مانده وقابل استفاده است .

۲- نسخه خطی متعلق به **کتابخانه ملی** که جزئی ازمجموعه‌ای است، درروی کاغذ فرنگی مهره زده با خط نسخ بسیار خوب وجلد سبزگل وبته، زرکوبیده، مقوائی، سر فصلها با مرکب قرمز وبعضی صفحات حاشیه دارد، بشمارهٔ ۱۰۰۳ رف که تاریخ ندارد ومحتملا درزمان

---

(۱) مراجعه شود به صفحات ۳۸و۳۹ کتاب (کشاورزی ومناسبات ارضی درایران درعهد مغول) ترجمهٔ آقای کریم کشاورز (چاپ دانشگاه تهران) .

ناصر الدین شاه کتابت واستناخ شده این نسخه فاقد مقدمه است واحتمال زیادداده می‌شود که این نسخه مورد استفاده مرحوم نجم‌الدوله قرارگرفته باشد.

۳- نسخهٔ خطی متعلق به **کتابخانه ملی** که تاریخ تحریر آن پنجشبه ۱۲ شعبان ۱۰۸۱ است. این نسخه که با خط نستعلیق بدی روی کاغذ زرد بخارائی تحریر شده، سرفصلهای آن با مرکب قرمز است وبا جلد قرمز تیماج یک لائی تجلید گردیده ولی ازنسخ دیگر کمترغلط دارد ومقدمه وفصول آن کامل است و برای مقابله و تصحیح، بیشتراز سایر نسخ مورد استفادهٔ نویسنده قرارگرفته است.

٤- نسخهٔ متعلق به **کتابخانه مجلس شورای ملی** به شمارهٔ ۲۳۲ جزوکتابهای خریداری از جناب‌آقای **سید محمدمشکوة** که در (غرهٔ شهرربیع‌الاول سنه سبع وتسع مائه) ۹۲۷ قمری بخط **محمد مشهور به‌انباردار** نوشته شده‌است. این نسخه بااینکه ازتمام نسخ موجود به زمان مؤلف نزدیک تراست مغلوط و نا خوانا وبد خط است. نسخه مورد بحث علاوه برآنکه مقدمه وکلیه فصول را بطورکامل داراست درآخر کتاب رسائلی هم ازمؤلف درقواعد ضرب وقسمت دراصول حساب وضرب مدورات وسایر اشکال هندسی وطریق تقسیم آب واطلاعاتی ازشهر **هرات** وآبادیهای اطراف آن را دارد که درسایر نسخ دیده نشده است (۱) این نسخه هم درحد خود مورد استفاده نویسنده قرارگرفته است.

* * *

نسخه های دیگری نیزازکتاب ارشاد الزراعه درکتابخانه‌ها وجود داردکه متاسفانه مورد استفادهٔ نویسنده قرارنگرفته وبرای اینکه ممکن است مورد مراجعه علاقه مندان دیگر قرارگیرد ذیلا نشانی آنها داده می‌شود:

۱- نسخه متعلق به کتابخانهٔ مسجد سپهسالاربشماره ۲۸۵۸ به فهرست بخش سوم کتابخانه (نشریه شمارهٔ ۲ انجمن ایرانی فلسفه وعلوم انسانی) مراجعه شود - متاسفانه این کتاب بعلت نقل وانتقال محل کتابخانه مورد مراجعه واستفاده قرارنگرفته است.

۲- نسخه های موجود در **کتابخانه مرکزی دانشگاه** مراجعه شود به جلد سوم نسخه های خطی نشریه کتابخانه دانشگاه تهران صفحات ۳ و۳۸۸

۳- نسخهٔ موجود در**کتابخانه ملی تبریز** بشماره ۳٤۱۰ مورخ ۱۰۵۰ قمری

تاریخ تألیف

درتمام نسخه های موجود متفقاً سال تألیف کتاب ۹۲۱ هجری ذکر شده وتاریخ کتاب را **بطریق رباعی** بشرح زیر:

---

(۱) این رسائل در فرهنگ ایران زمین جلدسیزدهم بکوشش آقای ایرج افشار چاپ شده است

آن رازق دانا که ز فیض قدسی	آورده گل و لاله ز کتم عدسی
درنهصدوبیست ویک زهجرت بود	کاین نسخهٔ دل پذیر کردم رقمی

تاکید وتائیدنموده‌اند. ولی درنسخهٔ کتابخانه مجلس شورای ملی بشمارهٔ ۲۳۲ علاوه بزاینکه همین رباعی را نوشته شرح زیر را نیزاضافه کرده است :

«تواریخ کتاب ـ زمان تألیف این کتاب **درششصد و نودودو ؟**

بارشاد زراعت نخل کلکم	چوشد سر سبز ، میوه داد وفرمود
پی‌تاریخ ختمش صاحب‌زرع	بارشاد الزراعه ، صاحب افزود

یعنی اگربه حساب حروف‌ابجد به کلمه (ارشادالزراعه) رقم‌حاصله ازکلمه (صاحب) را اضافه کنند تاریخ‌تألیف کتاب بدست می‌آید. واین بسیارعجب‌است چه با این حساب که **ارشادالزراعه** مطابق‌رقم ۸۲۰ وصاحب (۱۰۱) است‌ومجموع آنها بازهم ۹۲۱ می‌شود ، معلوم‌نیست که عدد **ششصد و نود دو** ازکجا آمده است .

برای مزید اطمینان از اینکه رقم **ششصدو نود ودو** تاریخ تألیف کتاب‌صحیح نیست مراجعه به متن کتاب و دیدن نام شخصیتهای تاریخی که عموماً تاریخ حیات آنها خیلی بعد

---

(۱) ابوسعیدگورکانی (میرزا ...) (سلطان ...) ابن محمد بن میرانشاه بن تیمورگورکانی ، آخرین پادشاه خاندان تیموری است ، تولد اوبسال ۸۳۰ و مرگش ۸۷۳بدست نوهٔ بایسنقربوده است.

(۲) علاءالدوله سمنانی ۶۵۹ ـ ۷۳۶ ـ رکن الدین علاءالدوله احمد بن محمد بیابانکی از عرفای عهد ابوسعید بهادرخان است که درابتدای جوانی در مشاغل دیوانی داخل بوده بعد به مسافرت و حج پرداخت ودرسال ۶۸۷ لباس اهل تصوف اختیارنمود واز ۷۲۰ به بعد درخانقاه منزوی گردید و بارشاد مردم مشغول شد علاء الدوله سمنانی را بیانات عالی ورباعیاتی‌شیرین بزبان فارسی است . (تاریخ مغول مرحوم اقبال ص ۵۰۹) .

(۳) سلطان ابراهیم (ابوالفتح) یکی ازهفت پسران شاهرخ‌پسرتیموراست در۸۱۷ ازطرف پدربحکومت فارس ودرسال ۸۲۵ بمقابله سلطان محمود برادر اویس ثانی که برخوزستان استیلا یافت مامور گردید ، شوشتر را محاصره کرده وفتح نمود . سلطان ابراهیم خط ثلث را بسیارنیکومی‌نوشت وبعضی ازخطوط او درشیراز روی بناها ومساجد دیده می‌شود ، بسال ۸۳۸ هجری درگذشت .

(٤) شاهرخ بهادرخان فرزند تیمورگورکانی وپس ازاوبه سلطنت رسید. درتمام‌دوران حکومت خود به ترمیم خرابیها وآبادکردن ویرانه‌ها ونشردانش وتشویق علماء واد با صرف عمرکرد . او خود شعرمی‌گفت وخوش می‌نوشت ومردی پرهیزکار وعادل وصلحجو بود . اززمان شاهرخ آثار خیر زیاد بجا مانده ، مشهورترین آنها مسجدگوهرشاد مشهد است .

بقیه پاورقی درصفحهٔ بعد

ازسال ۶۹۲ بوده ما را از هرگونه توضیح دیگر بی‌نیازمی‌کند : (از قبیل نام‌های سلطان ابوسعید گورکانی (۱) ـ علاءالدوله سمنانی (۲) سلطان ابراهیم (۳) شاهرخ (بهادرخان) (٤) ابن یمین (٥) ـ سلطان حسین (٦) وغیره .

محمد مشیری . تهران. مرداد ۱۳٤۶

بقیه پاورقی درصفحهٔ قبل

(٥) ابن یمین ، فخرالدین محمود بن یمین الدین محمد طغرائی شاعر شیعی فارسی ، مولد اوبه فریومد خراسان است ، پدراوطغرائی نیز شاعر بوده است. مورد عنایت خواجه علاء الدین محمد وزیرسلطان‌محمدخدابنده درخراسان بود ، سپس‌بخدمت سربداران‌پیوست وظاهراً بیش‌ازهشتاد سال بزیست ابن یمین درجنگ زاوه درجزء اتباع امیروجیه الدین مسعود با ملک معزالدین حسین کرت شرکت‌داشتند ودر۱۳ صفرسال ۷٤۳ دیوان اودرهمین جنگ بغارت رفته و مفقود شده ومجدداً اشعار خود را گرد آورده وبه تدوین دیوان دیگری پرداخت وفاتش در۷۶۹ درقصبهٔ فریومد اتفاق افتاد واو را جنب قبر پدر درآنجا به خاك سپردند. (متأسفانه درلغت نامه دهخدا تولد او را بسال ۸۶۳ نوشته‌اندکه غلط‌بسیار فاحش است .

(٦) سلطنت سلطان حسین بایقرا بسال ۹۱۲ منقرض شد .

فهرست مطالب کتاب

ای فیض تو آبروی هر دهقانی   پروردهٔ تست هر گل و ریحانی
تا لطف تو ارشاد زراعت ننمود   نامد بکف **آدم صفی** را نانی

حمد و سپاس رزاقی را که مزارع و صنعت قدرتش از فحوای آیهٔ کریم (ءاانتم تزرعونه ام نحن الزارعون) مفهوم میگردد، و مشارع منافع رأفت و رحمتش از آوای (وفجرنا فیها من العیون) معلوم میشود ، و ثنای بی‌قیاس فیاضی را که ذوارف عوارف فیض و کرمش از انهار فایض‌الانوار (و سقیهم ربهم شراباً طهورا) و جویبار گوهر آثار (و اسقینا کم مائاً فراتا) بر کشتزار خار و گل یکسان است.

شعر

ابر کرمش بوقت احسان   در فیض بود بجمله یکسان

صانعی که عقل عاقلان در آثار انوار بساتین حکمت بی‌نهایت که باغبان ابداع و اختراعش بانواع ریاحین مختلفه و اضعاف تزئین متنوعه ساخته وپرداخته حیران است.

بیت

در صحن چمن ز صنع یزدان   عقل عقلاست جمله حیران

قادری که در عرصهٔ چهارباغ جنان و صحن چمن جهان ، نخل آرای ریاض ابداع است، حکیمی که در روضهٔ رضوان پیوندگر نهال امکان ، و نوباوه‌رسان نخل اختراع است.

بیت

پیونـد گر نهال ابداع   نوباوه‌رسان، زوی بانواع

جهان‌آرائی که ریاض قدس‌را با لاله و گلهای دلفریب باصد لطافت و زینت مزیّن و ملوّن ساخت ، چمن‌آرائی که گلستان انس را به‌اشجار میوه‌دار و گلهای زرنگار همیشه بهار بنظافت و طراوت تمام پرداخت.

شعر

صحن گلستان که بود چون جنان   لطف الهی بـودش بـاغبان

معماری که بنای رفیع قدرتش ، سقف مقرنس مینا و گنبد اطلسی معلی را بغرایب آثار قدرت و عجایب اسرار حکمت برافراخت.

شعر

معمار بنای چرخ اطلس   سازندهٔ غرفهٔ مقرنس

طراحی که بنای بیوت آفرینش بصفات بی‌غایت و لطف بی‌نهایت او معمور است ، حکیمی که از کمال حکمت و حسن تربیت چاشنی ریز شهد،شان‌زنبور است.

مثنوی

طرح‌افکن،خانه‌های معمور   جلاب فشان ، شان زنبور

پادشاهی که بمقتضای قدرت کامله وحکمت شاملهٔ خود حضرت**آدم** صفی را از بهشت عنبر سرشت بمزرعه‌گاه عمل و کشت‌گه (الدنیا مزرعة الاخره) فرستاد ، بعنایت ازلی و هدایت لم‌یزلی و بتعلیم حضرت **جبرئیل** امین (ع) زراعت و حراثت الهام و ارشاد داد.

شعر

آمده ارشاد زراعت ز تو   بلکه بهر کار کفایت ز تو

منعمی که عرصهٔ غبرا از خط سفلی بجهت انتفاع اصناف امم ، سبب معاش و انتعاش بنی‌آدم ساخت، کریمی که دانه‌فشانان و نیکوکاران خطهٔ خاك‌را بزواید

اکرام و عواید انعام خود محفوظ و بهره‌مند گردانید کما قال جل وعلاء: (کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة).

شعر

حمد وسپاس ملک ذوالجلال   قادر دانا احد بی‌زوال
لطف و کمال ملک مستعان   داده توانائی هر ناتوان
رفعت از او یافته همت بلند   پست چو خاك آمده زوخود پسند
گنبد سرسبز فلک آراسته   نقش زده هرچه دراو خواسته
پیشتر ازآنکه بود صبح وشام   بودی وهستی و تو باشی مدام
گنبد افلاك مدار از تو یافت   کارجهان نیز قرار ازتو یافت
پای طلب آنکه براهت نهاد   رزق تواش قوت وهم قوت داد
رزق رسانندهٔ بهر بیدلی   عقده گشایندهٔ هر مشکلی
خوشه ده‌دانه که افتد بخاك   میوه رسانندهٔ اشجار و **تاك**
رنگ ده **لاله** و گل در بهار   جلوه ده و سبز کن شاخسار
لطف تو آرندهٔ باد خزان   گشته ازآن فرش چمن زرفشان
قادری و قدرت تو برکمال   قاصر ازاندیشهٔ وصفت خیال
وصف تو زاندیشهٔ ما برتراست   دیده بصنع تو تماشا گر است
عقل که در هر روشی پی‌برد   ره بشناسائی او کی برد
مزرع سبز فلک مهر و ماه   هست به یکتائی ذاتت گواه
آمده **گندم** چو برون از جنان   لطف الهی بودش باغبان
سرو شد از تو بچمن سرفراز   گل زتوپروردهٔ حسن است وناز
فاخته بر **سرو** ثنا گوی تست   مستی **بلبل** همه ازبوی تست
این همه صنعت زتو پیدا شده   دیدهٔ **نرگس** ز تو بینا شده
برده **بنفشه** بتو چندان سجود   تا قد او خم شدورنگش کبود

رنگ لطافت تو دهی **لاله** را   دُر بصدف هم‌تو کنی ژاله‌را
چاك زده جیب برای تو گل   نقد وفا کرده فدای تو گل
هست زالطاف تو ای‌ذوالمنن   چتر سفیدی بچمن **نسترن**
برده به‌بستان زتو بوئی نسیم   طرهٔ **نسرین** شده عنبر شمیم
از اثر لطف تو اندر چمن   رنگ برنگست گل و **یاسمن**
خواب گران‌درسر**خشخاش**بین   بر گل آن صنعت نقاش بین
تا گل **شب‌بوی** زتو بوی برد   بوی شبش باد بهرسوی برد
آنکه نه‌فرمان تو گیرد بجان   گو بدر آیش زپس سر زبان
یافته **انگور** حلاوت ز تو   میوهٔ هر باغ لطافت ز تو
به که نمدپوش شدوزرد روی   برده زعشاق تواش رنگ‌وبوی
خربزه شیخی‌است براهل‌دید   گشته ولی روز جوانی شهید
خلق کن جملهٔ اشیاء توئی   هست کن‌ونیست کن‌ماتوئی
بعد ثنای احد لاینام   نعت رسول‌است علیه‌السلام

وصلوات نامیات و تحیات زاکیات نثار مرقد منور، مهد معطر پیغمبری، که بهترین نخلی است درباغ رسالت وپیغمبری، شکفته گلی است در بستان فضیلت و سروری.

شعر

چشم و چراغ همهٔ انبیاء   پادشه بارگه اصفیاء
ذات تو تا پای بدنیا نهاد   زلزله در طارم **کسری** فتاد
آتش **آتشکدهٔ فارس** مرد   آب کس **ازدجله ساوه** نخورد
ظلم ز عالم تو برانداختی   قاعدهٔ عدل ز سر ساختی
پای توچون سودرکاب **براق**   درفلك انداخته صدطمطراق
چرخ شده از قدرت سر بلند   خاك شده از قدمت ارجمند
ای‌زفلك برتروازهرچه هست   خاك براهت‌چه‌بلندوچه‌پست

خاك رهت آب رخ سلسبیل — حلقه بگوش حرمت **جبرئیل**
واسطهٔ خلقت **آدم** توئی — نور ده دیدهٔ عالم توئی
ای‌شب قدر ازسر زلفت نشان — درشب تو صبح سعادت‌نهان
شمع هدایت چو برافروختی — کفر و نفاق همه را سوختی
گرد زنعلین تو ای پادشا — چشم ملك راست به‌از توتیا
سکهٔ دولت چو به‌**بطحا** زدی — بارگه عدل بهر جا زدی
صیت تو آفاق سراسر گرفت — نورتو ظلمت زجهان برگرفت
وصف‌تو هرگزچونگردد تمام — ختم نمودیم براین والسلام

درمنقبت حضرت وصایت‌پناه، امامت دستگاه منظورنظر عنایت هل‌اتی‌وممدوح ستایش بی‌نهایت لافتی، حضرت امیرالمؤمنین، امام‌المتقین ویعسوب‌المسلمین، اسدالله الغالب **علی‌ابن ابیطالب**، علیه‌التحیة والسلام.

شعر

آن **علی** والی عالی گهر — نور ده دیدهٔ اهل بصر
آنکه در از **قلعهٔ خیبر** بکند — برد بدوش‌خود ودورش‌فکند
بعد**علی** کیست؟ **حسن**شاه‌دین — نور ده دیدهٔ اهل یقین
کیست**حسین**آنکه کبارو صغار — کرده بخاك دراو افتخار
رهبر خلق است **علی حسین** — آنکه ازاویافته‌این زیب‌وزین
باقر و صادق همه را سرورند — درشرف‌از کون‌ومکان برترند
موسی کاظم بجهان‌پیشواست — راهبر اهل هدایت **رضاست**
باد سرم خاك بپای **تقی** — جان ودلم باد فدای **نقی**
پادشهانند بر اهل جهان — **عسکری و مهدی** آخر زمان
جان همه را غرقهٔ احسانشان — سر همه را برخط فرمانشان
یارب ازآنجا که توئی‌بی‌نظیر — عاجز خود را بکرم دستگیر
واقف اسرار ضمیرم توئی — پادشه عذر پذیرم توئی

عمر بعصیان بسر آورده‌ام   آنچه توانسته‌ام، آن کرده‌ام
نه ز من آسوده بعالم دلی   نه بکف از عمر مرا حاصلی
جرم فراوان و خطا بیشمار   کرده‌ام ازلطف زمن درگذار
روز قیامت که شود انجمن   با نبی و آل مرا حشر کن

در منقبت شاه گوید :

نباشد جهان دیده را اشتباه   که قائم بود عالم ازعدل شاه
بتخصیص شاهی کز او دین‌وداد   در لطف بر روی عالم گشاد
سپهر شرف آفتاب کرم   شریف **قریش** و ملاذ امم
ز ظهر **علی** و ز بطن **بتول**   ز آل خجسته مآل رسول
سمّی سلیل خلیل خدا   ضیاء بخش عالم بنور هدی
ز رویش عیان فرّ شاهنشهی   دلش را ز سر قضا آگهی
شریعت پناهی که از اجتهاد   برافراخت رایات غزو جهاد
ز خونریز، ارباب کفر و ظلام   ادیم زمین کرده یاقوت فام
ز نور یقین آتشی برفروخت   که‌چون‌شعله‌زدظلم‌وبدعت‌بسوخت
بسجادهٔ شرع آمد مقیم   قوی کرد ارکان دین قویم
ازو شد نوای هدی مرتفع   بر افتاد بنیاد هر مبتدع
شجاعت شعاری که دروقت کار   زند تیغ چون شاه دلدل سوار
ز تاب حسامش بهنگام جنگ   بسوزد دل عالمی بیدرنگ
سنانش ستد دل ز هر بدکنش   زبان تیز گرد از بی‌سرزنش
ز تیر خدنگش که شد دیده دوز   بچشم عدو همچو شب گشت روز
بگرز گران سنگ روز مصاف   در آنروز پی گیر بد **کوه قاف**
جوان‌بخت شاهی که گردون پیر   ندارد بجز طاعتش در ضمیر
سلاطین **توران** و **ایران** زمین   ملوك **عراقین** و **خاقان چین**

سر افکنده در خدمتش بنده‌وار — بجز طاعت او ندارند کار
سکندر نشانی که تدبیر او — درآورده عالم به تسخیر او
چه**روم** و**فرنگ**وچه**مصر**وچه**شام** — مسخر شد از ضرب تیغش تمام
سلیمان مکانی که از عدل و داد — جهان را بسی زینت و زیب داد
چنان عام شد عدل آن سرفراز — که **تیهو** نشیند به پهلوی **باز**
کند **میش** درمنزل **گرگ** خواب — زند خنده **کبک دری** بر **عقاب**
کریمی که از لطف احسان او — همه خلق گشتند خواهان او
جهان کهن از وجودش بدیع — بود قدر مردم ز جودش رفیع
جواهر کفش ، گوهرافشان شود — زمین رشک دریای **عمان** شود
بهنگام بخشیدن سیم و زر — برحمت کند بر فقیران نظر
بوقت تمکن به بخت جلال — دهد ظالمان را بسی گوشمال
بدستور **نوشیروان** و **قباد** — بود حارث مملکت در بلاد
غلط گفتم ای شاه گردون توان — اگر زنده بودی **انوشیروان**
براه تو سر از قدم ساختی — لوای اطاعت بر افراختی
ز طور تو آموختی سروری — رسوم جهانداری و مهتری
چو مدح دعای تو بی‌غایت است — ترا خود به‌تعریف کی حاجتست
دعای تو گویم که **روح‌الامین** — باخلاص آمین کند از یقین
خدایا که این‌صاحب تخت‌وتاج — که شرع نبی یافت از وی رواج
سرافراز بادا بهر دو جهان — قرین عطایش کهان و مهان
همه عالم از عدلش آباد باد — دل خلق از احسان او شاد باد

وبعد معروض رای عقده گشای اهل قول ومرفوع ضمیر منیر دقایق‌پذیر ارباب بصیرت وعقول آنکه چون فقیر کم‌بضاعت،حقیر بی‌استطاعت خاك درگاه **پیرانصاری**

قاسم‌بن یوسف ابونصری از تفرقهٔ روزگار جفاکار وجفای مردم بیوفای ستمکار که پیوسته نفاق وحسد ، شیوه و پیشهٔ ایشان است ، کنج عزلتی و گوشهٔ محنتی اتفاق افتاده‌بود، دردل چنان‌میگشت ودرخاطر چنان‌میگذشت که مدتی‌بعنایت ملک خلاق به‌تحصیل **علم سیاق** که مخترع این علم شریف که مزین است بنکات و دقایق لطیف ، حضرت امیرالمؤمنین و امام‌المتقین ، اسدالله الغالب و مطلوب کل طالب **علی‌بن ابیطالب** علیه‌الصلوات والسلام است . مشغول بوده و جمع ابواب آنرا کما ینبغی دانسته ، بعمل درآورد . اکنون باز وقت آن است که درمهمی ازامور **سیاق** مدخل نماید تادرچمن روزگار از هر حس و خار جفائی نباید کشید ، تاآنکه شبی در واقعه دیدم که شخصی میگوید که عالی مکان و سدره مقام یعنی حضرت شیخ‌الاسلام مقرب حضرت باری **ابواسماعیل خواجه عبدالله انصاری** قدس روحه میفرماید که تخلص سابق را برطرف نموده **قانعی** تخلص کن، چون فیض این اشارت یا بشارت ، نسیم‌آسا برساحت خاطر گذر فرمود و غنچهٔ مراد شکفتن گرفت وگلشن ضمیر را از نوگلی واشد ، بخاطر رسید که این واقعه اشارت بقناعت است و نظر عنایات و اشفاق آنحضرت نسبت بحال این فقیر حقیر موروثی‌است،چنانچه درمقامات حضرت خلایق‌پناه ، ولایت دستگاه، **شیخ‌ابونصر طبسی** المشتهر به **پیر حاجات** که جد این فقیر است ، مذکور است که نظر کیمیا اثر وتربیت آنحضرت بدان رتبه و مقام رسیده ، پس در امری شروع باید کرد تا سبب خشنودی باری و برایا بوده و موجب جمعیت و فراغت هردوسرا گردد و تفال بکلام معجز نظام ، حضرت ملک علام عزاسمه نمود تاهرچه بظهور آید بدان قیام‌واقدام نماید،این‌آیت بابرکت‌آمد:

«هوالذی انزل من‌السماء ماء فاخرجنا به نبات کل شی فاخرجنا منه خضراً ونخرج منه حباً متراکباً ومن‌النخل‌من‌طلعها قنوان دانیة وجنات من‌اعناب والزیتون والرمان مشتبهاً وغیر متشابه انظروا الی‌ثمره اذا اثمر وینبعه ان فی‌ذلکم‌لایات لقوم یؤمنون» والله خیر حافظ ومجید یا رحمن .

وترجمهٔ این آیه چنان است که : و اوست آنکه فرو فرستاد از ابر یاازجانب آسمان آلهی آبی، پس برون آوردیم بآن آب رستنیهائی هرچند مجمل ذکر فرمود آنکه مفصل میگوید ، پس برون آوردیم ازاین آب چیزی سبز ، یعنی گیاهی که ازتخم رسته است و بیخ وشاخ پیدا کرده است برون میآوریم ازاین گیاه سبز دانه بریکدیگر مرکب شده یعنی خوشه و بیرون آوریم از خرما بنان ازشکوفه وغنچهٔ وی شاخه‌ها، بیکدیگر نزدیک یعنی برهم پیچیده یابزمین نزدیک از بسیاری بار ودیگر برون آوریم بوستانها از انگور وبرون آوریم بآب باران درخت زیتون را و درخت اناررا درحالتی که‌آن درختان بعضی به‌بعضی‌مانندند نه‌دربزرگی ونه‌مانند یکدیگر درطعم ، میوهٔ بعضی بغایت ترش میباشد وبرخی شیرین وبعضی ترش و شیرین ، بنگرید هر درختی چون بیرون میآورد میوهٔ خودرا بغایت خورد وبیمزه و بنگرید دررسیدگی وپختگی او چگونه شکل و مزه و نفع ولذتی اورا پدید آید . بدرستی که دراینها که یاد کردم نشانه است بروجود قادری حکیم ، هرگروهی‌را که بگروند.

ازاین اشارت که مشتملست بربشارت چنان مفهوم گشت که در امر زراعت شروع نمودن متناسب است ودر **صحیح مسلم بخاری** از آن تازه‌نهال چمن رسالت وثمرهٔ شجرهٔ نبوت وخلاصهٔ مزرعهٔ دنیا و آخرت مروی است که فرمود : لاتغرس مسلم غرساً ولا تزرع زرعاً فتاکل منه انسان ولادابة ولا شیء الا کانت له صدقه .

وفی روایة : صدقه الی یوم‌القیامه

یعنی صاحب دولتی که درصحن چمن روزگارکه مزرعهٔ دارالقرار است ، نهال دولتی بنشاند یاتخم سعادتی فشاند، هرفردی ازافراد انسان که ازآن بخورد وهرشخصی ازاشخاص حیوان ازآن تمتعی گیرد ، صاحب آنرا ثواب صدقهٔ کامله

باشد . ودر روایتی آنست که مر اورا صدقۀ کامله باشد. ودرروایتی تا روز قیامت. واین معنی عبارت از دوام انتفاع و مثوبات آنست بصاحب آن باعتبار آن مزروع و آن مغروس ، زیرا که هرچه ازآن بذر مزروع کرده شود وآنچه از اغصان آن درخت نشانده شود، ثمرات ونتایج آن بصاحب آن عاید گردد تاروز قیامت ودرروایت دیگر هم در **صحیح مسلم** از آن حضرت مروی است که فرموده است :

(مامن مسلم تغرس غرساً الا ما کان اکل منه له صدقة وما سرق له صدقة وما اکل السبع فهو له صدقة وما اکلت الطیر فهو له صدقة)

یعنی هیچ مسلمان نیکبختی درختی ننشاند ، مگر آنکه هرچه خورده شود از آن درخت مرو را صدقۀ کامله است وآنچه از آن درخت از آن نیکبخت دزدیده شود، مر آن مسلمان را صدقه است وآنچه ددان ومرغان بخورند مر اورا صدقۀ کامله است ودرخبر دیگر آمده که هر که درسایۀ آن درخت منفعتی کرد آن منفعت صدقۀ آن بود که درخت را نشانیده است . ودرحدیث دیگر آمده است که قال رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله وسلم (اذا قامت القیامة وفی یدك خشبة فاغرسها ولا تلقها فقد انبتت واثمرت ثمرة فیاکل انسان) حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه وآله وسلم میفرماید که چون روز قیامت شود ودردست تو چوبی باشد، آن چوب را بنشان وبینداز شاید که سبز شود وازآن میوۀ حاصل شود کسی بخورد و نفعی از آن بکسی برسد ودر **مشکوة** از حضرت سید کائنات علیه افضل الصلوات واکمل التحیات مرویست که فرموده : اطلبوالرزق من خبایا الارض و قطب الاقطاب شیخ **نجم‌الدین** قدس سره در **مرصادالعباد** این حدیث را مذکور ساخته وترجمۀ این حدیث را عزیزی در سلك نظم درآورده قطعه است :

قطعه

طلب رزق از زراعت کن که شد این شیوه در طریقت فرض

زانکه صدر رسل چنین فرمود اطلبوالرزق من خبایاالارض

ودرفتاوای خلاصه گفته (که بعداز علم خواندن بهترین کارها زراعت است وبعد از آن تجارت) وفتوی براین است و مشهور است که چون **حضرت ابراهیم** علی نبینا وعلیه‌السلام عمارت بابرکت خانهٔ کعبه را باتمام رسانید، گفت الحمدالله که مرا توفیق اتمام عمارت سپهر مرتبت، **ثریا** منزلت کرامت فرمودی، در زمان **حضرت جبرئیل** امین بفرمان رب‌العالمین نازل‌شد که حضرت حق جل وعلا میفرماید که گرسنهٔ را طعام دادهٔ، دلی را بدست آوردهٔ که شکر بجای میاوری؟ آنحضرت بدان جهت مدتی بطعام‌دادن اشتغال میفرماید تا آنکه باز **جبرئیل** نازل شد که حضرت احدیت عزت حکمته وجلت عظمته میفرماید که طعام‌دادن تو مخصوص است بجمعی پس در امری شروع نمای که فایدهٔ عام باشد، پرسید آن کدام امر تواند بود گفت که آن امر زراعت است که دردنیا جمله را سبب حیات ودرآخرت موجب درجات است، بدان‌جهت آنحضرت بامر مذکور اشتغال میفرمود وفواید آن بجمله میرسید وحضرت احدیت ازآن امر راضی وخشنود گشت چنانچه گفته‌اند:

رباعی

خواهی که به‌دارین‌سعادت‌یابی وز محنت و اندوه فراغت یابی
خشنود شود از تو خداوند کریم این جمله‌بدان که‌درزراعت‌یابی

وازسخنان عالیجناب، هدایت‌پناه، سعادت دستگاه **سیداسماعیل گرگانی** است که سبب بقای عالم چهارچیز است: اول امر دهقنت، دوم صنعت اصحاب حرف، سوم سیاست ومهابت ملوك وسلاطین که نظام عالم وعالمیان بشمشیر است، چهارم علم علماء که سویت میان خلایق بقلم نگاه دارند و حسابهای تواریخ که کافهٔ خلایق بدان حاجتمند باشند بقلم ایشان باز بسته است، این‌چهار طایفه سبب بقای عالمند، اما چون بحقیقت نگاه کنی بدانی که دهقان نیز سبب بقای این سه طایفهٔ دیگراست که اگر زراعت ازمیان برخیزد حیات جمله حیوانات درجه‌مستحیل گیرد. اما اگر این سه‌گروه دیگر فرض کنیم که نباشند زندگانی درشدت ورنج باشد، اما

بکلی حیات منقطع نشود وچون دراین باب تأمل کرده شود محقق گردد که زراعت نیکوتر حرفتی است و حراثت بایسته‌تر صنعتی وآنچه از محصول در افاضت خیرات جانوران تواند رسید از هیچ آفریده، صورت نبندد که دروجود آید جز دهقان را. پس دهقان بدین قضیه از همه اصناف خلق بهتر باشد و مؤید این قول، حدیث حضرت رسالت‌پناهی است صلی‌الله علیه وآله وسلم که خیرالناس من ینفع الناس، یعنی بهترین مردمان آنکسی است که بمردم نفع رساند و دهقنت امری است که مجموع منافع درآن مندرج‌است و این صنعت نزد الله تعالی دوست‌تر است از جمله صنایع زیرا که اگر امری ازاین کار شریفتر بودی حضرت (حق) سبحانه و تعالی بحضرت **آدم صفی** علیه‌السلام آن کار تعلیم فرمودی ونیز توکل که سرمایهٔ جملهٔ متعبدان است از لوازم دهاقین است که تخم میپاشند وتوکل میکنند و **درآثار** آمده که روزی حضرت امیرالمؤمنین و امام المتقین اسدالله الغالب **علی‌بن ابیطالب** علیه الصلوة والسلام بقومی رسید که شعار درویشان داشتند سئوال کرد که: من انتم، فقالوا نحن المتوکلون فقال علیه السلام کل انهم یکذبون انهم یاکلون اموال الناس بالسئوال. ان المتوکلین الذین ینظرون فی‌الارض وینظرون رحمة ربهم، پرسید از ایشان چه کسانید، گفتند که ما متوکلانیم امیرالمؤمنین علیه‌السلام گفت، حقاً دروغ میگویند، ایشان آنانند که مالهای مردمان میخورند به‌خواستن، متوکلان آن طایفه‌اند که تخم درزمین کنند وچشم برصنعت خدای عزوجل دارند پس کار دنیا وآخرت بامر دهقنت منتظم شود ودراین باب سخن بسیار است وفواید آن بیشمار.

در حیوة‌الحیوان آورده که **ابن‌عباس** رضی‌الله عنه فتوی داده که اگر کسی درمرض فوت وصیت کند که ازمال من ثلثی به‌متوکل دهند، آن متوکل دهقان‌است واین دلالت میکند برشرف زراعت که متوکل دهقان باشد.

نیز نقل است از سلطان ملت مصطفوی وبرهان حجت نبوی، میوهٔ دل اولیاء وجگر گوشهٔ سید انبیاء ناقد علی،وارث نبی، عارف عاشق،امام **ابومحمدجعفرصادق** علیه‌الصلوة والسلام که دهقانی سالخورده که لطایف اوقات را بوظایف عبادات و طاعات مصروف میداشت چون از سرای غرور بجوار رحمت رب غفور پیوست آن حضرت اورا درواقعه دید که در ریاض بهشت به‌بهجت و شادمانی تمام سیر میکرد از او پرسید که این قرب و منزلت بچه عمل یافته‌ای جواب داد عباداتی که ازمن واقع شده بود وبدان امیدواری تمام داشتم هیچیک ازآن مقبول درگاه حضرت حق نشد متحیر شدم که چه سازم ناگاه صدای ندای پادشاه بخشندهٔ مهربان جل عظمته برآمد که یکی از دوستان ما در نیم‌روز بر کنار فالیز تو میگذشت از روی اخلاص و اعتقاد تمام خربزه‌ای پیش آوردی که از آن محظوظ و بهره‌مند گشت وبدان جهت گناهان ترا بیامرزیدم واین منزل شریف ومقام لطیف ازآنجا میسر شد ونقل است از امام **جعفر صادق** :

نظم

آنکه کارد زغله یازدرخت	یکهزار از عنایت رازق
میشود از بهشتیان به یقین	بعنایات حضرت خالق

ودرشرحی از **شروح بخاری** مذکوراست که درزمان سابق روزی **نوشیروان** عادل برسم سیری بصحرائی رسید ، پیری کارکرده ، سالخورده‌ای را دید که درخت مینشاند ازاو پرسید که چه‌درخت مینشانی؟ گفت درخت **جوز** یا **زیتون**.ازاو پرسید که کمال ثمرات این نهال درمدت چندسال است؟دهقان صاحب تجربه جواب داد که مدت سی‌سال این نهال امید به‌بر میآید ، انتفاع آن باهل روزگار میرسد . **نوشیروان** از آن دهقان بپرسید که چندسال ازعمر توگذشته، گفت‌صدوبیست‌سال که مدت عمر طبیعی است . **نوشیروان** تعجب‌کنان گفت نهال‌نشانیدن این پیر بعد از صدوبیست‌سال علامت نشان خرافت است . بمیوهٔ این درخت کجا خواهد رسید ،

پیر گفت ای پادشاه این درخت‌نشانیدن من ازخرافت نیست بلکه بمصلحت آنست که همچنانکه من‌ازدرختان‌سردمان خورده‌ام وتمتع گرفته‌ام دیگران نیز ازدرختان من میوه خورند.

نظم

دیگران کاشتند و ما خوردیم   ما بکاریم‌ودیگران بخورند

وازعادات حسن **نوشیروان** چنان‌بود که هرگاه سخنی‌نیکو شنیدی گفتی‌زهی! احسنت! و نواب خزینه‌داران مبلغ چهار هزار درهم زر بآنکس انعام میدادند. **انوشیروان** درجواب گفت زهی! احسنت نیکو گفتی! نواب چهارهزار درهم به‌پیر انعام کردند. بعدازآن پیر شیرین درجواب گفت که نه پادشاه بفرمود که‌این درختها دیر میوه خواهد داد؟ خوش زود میوه داد، **انوشیروان گفت** باز زهی احسنت! چهار هزار درهم دیگر به‌پیر عطا فرمود، پیر باز گفت غریب‌تر اینکه درختی درسال یکبار میوه میدهد واین‌درختان من دریکسال دوبار میوه داد. انوشیروان باز گفت زهی! احسنت! چهار هزار درهم دیگر به پیر انعام فرمودند و تازیانه براسب خود زد که خزینهٔ من به‌شیرین گوئی این پیر وفا نمیکند و روان شد.

چنانچه افصح التکلمین و املح المتأخرین، افتخار آل **طه** و **یس** **امیر سید بدرالدین محمود ابن‌امین رحمة‌الله علیه** مضمون این زیبا حکایت را درسلک نظم شرف انتظام داده قطعه بیان نموده:

شهریارا آن شنیدستی که روزی در شکار
شاه **کسری** کرد سوی پیر دهقانی گذر
پیر دهقان**جوز**بن میکشت، باوی گفت شاه
نیستی گوئی بتحقیق از فلاحت با خبر
جوزبن گویند نارد کمتر از سی سال بار
تو کجا یابی ازو بر روزگار خویش بر

گفت ما خوردیم بر از کشته‌های رفته‌ها
هر که آید گو بری از کشته‌های ما بخور
شاه‌را ازوی خوش‌آمد این‌سخن گفتا که زه
یکهزار از بهر وی گنجور شه بشمرد زر
پیر گفت،از کشت غیری بربه‌سی‌سال‌آورد
کشت من باری به‌یکروزآمدی خسرویه‌بر
شاه **کسری** بار دیگر بهر تحسین گفت زه
خازنش چون بار اول داد زر بار دگر
من کنون زان دیهقان هیچ کمتر نیستم
صد ره از**کسری** توخود هستی‌برتبت‌بیشتر
کرده‌ای شعر مرا صد بار تحسین و نشد
یکره احسان همره تحسینت ای **جمشید** فر
کی‌توانم‌حمل کرد این حال برتقصیر شاه
طالع بد فال من شد موجب حرمان دگر

آورده‌اند که در زمان حضرت **سلطان ابراهیم** رحمةالله علیه ، باغبانی بود که مدتهای مدید بزراعت مشغول بوده وعمر نازنین بعمارت باغ وبستان صرف نموده ، باغی رسانیده بود که چمن فردوس نشانش از نزاهت اشجار ، خاك در دیدهٔ ارم کرده بود وازطراوت ازهار و انهار ، داغ حسرت برسینهٔ بوستان خورنق نهاده درختان رنگارنگش را جلوهٔ **طاووسی** ظاهر ، وازگلهای زرنگارش فروغ تاج**کاوسی** باهر ، زینتش چون رخسار شاهد حله‌پوشی منور ونسیم هوایش ، چون کلبهٔ استاد **عنبر**فروش معطر ، درخت جوان‌بختش ، ازبسیاری ثمار ، چون پیران پشت خمیده و میوهٔ حلاوت‌آمیزش چون حلوای بهشتی بی‌حرارت آتش رسیده ، الوان میوه‌های ربیعی وخریفی درغایت نازکی ونهایت لطیفی **انگوری** بود که خامهٔ حکمت شرح کمالش‌را برصحیفهٔ شریفهٔ فانبتنا فیها حباً وعنباً، کشیده وچون آبلهٔ تر برکف برگ

اخضر رسیده وبرحوالی چمن‌های زرنگار، **خربزه** سبزخط، طرفه عذار، چون ماه تمام از افق سپهر مینا فام روی نماید ، بجلوه درآمده ، **سیب** بی‌آسیب چون ذقن دلبران **سیمین**‌تن ، دلها را صید کرده وبرنگ زیبا وببوی راحت‌افزا عالمی را درقید آورده ، **امرود** از سر هرشاخ ، کوزه‌های آب حیات با صراحیهای پرجلاب نبات درآویخته و بصلای حلوای بی‌دود کاهلان بی‌سرمایه و سود را برانگیخته **به** پشمینه‌پوش، چون صوفیان شب‌خیز ، رخسارهٔ زرد سر از پنجره‌های خانقاه ابداع بیرون آورده و روی گردآلودش دل دردآلود، عاشقان را از مهر وماه نشان انتباه داده و **انجیر** بی‌نظیر، که دست قدرت وصف جمالش را برطبق **والتین** نهاده و حلوای زیبا از **خشخاش** و **قند** ترتیب داده ، **انار** ، چون لب دلدار خندان وحریفان ظریف را آب دندان.

بیت

برای امتحان ، گردون زرکار فکنده جوهر یاقوت در **نار**

شفتالوی سیراب ، که هنوز دندان برلب نرسیده آب حسن از وی چکیده ، **زردآلوی** آبدار ، با رخسار زرد چون عاشقان شیداست و طعمش بغایت لطیف وزیبا ورسیدن وی پیش‌از همه میوه‌ها ومقبولی آن نزد شاه وگداست **توت** بیدانه، باروی سفید، بغایت لطیف وزیبا دردل همه‌کس شیرین وآب روی وی همه‌جاست. القصه تعریف باغ پیر بی‌نظیر باطراف واکناف عالم منتشر شده بود وهرکس ازباغ بوستان پیر دهقانی نهالی بطریق استدعا ستانیده بود ، بهرمحل میکاشت . چون پیر دهقان بحکم حضرت سبحان از سرای غرور انتقال کرده و بجوار رحمت رب غفور پیوست ، اورا درخواب دیدند وازحالتی که بعد از وفات واقع شده بود پرسیدند گفت خداوند تعالی گناهان مرا آمرزید ومرا بروضهٔ نعیم رسانید ، گفتند هیچ دانستی که سبب آمرزش تو چه بود ؟ جواب داد شخصی ازباغ من نهال میوه برده و کاشته بود ، مگر درویشی بباغ آن شخص رسیده بود وازآن درخت قدری میوه نزد آن درویش آورده که از آن محظوظ و بهره‌مند گشته واز روی نیاز بدرگاه بی‌نیاز زبان بدعا گشوده گفته خدایا ، آنکس که این نهال رسانیده وآنکس که محافظت نموده

وبه برآورده بیاسرز ، فی‌الحال تیر دعا برهدف اجابت رسیده بیامرزید مرا ، پس براین تقدیر درصحن چمن روزگار نهال دوستی باید نشانید یا تخم سعادتی باید فشاند ، تا در هر دوسرا نفع وفایدهٔ آن بروزگار آنکس عاید گردد. چنانچه گفته‌اند ، هرچه کاری همان به یقین دروی .

بیت

چون کشتهٔ خود بدست خود میدروی
تخمی که نکو تراست ارکاری بـه

آورده‌اند که در زمان حضرت سلیمان علی نبیناوعلیه‌السلام خواجه‌ای باغی ساخته بود ، چون روضهٔ رضوان دلگشای و مانند فردوس برین ، بهجت‌افزای ، از نزاهت وصفا ، چون بوستان بهشت تازه وخرم ، وازغایت طراوت ونضارت رشک گلستان ارم .

نظم

بسی گل شکفته براطراف باغ
برافروخته هرگلی چون چراغ
ریاحین دمیده براطراف جوی
صبا عطر بیزو هوا مشک بوی
درختش ز طوبی دل‌آویز تر
گیاهش زسوسن زبان تیز تر

ویکی از زاهدان پاك طینت و متورعان پاکیزه سرشت را ضیافتی کرد ، که خان‌سالار فلك بزمی بدان زیبائی ندیده بود وگوش روزگار سماطی برآن آرایش نشنیده وطعامهای لذیذ که از موائد خلدبرین نشان میداد ، حاضر کرد و شربتهای خوشگوار که از حلاوت ذوق از شراب طهور حکایت میکرد بنظر آورد .

نظم

اناهای نوشین عنبر سرشت
خبرداد از خوردهای بهشت
زمرغان فربه تو گوئی بساط
برآورده پر مرغ وار از نشاط
ز لوزینه‌ها و ز حلوای تر
بتنگ آمده تنگهای شکر

پس از فراغت ، خواجه ازآن صاحب دولت پرسید که این باغ درنظر انور چه نوع مینماید.؟ گفت که باغی عظیم‌زیبا وروضه‌ای بغایت دلگشاست ،اما از ارکان دولت ، هرکس که خواهد مثل این‌باغ تواند ساخت . باغ چنان میباید ساخت که دیگری را مثل آن ساختن میسر نشود و مانند آن میوه در هیچ بوستان بدست نیاید. گفت آن کدام باغ تواند بود ؟ جواب داد نهال احسان در بوستان جنت نشانیدن تاثمرهٔ نیکو بدهد ، وسردی زمستان وگرمی تابستان‌را دراو تصرف نتواند کرد. چون آن صاحب دولت ، خواجه‌را بغایت متأثر یافت ، دعا کرد که الهی چنانچه امروز این‌باغ لطیف‌ومنزل شریف مقام‌این خواجه است ، فردا نیز در ریاض بهشت بدان دولت سرافراز گردان. چون‌شب درآمد ، خواجه در واقعه دید که بباغی رسید ، بغایت‌دل گشا وروضه‌ای دید خوش هوا.

نظم

درختانش همه بالا کشیده   برایشان میوه‌های خوش رسیده
زبالای درختان سرافراز   نواخوان گشته‌مرغان‌خوش‌آواز

شخصی طبقی از میوه‌های لطیف چیده وپیش‌آورد.

پرسید که از کدام باغ است   این‌میوه‌خوش که‌چون‌چراغ است

گفت ازآن‌تواست که دیروز فلان‌زاهد را خاص لله ، بباغ خود برده بودی، او ترا دعای خیر کرد وتیر دعا برنشانهٔ اجابت رسید ودرعوض‌آن ، این‌باغ را بتو ارزانی داشتند . پس در دنیا زراعت نمودن ودرخت کاشتن را برجمیع صنایع مقدم باید داشت که فایدهٔ دنیا وآخرت دارد.

بیت

بدنیا عاقلانه تخم کاری   بعقبی در گل و باغ بهشتی

واز اکابر نامدار وفضلای روزگار درباب علم فلاحت که عبارت از زراعت وحراثت‌است معانی‌لطیف‌بخاطرشریف گذرانیده ، فوایدبسیار بیان‌فرموده‌اند. چنانچه

عالیحضرت هدایت رتبت ، ثریا منزلت ، قطب‌الاقطاب ، سالک طریق رب‌الارباب مجمع‌العلوم‌الباطن والظاهر ، ذوالحسب‌الظاهر والنسب‌الطاهر ، عالیمکان ، سدره مقام یعنی حضرت شیخ‌الاسلام :

پیر هدی زبدهٔ انصاریان　　روحه‌الله بروح الجنان

مقرب‌حضرت باری **ابواسماعیل‌خواجه عبدالله‌انصاری** قدس‌سره فرمودند که:

کار نماز است وپیشه برزگری، باقی‌نان است وحیله‌گری

عزیزی این کلام را درسلک نظم درآورده وشرف انتظام داده :

از دار بقا خواجه اگر باخبری　　بگذر ز خیال بدعت وحیله گری
زین دارفنا هرآنچه مقصود بود　　کاراست‌نماز وپیشه‌اش برزگری

ونیز آنحضرت دراین باب رباعیی فرموده‌اند

رباعی

درگوشهٔ فقر گوشه‌ای‌حاصل کن　　وزکشت‌نیاز خوشه‌ای‌حاصل کن
درکهنه رباط دهر غافل منشین　　ره‌درپیش است‌توشه‌ای‌حاصل کن

وازحضرت قطب‌الاقطاب ، مظهرالطاف ربانی ومظهر آیات سبحانی ، کاشف اسرارالطریقه ،مهبط‌انوارالحقیقه ، شیخ‌الاسلام **احمدجافی** قدس‌الله‌سره‌السامی چنین مشهور است که در زمان حضرت خواجه ، بازرگانی بود که‌مال بسیار فراهم آورده بود واشرف اوقات را بطاعات وعبادات مصروف میداشت و او را مرضی صعب روی نمود ، بخاطر گذرانیده عهد ونذر کرد که چون حضرت پروردگار جل وعلا او را از شفاخانه ننزّل من‌القرآن‌ما هوشفاء و رحمة للمومنین شفاء عاجل کرامت فرماید هزار خانقاه در راه ورضای حضرت حق سبحانه‌تعالی بسازد که فقراء و مساکین آنجا ساکن بوده ، صبح وشام بعبادت ملک علام جل ذکره مشغول باشند. چون‌مرض او بصحت بدل‌شد ، خبر یافت جمعی که اموال اورا برسم‌تجارت

بجانب **چین و خطای** میبرده‌اند قطاع الطریق سر راه برایشان گرفته آن اموال را برده‌اند ، خواجه متحیر شد که چه سازد واین نوع عهد ونذری که کرده چون میسر شود . شبی بدرگاه قاضی‌الحاجات از روی عجز ونیاز نالید که بارخدایا غریب‌حالتی مرا دست داده تو چارهٔ کار من کن . درواقعه دید که شخصی بدر میکوبد که چون اموال‌ترا دزدان برده‌اند وعاجز شده‌ای درعوض هرخانقاه درخت **توتی** بنشان که تا قیامت ثواب آن بروزگار تو عاید گردد وبعهد و نذر خود وفا کرده باشی . خواجه چون بیدار شد بشادمانی تمام فکر درخت کاشتن نمود ودرمحافظت آن میکوشید تا به‌بردر آمد ومردم از او محظوظ وبهره‌مند گشتند ودعای خواجه نیز حاصل شد .

شعر

ای‌دل‌چو بهشت‌وآخرت میطلبی   وز رب غفور مغفرت میطلبی
مشغول نماز و دهقنت‌باش مدام   تا آخر کار مرحمت میطلبی

حضرت حقایق شعار ، معارف‌آثار ، مظهر آیات‌الهی ومظهر نکات نامتناهی ، قدوهٔ فصحاء روزگار ، نادرهٔ عرفای‌ادوار،عیسوی کلام ، معجزنظام ، حکیم گرامی، قوام‌الملة والحقیقةوالدین ، **شیخ‌نظامی** قدس‌الله‌تعالی ، درباب زراعت نمودن پیر دهقان، دردشت بی‌آب‌وسامان وبدآنجارسیدن **حضرت‌سلیمان**علی‌نبینا وعلیه‌السلام وتعجب نمودن آن ، ابیات آبدار ، نخبهٔ‌آثار ، بیان فرموده‌اند :

نظم

روزی از آنجا که فراغی رسید   باد **سلیمان** بچراغی رسید
مملکتش رخت بصحرا نهاد   تخت برآن تخته مینا نهاد
دید بنوعی که دلش تازه گشت   برزگری بر درآن ساده دشت
خانه ز مشتی غله پرداخته   در غله دان عدم انداخته
دانه فشان گشته بهر گوشه‌ای   رسته زهر دانه او خوشه‌ای
پرده ازآن دانه که دهقان گشاد   منطق مرغان **سلیمان** گشاد

گفت جوانمرد شو ای پیر مرد — کاین قدرت بود بهایست خورد
دام نه و دانه فشانی مکن — با چو منی چرب زبانی مکن
بیل نداری گل صحرا مخار — آب نداری جو دهقان مکار
ما بسی از آب زمین کاشتیم — زآنچه بکشتیم ، چه برداشتیم
تا تو در این مزرعهٔ دانه سوز — کشتهٔ بی‌آب چه آری بروز
پیر بدو گفت مرنج از جواب — فارغم از پرورش خاك و آب
باترو با خشك مرا نیست کار — دانه زمن ، پرورش از کردگار
آب من از یك عرق پشت من — بیل من اینك سر انگشت من
نیست غم ملك و ولایت مرا — تا زیم ، این دانه کفایت مرا
آنکه بشارت بخودم میدهد — دانه یکی هفتصدم میدهد
دانه بانبازی شیطان مکار — تا ز یکی هفتصد آید ببار
دانه شایسته بباید نخست — تا گره خوشه گشاید درست

وجناب افصح المتکلمین واملح المتاخرین ، افتخار آل‌طه‌ویس امیربدرالدین، ابن‌یمین رحمةالله دراین باب قطعه‌ای چند بیان فرموده‌اند .

قطعه

صفت کیمیا اگر خواهی — باتو گویم که چیست اکسیرش
کیمیا میکشد بقلابی — نیست توفیر او چو تقصیرش
گر ترا سیم و زر همی باید — من بگویم که چیست تدبیرش
آن فواید که اندر این کار است — عقل عاجز شود ز تقریرش
از یکی هفتصد شود حاصل — بنگر اینك باصل و توفیرش
بیش از این‌است نیز رحمت حق — هم ز تاخیر توست تقصیرش

قطعه

پادشاهی نزد اهل معرفت آزادگی است
هرکه بند آرزو بگشاد از دل، پادشاست

گرد خاك آستان کلبهٔ آزادگی
گرخرد دارد کسی ، اهل خرد را توتیاست
ره بمعنی هرکه درصورت بهم‌ماند دونی
ازیکی‌خیزد شکر وآن‌یک زبهر بوریاست
گرصفا خواهی ره وحدت سپر زیراکه‌آب
زامتزاج خاك باشد گه گهی گربی صفاست
میرسد خواری ز آمیزش به مرغ خانگی
عزتی گر هست عنقارا ز بهر انزواست
کنج‌عزلت جوی ودهقانی گزین **ابن‌یمین**
تا بدانی آنچه میکاریش در نشو ونماست
جستن **گوگرد احمر** عمر ضایع کردن‌است
زور برخاك سیاه آورکه یکسر **کیمیاست**

قطعه

مرا از هرچه درعالم خردمند — مرآنرا از مذاهب میشمارد
طریق دهقنت آمد گزیده — که‌دهقان ندرود جزآنچه کارد

مرا لقمه‌ای نان‌که درخور بود — پدید آورم از ره دهقنت
بنزدیک دونان نخواهم نمود — زبهر دو نان بعداز این‌مسکنت
من و طاعت و گوشهٔ عافیت — زهی پادشاهی زهی سلطنت

و عالیجناب هدایت مآب ، ولایت آیات ، عرفان دثار ، حقایق آثار ، مظهرالطاف ربانی ومظهر آیات سبحانی ، کاشف اسرارالطریقه ، مهبطانوارالحقیقه ، ابوالمکارم ، رکن‌الدین ، **علاءالدوله سمنانی** قدس‌الله تعالی روحه فرموده‌اند که حضرت حق جل‌وعلا ، زمین ومزارع را بحکمت آفریده میخواهد که معمور باشد وفایده بخلق رسد واگر خلق بدانند که ازعمارت وزراعت دنیا که ازبرای فایده

ودخل کنند بوجه اسراف چه ثواب است ، هرگز ترك عمارت نکنند و اگر بدانند که از ترك عمارت و گذاشتن زمین معطل چه گناه حاصل میشود هرگز نگذارند که اسباب آن خراب شود ، هر کس زمینی دارد که هرساله از آن هزار من غله حاصل میتواند کرد ، بتقصیر واهمال نهصد من حاصل کنند ونسبت آن صد من که ازحلق خلق دور افتد بقدر آن از وی بازخواست خواهد شد . واگر کسی‌را جائی هست که بدنیا وعمارات او میپردازد خوشا حال او و اگر چنانچه از کاهلی ترك عمارت زمین کرده وآنرا ترك وزهد نام کرده جز متابعت شیطان چیزی دیگر نیست وهیچ کس کمتر از آدم بیکار نیست ، اخروياً و دنيوياً . مقرب حضرت سبحانی ، **خواجه عبدالله ترکستانی** قدس‌الله‌تعالی روحه نیز دراین باب رباعیی فرموده‌اند :

ای تازه جوان بشنو از این پیر کهن
یك نکته که هست بیگمان اصل سخن
سنت بکن و فریضهٔ حق بگذار
با خلق نکو باش و زراعت میکن

وکیفیت گذاشتن این رباعی بزبان معجز بیان آن بزرگوار آید. چنانچه از جناب سیادت م‍آبی ، مرتضی اعظم زایر بیت‌الله‌الحرام ، **امیرشمس‌الدین طباطبا** که درمجلس شریف آنحضرت بوده منقول است که روزی حضرت پادشاه دین‌پناه . مظهرانوارالسلطان‌ظل‌الله .

سریرافروز اقلیم معانی ولایت بخش ملك زندگانی
شهنشاهی که **خاقان** تا**بفغفور** زمین درگهش بوسیده از دور

دارای‌جمشیدفر ، **فریدون** خورشیدمنظر ، صاحب‌قران **اسکندر** مکان ،مرکز دائرهٔ امن وامان ، ابوالفتح سلطان **ابوسعیدگورکان** در اوایل حال در دارالملك **سمرقند** بمجلس خاص حضرت خواجه آمده بودند واخلاص تمام ، بخدام ایشان عرض کرده استدعای همتی ونصیحتی مینموده فرمودند که نجات‌دنیا وآخرت دراین

چهار کلمه است وهر کس بدین عمل نماید ، دولت دارین یابد : **اول** تعظیم امر حضرت حق جل وعلا نمودن . **دوم** سنتهای حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلّم گرامی داشتن **سیم** باخلق خدا شفقت کردن **چهارم** در زراعت کوشیدن .

حضرت سلطان این چهار کلمه را قبول فرموده وحقیقت آن را در دل جاداده وعهد نمود که چون حضرت حق سبحانه وتعالی مرا دولتی کرامت فرماید ، نیز بدین نوع عمل نمایم . بعداز آن طعام بمجلس شریف آن حضرت آوردند وآب طلبیده که دست مبارك بشویند ، جناب امیر **سید شمس الدین محمد طباطبا** ابریق وطشت گرفته که آب بردست مبارك ایشان ریزد ، حضرت خواجه فرموده‌اند ، که ای سید من خدمتکار سادات عظامم ، روز قیامت از عهده اینکار چون بیرون آیم ، شما بگذارید . وبعداز آن فرموده بودند که ای سید اگر من درشرق باشم وشنوم که کسی درمغرب محبت امیرالمومنین وامام متقین **علی ابن ابیطالب** علیه الصلوات والسلام را زیاده از من داشته باشد ، من خود را از غصه هلاك سازم .

غرض که حضرت سلطان همان شب درخواب دید که کسی باو میگوید ، ای سلطان **ابوسعید** ، آن چهار کلمه خیر که بصدق قبول کردی ، بحضرت پادشاه علی الاطلاق تقرب تمام یافتی وحضرت احدیت عزت کلمة وجلت عظمته ترا پادشاهی کرامت فرمود ، باید که بهمین نوع که قبول کرده‌ای عمل نمائی ودربارهٔ رعیت ، طریقهٔ مرحمت فرو نگذاری . چون صبح صادق سراز گریبان مشرق برآورد ، بخدمت حضرت خواجه رفته این واقعه را عرض کرده ، فرمودند که بمجرد نیت خیری که در دل درآوردی ، خدای تعالی دولت این جهانی را بتو ارزانی داشت . اگر بدان عمل نمائی سعادت آخرت نیز ، بروجه احسن میسر است و دراثنای این حکایت و حالات بطریق نصایح ، برزبان دربار ، **گوهرنثار** ، حضرت خواجه گذشته که **انوشیروان** عادل بعامل خود نوشت که اگر درولایت تو یکقطعه زمین نامزروع ماند ، بفرمایم که ترا بردار کنند وحکمت در این ، آن بود که فایده پادشاه از خراج باشد وخراج

وقتی بسیار شود که مملکت آبادان بود وآبادانی نشود الا بزراعت و تا بارعیت مسامحت نکنند وآثار شفقت درحق ایشان بظهور نرسانند ، زراعت میسر نشود .

بیت

مملکت آباد خواهی خلق را معمور دار
وزسر ایشان بلای ظالمان را دور دار

در زمان **سلطان محمد خدابنده** امراء ولشکریان او بارعایا ، زیادتی مینمودند وبمصادره مال ازایشان میگرفتند روزی سلطان باامرا گفت که من تا امروز جانب رعیت مرعی میداشتم ، بعدالیوم این رعایت را برطرف میکنم ، اگر مصلحت است بیائید تاهمه را غارت کنیم وهیچ از امتعه وغیرآن بدیشان نگذاریم . امابشرط اینکه دیگر علوفه ومرسوم ازمن مطلبید واگر بعدازاین یکی از شما این نوع توقع والتماس ازمن کند او را درحال سیاست رسانم . امرا ولشکریان گفتند که مابی علوفه ومرسوم چگونه توانیم بود ووظیفه وخدمت چگونه بجای توانیم آورد؟ پس سلطان فرمود که جمعیت وترتیب مجموع ومصالح ما وشما وآبادانی ازسعی وکار رعایا باشد ، درعمارت وزراعت وتجارت ، چون ایشان را غارت کنیم ، آن زمان چنین توقعات از که توان کرد؟ شما اندیشه کنید که اگرگاو وتخم از رعایا بستانید وغلات ایشان بخورید ، ایشان را بضرورت ترك زراعت باید کرد وبعدازآن که ترك زراعت کنند ومحصول نباشد ، شما چه خواهید خورد؟ امرا چون این سخنان استماع نمودند، روی در نوازش رعیت آوردند .

نظم

شنیدم از بزرگان سخن سنج — که سلطان را رعیت بهتر ازگنج
کزآن خرج ارشود آخر سرآید — وزین هرلحظه دخلی نو درآید

پس بهترین امور آنست که در تکثیر زراعت کوشند ومردمان را نیز بزراعت وعمارت ترغیب نمایند و دراجرای کاریزها وجویبارها وا نهار ، سعی تمام بظهور

رسانند ، تا از نهال سعادت دنیوی و اخروی آن ثمر بسیار و فواید بیشمار حاصل نمایند وازحضرت ولایت پناه ، حقایق دستگاه ، مظهرالطاف ربانی **شیخ ابوناصر[۱] شیبانی** روح الله تعالی روحه که مدفن شریفش در **شکیدیان علیا قوشخ**[۲] واقع است چنان منقول است که در اوان حال و عنفوان جوانی بتحصیل علوم دینیه اشتغال مینموده‌اند ، واوقات شریف خودرا درایام شباب ، بطریق صواب بتحصیل مصروف میداشته‌اند ، بعد ازآنکه دانشمند شده‌اند ، بامر دهقنت اشتغال نموده ، کما ینبغی بدان امر قیام مینموده‌اند ،چنانچه درزمینی که زراعت مینموده‌اند بدست خود شخم میگردانیده‌اند وگاو می‌رانده‌اند وطریق گاوراندن آن بزرگوار ، عالیمقدار چنان بوده که در یک سرزمین ، ظرف آب ودر سر دیگر سبدی پر ازعلیق گاو مینهاده‌اند که هرنوبت گاوان از آن تمتع گیرند . وچوبی که گاو میرانده‌اند در نمد گرفته بوده‌اند ومحصولی که بدینطریق حاصل مینموده‌اند بتمام صرف فقرا ومساکین میکرده‌اند .

روزی درویشی دل‌ریش که بظاهر وباطن آراسته بوده ، درحینی که آن بزرگوار گاو میرانده چیزی طلب نموده ، آن بزرگوار را زیاده از دوتاه نان چیزی دیگرنبوده، یکی را بدرویش داد وچون درویش دعای خیر گفته خواسته‌اند که تای دیگر باو بدهند ، در حال درویش از نظر آن بزرگوار غیب شده و شیخ بگاوراندن مشغول شده بود ، چون میاد در زمین رفته همه زر بیرون آمده ، این حالت درمیان مردم اشتهار یافته .

هر سعادت که بزرگان جهان یافته‌اند
هیچ شک نیست که ازدولت درویشان است
آخرالامر کند سلطنت عالم قدس
هرکرا تربیت از حضرت درویشان است

چون این واقعه بسمع حضرت سلطان وسید دنیوی واخروی **سلطان سنجر** قاضی رحمة الله علیه رسید ، آنحضرت برسبیل تحفه ، یک استر زر سرخ نزد آن بزرگوار

(۱) خ .ل اباناصر (۲) خ ل : فوشخ

فرستاده استدعای همت وفاتحه نمود . چون درحینی که گاو میرانده‌اند بنظر شریف ایشان درآورده‌اند و کیفیت معروض داشته ، فرموده‌اند که ما را بدین زر احتیاج نیست، چون بیشتر [مبالغه نموده‌اند مشت خاک برداشته‌اند ودردامن آن شخص که زرآورده ریخته‌اند زر سرخ شده چون: خ . ل] زر را باز نزد سلطان برده چگونگی حال بعرض سلطان رسانیده، سلطان خود متوجه شده‌اند که آن بزرگوار را دریابند . چون به شکیدیان رسیده‌اند، وآن عالیمقدار دانسته‌اند که بدیدن او میآیند، ازصحبت سلطان احتراز نموده، درهمان موضع درساعت درپرده رفته‌اند، دیگر بیرون نیامده . قبرآن بزرگوار را در همان موضع که خرقه خود گذاشته وغایب شده بود ، ساخته‌اند . چون سلطان این حال مشاهده نموده برخود بسیار گریسته ودرآن موضع خانقاهی بنا نموده وبقاع خیر دیگر ، واثر آن ظاهر است .

غرض آنکه اگر امر دهقنت را شرف تمام نبودی ، آن بزرگوار بدان قیام ننمودی وبدان مقام نرسیدی .

ای خواجه بامر دهقنت باش مدام
تا روضه قدس باشدت جای و مقام
چون خواجه ابانصر اگر بذر کنی
آید ز سر میاد تو نقرهٔ خام

وعالیحضرت هدایت منزلت ، حقایق شعار ،عرفان دثار ، صاحب النفس القدسیه، جامع اوصاف اللانسیه ، قطب فلک الکرامه والولایه ومحیط مرکزالهدایه والاستقامه، کاشف رموز اول المهتدین ،وارث الانبیاء والمرسلین، قدوة الکاشفین ،قبلة الواصلین ، المتوجه الی جناب جلال رب العالمین ، الواصل الی مقاصدالحق والیقین ، **شاه سبحان** قدس سره را دراین باب رباعی است .

چون میگذرد عمر نکوکاری به
تا بتوانی کسی نیازاری به

چون کشته خود بدست خود میدروی

تخمی که نکوتر است ار کاری به

وعالیجناب ، ولایت‌پناه ، هدایت دستگاه ، کامل بارگاه عنایت ، راهنمای راه حقیقت ، محتشم روزگار ، ومحترم پرهیزکار ، دانای کافی ، شیخ زین‌الملة والطریق والحقیقه والشریعةوالدین **محمدالخافی**[1] نیز ،درباب زراعت رباعیی فرموده‌اند .

از جملهٔ کارها که در مملکت است

کاری نتوان گفت به از دهقنت است

گر پرسندت که دهقنت چیست بگوی

دیوانگی و عاشقی و سلطنت است

وازحضرت هدایت‌پناه ، ولایت دستگاه ، سلطان‌الاولیاء فی‌الافاق و ، برهان الاتقیاء علی‌الاطلاق ، وارث‌علوم‌الانبیاءوالمرسلین ،کاشف‌رموزالاولیاءوالمهتدین، قبلةالواصلین ، برهان‌العارفین ، منبع‌العزوالسعادات ، مرشدالدهر ، پیر حاجات .

بیت

شیخ‌الاسلام ، عمدهٔ علماء **شیخ‌ابونصر** زبدهٔ فضلاء

قدس‌الله روحه ورزقنا فتوحه که مدفن مبارك آن حضرت‌درقریه **ایراوه** بولایت **طبس** گیلکی ووطن‌مالوف آنحضرت وآباء واجداد ایشان ازقریه **بابکك** بولایت **زاوه ومحولات** است فرموده :

ای دل به کم‌وبیش زراعت خو گیر

نی مدح کبیر گوی ونی ذم صغیر

یکقطه زمین ، حاصل آن شلغم و سیر

بهتر که هزار قطعه در مدح وزیر

خواهی که ز دهقنت نیابی آزار پیوسته بدلخواه توباشد همه کار

و آنگاه ترا غله بود در انبار در سنبله آب ده بمیزان میکار

وچنین‌منقول است که درزمان ایشان شخصی بود که خودرا ازجمله زاهدان

---

۱ - (= خوافی)

پاك طنيت و متورعان پاكيزه سيرت دانستی ، صبح وشام بعبادت ملك علام جل ذکره میگذرانیدی ، چون ودیعت حیات ، بموکل اجل سپرد و رخت ازاین مرحله فانی بسرای جاودانی برد ، عزیزی اورا درخواب دیده واز او حالتی که بعداز وفات واقع شده بود پرسید ، که گفته است که مدتی درشکنجه وعذاب گرفتار بودم و در چنگال عقاب عقوبت میفرسودم ، ناگاه پروانچهٔ عنایت از آن کرم الهی در رسید وحضرت حق‌سبحانه وتعالی گناهان‌را بیامرزید وسبب آمرزش‌آن بود که دربیابانی برکنار چشمه‌ای، درختی کاشته‌بودم ، مگردرویشی درگرم گاه‌روز ، بسایهٔ‌آن‌درخت پناه آورده بود ، زمانی استراحت کرده وآسوده شده ومشقت او براحت مبدل گشته و از روی نیاز بدرگاه بی‌نیاز زبان بدعا گشوده ، گفته که خدایا ، آن نیکبخت‌را که این درخت کاشته بیامرز ، فی‌الحال تیر دعا برنشانهٔ اجابت رسیده مرا بیامرزید و از حفره جحیم ، بروضهٔ نعیم رسانید .

بیت

آنچه از آن هست نجات آخرت
کار نماز است و دگر دهقنت

وجناب حقایق شعار ، عرفان دثار ، افضل‌الفضلاء وسیدالحکما : **سید ناصر خسرو** در **سعادت‌نامه** ابیات زیر را دراین باب فرموده‌اند :

به از صنّاع عالم دیهقانند
که‌وحش وطیر را راحت رسانند

زصانع رایگان چیزی نخیزد
زدهقان عاقبت چیزی بریزد

جهان را خرمی از دیهقان است
ازاوچون‌باغ وکشت‌وبوستان‌است

از این به بابنی‌آدم چکار است
که‌اورا درجهان‌این یادگار است

براحت رازق هر مار و مورند
همان گر آدمّی وگر ستورند

اگر دهقان چنان باشد که باید
کسی در پایهٔ دهقان نیاید

بکار اندر همه مردان کارند
عرق ریزند وقوت خلق کارند

کلیدرزق وقسمت در ده‌انگشت
چراغ دلفروزی کرده درمشت

بدنیا عاقلانه تخم کشتند
بعقبی در گل و باغ بهشتند

و جناب افصح المتکلمین واملح المتاخرین ، ملک‌الحکماء قدوة الفضلاء ، نصیر دولت وملت محمد طوسی قدس‌الله‌تعالی روحه در اخلاق ناصری آورده است که تاجر ، دایم بد حال است ویکوقت گدا ، وزارع همه وقت خوش‌حال است و یکوقت منعم ، وجهت ظاهر است ، پس بهترین اهل صنایع دهقان باشد و چون انسان ووحوش وطیور از او براحت رسند ودرآخرت نیز امید نجات است .

نظم

گر راه بفردوس برین میطلبی زنهار بامر دهقنت کوش مدام

نقلست که خسروپرویز باهمزادان مهرانگیز روزی درفصل بهاران خرم و شادان هوای صید نخجیر نمود و در آن روز تاشب باآن مشکین غزالان بشکار مشغولی میفرمود . چنانچه درآن دشت‌وصحرا نخجیر وآهو از شر تیر آن‌صیدافکنان نمی‌جست .

ز آواز نی پر درد ناوك
همی زد نعرهٔ بیخود چکاوك
در آن صحرا نه کبک از ناز می‌خست
نه باز از دست باز انداز می‌رست

وچون زمانه ، از سیاهی شب داج ، رقم کشید بربیاض تختهٔ عاج ، جهان تاریک شد ، آن‌دلبران شیرین حرکات‌چون آب‌خضرکه نهان بوده باشد درظلمات، درجلوهٔ ناز درآمده ،گرداگرد خسرو ، چون کواکب درخشنده برگرد مه نو.

قضا را دیدهٔ خسرو آتشی از دور یافت که‌آتش‌پرستان ازآن‌نور تابان ، سوی آتش‌روان‌شده ، بقریه‌ای رسیدند ، در آنجا جای گرفته ، بعیش‌وعشرت تمام ساغر صهبا ، گرفتند .

بعشرت آن بتان بودند تاروز زتاب آتش می مجلس افروز

و چون وقت بامدادان ، که مهر انور ازگریبان افق ، سربرآورد ، یکی از

همزادان **خسرو** بجانب سیوه‌زاری روان‌شد وآن **سرو** گل اندام از غایت ناهنجاری (سیه کرد ازپی‌**سیبی** دو **بادام**) [بزجر وتعدی از نخل دهقان باز کرد خ .ل] پیرد هقان بفریاد وفغان از جفای آن **سرو** روان نزد **خسرو** رفت. **خسرو** ازروی غضب بدان گلعذار گفت که چرا **سیب** این پیرباز کردای؟ آن ساده رخسار ازبیم جان خود اقرار نکرد ، **خسرو** به پیر گفت چاره آنست که شکمش را شکافت ، اگر سیب بیرون آید، اورا بنوعی سیاست نموده باشم که سوجب عبرت دیگران گردد وهیچکس درممالک من، مثل این، دست درازی نکند واگر تهمت نموده باشی بجرم خون او، خواهم فرسود که خون ترا بریزند، چون شکم آن گلچهره را شکافتند **سیب** بیرون آمد ، هرقطعهٔ ویرا درحال به یکی از ممالك خود فرستاد ، پس پیر دهقانرا طلبیده ، **اسپان** و **شتران** وآنچه آن جوانرا ، همراه بود به پیر دهقان داد ومقرر کرد که درزمان دولت او ، مال واخراجات از پیر دهقان نگیرند که بر وی حیف رفته‌است.

چنانچه ، جناب فصاحت شعاری ، بلاغت دثاری ، مولانا **شهاب‌الدین جامی** در**خسرو وشیرین** مذکور ساخته‌اند.

نظم

کمند انداز صید این کهن دشت
در این وادی کند زین گونه گلگشت
که **خسرو** با پری رویان همزاد
ز عیش و شادمانی خرم و شاد
شدش روزی هوای صید و نخجیر
که با مشگین **غزالان** افکند تیر
هوای خرم و فصل بهاران
نشانده ابر ، گرد ره ز باران
نشسته آفتاب دی بزردی
شده باغ از **بنفشه** لاجوردی

ز زیر **لاله** رسته سبزهٔ تر — چنان کز بیضه **طوطی** برزند سر
میان **لاله** ، **عرعر** جا گرفته — چو خوبان، پای در **حنا** گرفته
شده از اعتدال فصل **نوروز** — درو دیوار گیتی خاطر افروز
حریر آب گشته ، **پنبهٔ** برف — شده‌عکس‌**مگس**‌تمغای **شنگرف**
گل **کاهی** زگوی غنچهٔ تر — نشانده برگریبان تکمهٔ زر
ز بهر عشرت گلهای **خود**کام — چمن را خانهٔ **بلبل** شده نام
شده زیر شکوفه ، **نخل** ترگم — ز گرما باژگون پوشیده **قاقم**
نشان خیمهٔ عشرت شده گل — مزین کرده عشرت‌گاه **بلبل**
شده‌**قمری** ابر ، افغان‌گرازشوق — پدیده آورده ازقوس وقزح طوق
شراب ارغوانی **لاله** در سر — لباس شادمانی غنچه در بر
ز هرسو غنچه رعنای **لاله** — شده کام **غزالان** را نواله
زمین زان‌می‌که‌خورد ازجام‌گردون — ز سبزه زنگ دل میداد بیرون
ریاحین تازه‌روی و سبزه نوخیز — سوی صحرا جنیبت رانده **پرویز**
پریرویان **تکاور**های **تازی** — همه دادند پیشاپیش بازی
نگاری لعبتان پرنیان پوش — همه آشوب عقل وآفت هوش
همه درجلوه ، گردا گرد **خسرو** — کواکب‌وار برگرد مه نو
کمانهای **کیانی** برسر دست — ازآن‌صیدافکنان‌صیدی‌نمی‌جست
یکی میکرد ، بال **کبک** آماج — یکی می‌بست برفتراك **درّاج**
خدنگ هرطرف گردیده **سروی** — هلاکش مانده هرجانب **تذروی**
ز آواز نی پردرد ناوك — همی زد نعرهٔ بیخود **چکاوك**
درآن‌هر سو **سگ** آشفته حالی — شده دیوانهٔ مسکین غزالی
درآن‌صحرانه‌**کبک**‌ازبازمی‌جست — نه باز ازدست‌**باز** انداز می‌رست
ز بهر صید آن شه‌زاده تا شب — جنیبت رانده با خیل شکرلب

شبا هنگام ، کاین گردنده گرداب — چو آب زندگی گردید نایاب
زمانه ، از سیاهی شب داج — رقم زد بر بیاض تختهٔ عاج
جهان تاریک شد برچشم مردم — ز تاریکی شب گردیده ره گم
قضا را ، آتشی بنمود از دور — شد آتش دیدهٔ پرویز را نور
نمود آن‌قوم را ، آتش ، گلستان — سوی آتش شدند آتش‌پرستان
دهی بود اندر آنجا جا گرفتند — بعشرت ساغر صهبا گرفتند
ببانگ ارغنون و نالهٔ چنگ — روان گردید جام ارغوان رنگ
چو مطرب نغمه‌ای بر عود میزد — صدایش طعنه بر داود میزد
نی نائی نگویم نیشکر بود — ز نی‌شکر چو شیرین کارتر بود
در آن شب بود نقل باده خواران — همه بادام چشم گلعذاران
گهی سیب زقن گه شکر لب — گزیدی‌چون گزک‌مستان‌درآن‌شب
بعشرت آن بتان بودند تا روز — ز تاب آتش می مجلس افروز
چو وقت بامدادان مهر انور — برآورد از گریبان افق سر
جهان شد بار دیگر قاقمی پوش — سمور شام را بنهاد از دوش
ز همزادان خسرو گلعذاری — روان گردید سوی میوه‌زاری
ز ناهنجاری می آن گلندام — سیه کرد از پی سیبی دو بادام
فزود از سیب شیرین حرص وآزش — بزور از نخل دهقان کرد بازش
ز دست آن سهی سرو پریزاد — سوی پرویز شد دهقان بفریاد
مرآن بیدادگر را جست پرویز — شد از روی غضب باآن صنم تیز
چو شه را تلخ دید آن ساده رخسار — نکرد از بیم جان خویش اقرار
بدهقان گفت شه اینت چاره — بباید اشکمش را کرد پاره
اگر ظاهر شود راز نهانی — شود آن ، مایهٔ امن و امانی
وگر تهمت بود ، باتیغ تیزم — بجرم خون او خونت بریزم

چون آن گلچهره را اشکم دریدند — درونش را به **سیب** آکنده دیدند
ز روی نکته دانی وکیاست — سرا وراکرد **خسرو** چون سیاست
پس آنکه رخت وتخت مرد ظالم — بدهقان داد در رد مظالم
ستمکاران چون آن کردار دیدند — ز بیدادی همه دامن کشیدند
عنایت‌ها نمود از روی احسان — دگر آن **خسرو** عادل بدهقان
که از دهقان بود آباد عالم — چرا برخاطر ایشان رسد غم
جهان را خرمی باشد زدهقان — از ایشان است گشت وباغ وبستان
اگر خواهد کسی پیوسته راحت — بدهقانان بود دائم به شفقت
وگر جوید کسی آزار دهقان — نه بیند دل خوشی هرگز بدوران

واگر حقیر قلیل‌البضاعه به‌تحقیق وتفتیش تمام این‌امر جلیل‌القدر اشتغال مینمود واوقات مصروف میداشت ، بتطویل می‌انجامید ، ضرورةً دراختصار کوشید . غرض که برارباب بصیرت واصحاب خبرت‌مخفی نباشد که‌انفع‌صنایع‌واطیب مکاسب امر زراعت است ، یقین است در امری که **جبرئیل‌امین** بفرمان حضرت رب‌العالمین مرحضرت **آدم‌صفی** را علیه‌السلام تعلیم فرموده باشد واول کاری که در دنیا بعمل آمده این باشد ، بهترین وشریفترین امور دنیا بوده موجب جمعیت دنیا وفراغت آن سرا خواهد بود .

شمه‌ای دربیان‌آفریدن حضرت آدم‌صفی(ع) ، وباحوا دربهشت عنبر سرشت آرام گرفتن . وبجهت تناول گندم بیرون افتادن از آن منزل شریف و مقام آدم‌برسرکوه سرانديب . وحوا به جده رفتن ، بفرمان ملک علام وبعنایت رب‌الارباب ، ازهند بیرون آمدن ودراین‌مزرعهٔ فانی زراعت‌کردن .

چون **عزرائیل** بحکم ملک جلیل از همهٔ اجزای زمین یک قبضه برداشته و

در بطن **نعمان** بریخت ، حق سبحانه وتعالی قطعه سحاب پاك را بربالای آن قبضه خاك بداشت وچنان تعیین فرمود که چهل روز برآن خاك ببارد وبهیچ نوع سایه از سر آن برندارند ، آن سحاب بفرمان رب‌الارباب ، سی‌ونه صباح از دریای اندوه، آب برداشته برخاك **آدم** بپارید ، تاآن خاك بآب غم وعنا گل‌شد.

بیت

خاك **آدم**را به‌آب وگل مخمر ساختند

پس در او دردوبلا را جا مقرر داشتند

در روز چهلم ازبحرشادی‌آب برگرفته ، قطره‌ای چندبرآن خاك‌افشانید. گوئیا کثرت هموم وغموم آدمیان وقلت نشاط وانبساط ایشان بدین سبب است. چنانچه فرموده‌اند :

بیت

بی حکمت غریب وحدیث عجیب نیست

شادی یک زمان و غم جاودان ما

وچون روح در قالب**آدم** دمیدند وازروی‌تعظیم مسجودملائکه گشت ،**حوا** را از پهلوی وی آفریده ومونس روزگار وی ساختند وفرمان در رسید که ای **آدم** اسکن انت وزوجتک‌الجنّة (ساکن شو ، تو و زوجهٔ تو در بهشت) و بخورید از همه میوه‌های وی خوردن بسیار ، هرجاکه خواهید ، ازهرگونه لباس بپوشید و ازهر لون‌طعام بنوشید وگرد درخت**گندم** یا**انگور** یا**کافور** یا**شجرةالعلم** که درختی بوده است در وسط فردوس ، جامع ثمرات لطیفه ومطعومات طیبه و هرکه از وی‌بخوردی ، نیک وبد، بدانستی[مگردید] پس **آدم**و**حوا** دربهشت‌رام گرفتند و **ابلیس** برحال ایشان رشک برده بوسیله **طاوس** و **مار** به بهشت درآمد وانواع حیله ووسوسه پیش‌آورده بسوگند دروغ **آدم** و**حوا** را فریب‌داد ، تا ازشجرهٔ منهیه‌تناول

نمودند. ولشکر بلا بدیشان روی نمود. وآدم سلطان دارالملک بهشت بود. متوج به‌تاج‌عزت وملبس بحلیه کرامت، غلمان وولدان پیش آدم درمقام خدمت ، رضوان وحوران به‌نسبت در پایه ملازمت ، بعدازاکل ثمره آن شجرفی‌الحال ، تاج شرف وافسر جلال ازسر ایشان درافتاد وحلل‌وحله بهشت از بدن ایشان بریخت ، برهنه مانده بحال خود نگریستند واز غایت حسرت ونامرادی زار زار بگریستند ، بجانب هردرخت که میشتافتند از ایشان دور میشد وازهیچ برگ نوائی نمی‌یافتند. آدم از خجالت برهنگی ، بهرطرف میگریخت ودر پس هردرخت‌پنهان‌میشد. خطاب الهی در رسید که افرارامنا یا آدم ، ای‌آدم‌ازما میگریزی؟آدم‌درجواب گفت‌بل‌حیاء منک ازشرم گناه خود سرگردان شده‌ام وچگونه گریزم که گریختن ازحضرت تو ممکن نیست .

بیت

کجا روم که بغیر از درت پناه ندارم
جز آستانهٔ لطفت گریزگاه ندارم

عاقبت به‌برگ انجیر خود را بپوشانیدند وفرمان رسید که از بهشت بیرون روید. آدم دست حوا گرفت از درون بهشت روی به‌بیرون نهادند و هردم آدم در عقب مینگریست که شاید شب غم‌را مصباحی وآن دربسته را مفتاحی پدیدآید. از هیچ جانب رایحه مرادی بمشام نرسید. وچون‌آدم خواست که از بهشت بیرون‌آید کلمه بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم برزبانش جاری شد جبرئیل گفت ای آدم کلمهٔ بزرگ گفتی ، زمانی باش ، شاید که از افق غیب‌لمعهٔ نجاتی درخشان گردد و ازمطلع ، کوکب خلاصی طلوع کند. خطاب‌آمد ، ای جبرئیل بگذار تا برود. جبرئیل گفت الهی‌ترا باسم رحمن ورحیم خوانده ، چه شود بروی رحمت کنی؟ .ملک‌تعالی‌فرمود که مرا رحمت کم نیست واز رحمت کردن ملال نمیگیرم ، فاما اگر امروز بروی رحمت کنم ، بریکتن رحمت کرده باشم ، باش تا فردا آدم روی به بهشت نهد ،

هزار هزار عاصی از فرزندان وی باوی ، آنگاه برایشان رحمت کنم ، تا وسعت رحمت من آشکارا گردد . القصه چون صدای اهبطوا منها برآمده وحکم شد که همه فرو روید از بهشت بدنیا ، درآن محل آدم دست حوا گرفته و گفت بیا تابرویم که‌نوبت معزولی ومحنت وغریبی رسید .

رباعی

برخیز که وقت افتراقست امروز
بامحنت و درد اتفاق است امروز
ای دیده رخ وصال دیدی یک‌چند
خون‌بار که نوبت فراق است امروز

همین که آدم‌وحوا بایکدیگر روان شدند ، جبرئیل آمد که ای آدم حکم چنین است که دست ازحوا بداری ودامن مواصلت او از دست بگذاری که هریک را بجانب دیگر میباید رفت . پس آدم دست حوا بگذاشت و هریک روی بطرفی آوردند . آدم میگریست و میگفت وافرقتا . حوا فریاد میکرد ومیگفت‌واغربتا ملائکه به‌تعجب ایستاده میگریستند برغربت آدم وکربت حوا ، وایشان یکدیگر راگم کردند، نه‌این را ازآن‌خبر که کجا میروند ونه‌آن‌را ازاین‌وقوف که کجا میبرند . آدم برسرکوه سراندیب افتاد . حوا برساحل دریای هند که آنرا جده گویند فرود آمد وآدم دویست سال برسرکوه سراندیب میگریست .

ابن‌عباس رضی‌الله‌عنه گفته که هرگاه‌آدم بهشت‌را یاد کردی ، بیهوش‌شدی نه از بهر بهشت ، که برای خداوند بهشت . جبرئیل بیامدی ودست برسرآدم فرود آوردی ، ندا رسیدی که ای جبرئیل ، آدم مرا مونسی کن که غریب است وچون جبرئیل خواستی برود آدم گفتی زمان دیگرباش که غم‌دل باتو بگویم ودفتراندوه خود برتو خوانم وچون عزم رفتن کردی وازچشم آدم‌ناپدید شدی ، چنان بنالیدی

که مرغان هوا را براو رحم آمدی ، چنان بگریستی که جویهای آب ازچشم وی روان گشتی .

بیت

روزی که چشم ما ز جمالت جدا بود

چندانکه چشم کار کند اشک ما بود

وحوا نیز برساحل جده میگریست وناله‌وزاری میکرد ، روزی‌آدم از جبرئیل پرسید که ای برادر حوا کجاست؟ گفت برکنار دریا ودرفراق تو میگرید وازحال‌تو هیچ خبر ندارد آدم‌بیهوش شد وجبرئیل سر وی درکنارگرفت ، ناگاه درآن‌بیهوشی می‌بیند که حوا برکنار دریا نشسته میگرید ومیگوید که حبیبی‌آدم ای دوست من آدم وای مونس وهمدم من .

اجا یع آنت ام شبعان ایاگرسنه یاسیری؟ الابس انت أم عریان آیا برهنه‌ای یاپوشیده‌ای؟ انایم‌انت‌ام‌یقظان آیا درخوابی یا بیدار؟اوخواست که جوابش دهد ، ناگاه بهوش‌آمد وخروش وفغان برگرفت جبرئیل گفت ای آدم ترا چه شد؟ آدم صورت واقعه باز نمود چنان از روی درد ورنج بخروشید که‌جبرئیل بناله درآمد ومناجات گفت که الهی براین دو غریب فرو مانده رحم کن . خطاب رسید که آدم‌را بشارت ده ، نزدیک آن رسید که شب فراق بسرآید و ماه مراد از شرق امید برآید .

بیت

نسیم باد صبا پیشم آگهی آورد

که‌روز محنت و غم رو بکوتهی آورد

آنکه حق سبحانه و تعالی توبهٔ آدم قبول کرد ، وعلماء را دراین باب سخن بسیار است . یکی از محققان فرموده که سبب توبهٔ آدم سه چیز بود . حیاء وبکاء

ودعا . اما حیا بمثابه‌ای برآدم غالب بود که شهربن حوشب رحمة‌الله گفته که چون آدم برزمین آمد . سیصدسال سربالا نکرد وبآسمان ننگریست از شرمساری ، واما بکای وی بمرتبه‌ای بود که در اخبار آمده که اگر جمع کنند گریه تمامی اهل‌دنیا ونسبت دهند به‌بکای داود پیغمبر ، هنوزگریه داود بیشتر باشد واگر بکای اهل عالم و بکای‌داود را به‌نسبت‌گریه نوح بگیرند ، بکای نوح ازآنها زیاده باشد واگرگریه مجموع عالمیان باگریه داود و نوح جمع کنند ، بکای آدم ازهمه بیش‌بود .

در عیون‌الرضا آورده که آب دیدهٔ آدم علیه‌السلام چون سیلی بیرون آمد و ازدیدهٔ راست او مانند آب دجله وازچشم چپ‌او مثل آب فرات ومرویست که آدم درمدت دویست سال چندان باران حسرت از ابر دیده برزمین ندامت بارید که در رخسار مبارك ده جوی پدید آمد وازآب چشم وی چشمه‌ها روان شد . مرغان هوا آب از دیده آدم میخوردند وبایکدیگر میگفتند که این خوش آبی است ، خوشتر از این‌آب نخورده‌ایم ، آدم گمان‌برد که مرغان‌این‌سخن از روی طنز وافسوس‌میگویند آه سرد از دل پردرد برآورد وزار بنالید وگفت بار خدایا ، حال برآنجا رسیده وکار بدان مرتبه انجامیده که مرغان هوا بآب دیده من سخریه میکنند ، آخرآب‌ چشم گنه‌کاری را چه‌عزت خواهد بود ؟ . خطاب رسید که ای صفی دل خوش‌دار که مرغان هوا راست میگویند که ما هیچ جوهری نفیس‌تر ازآب دیده نیازمندان نیافریده‌ایم .

شعر

گوهری‌بس گرانبها اشك است — سبب آبروی ما اشك است
ابر تا گریه برچمن نکند — غنچه هم خنده برسمن نکند

اما دعای وی آن بود که تشفع کرد بحضرت رسالت صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم وگفت یارب بحق محمد واهل‌بیت محمد که توبهٔ مرابر شرف قبول برسانی ، حق سبحانه پرسید که ای آدم محمد را چگونه شناختی؟ گفت الهی برساق عرش نام

نامی او را بانام سامی تو قرین دیدم ، دانستم که گرامی‌ترین آفریدگان بحضرت تو میتواند بود . پس چون **آدم** بحضرت **خاتم** صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ، استشفاع نمود، توبهٔ او بمحل قبول رسید .

نظم

چو **آدم** کرد روی دل بسویش — شفیع **آدم** آمد آبرویش
که اول دسته‌بند گلشنش بود — نه آخر خوشه‌چین خرمنش بود

و بغایت بی‌عنایت ، حضرت رب‌الارباب از **هند** بیرون آمده بتعلیم حضرت **جبرئیل‌امین** دراین مزرعهٔ فانی زراعت نمود وحضرت حق سبحانه وتعالی از کشت وی خشنود واین ابیات بابرکات در بیان آن است که مذکور میشود .

پیش که میخانه و مستی نبود — نیستی‌ای بود که هستی نبود
در حرم **کعبه** جان بار نی — در ره این بادیه جاندار نی
نقد جهان از کدر و از صفی — بود بظلمات عدم مختفی
خانه زوایای قدم داشتیم — دانه بصحرای عدم کاشتیم
برخم این میکده جوشی نبود — برسر این کوی خروشی نبود
بلبلی از روضه نوا ساز کرد — جانب این باغچه پرواز کرد
راند بدین ناحیه فرماندهی — چون گذر شاه بفرماندهی
آنکه علم برسر عالم کشید — نقش علم علم **آدم** کشید
یافت شکفتی به نسیم حیات — تازه گلی در چمن کائنات
حرف نخست از قلم کاف ونون — سر خط این تخته زنگارگون
پیش رو قافلهٔ خاکیان — خاك رهش **کعبهٔ** افلاکیان
زارع این مزرعهٔ دانه‌گاه — دانه ده و دانه‌خور ودانه خواه
چون رقمش کلك **یدالله** کشید — **جاعل فی‌الارض** خلیفه شنید
ذره که از نوراله آمده — بهر گلش ریزهٔ کاه آمده

خیمه زن مکمن تمکین شده — **لاله** رخ گلشن تکوین شده
جل سیه قالب **صلصال** شد — کاسهٔ چین ازپس چل سال شد
قالب او تا بچهل بامداد — در وسط **مکه وطائف** فتاد
در**عربستانش** فتادن سبب — بود زمین بوس رسول **عرب**
ازافق غیب پس ازچل صبوح — تافت براو پرتوخورشید روح
درگل او نور ظهور آمده — **واشرقت الارض** بنور آمده
ازمی جان خانه بگل میگرفت — خانهٔ گل مظلم ودل میگرفت
راه عدم یکه سوار آمده — **زانطرف** آلوده غبار آمده
ازرخش ارواح قدس شرمگین — زان همه راه آمده سر برزمین
بانگ براین ابلق زین کرده زد — درچمن قدس سرا پرده زد
گفت مخور دانهٔ **گندم**، خدای — خورد براو حاسد گندم نمای
دانه فرو ریخت پی مرغ رام — مرغ از آن دانه برآمد بدام
چون دلش ازدانه نشان یافته — هر مژه را دانه فشان یافته
گندمش ازگریه دوسه آبه شد — تافته چون **گندم** بر تابه شد
گریه کنان بادل غمدیده بود — طینت او خود گل نم دیده بود
خرقه برانداخته لب پرسپاس — گفت که خوش نیست سخن درلباس
برهنه زان کرد تن نازنین — کز خلل خلد شد آزار بین
خواست کشد بالب چون نوش خویش — برهنه حوریش درآغوش خویش
برده **باشجار** بهشتی خروش — برگ طلب کرد پی ستر پوش
که زتوام برگ سرادی هوس — هست مرا برگ ازاین باغ وبس
شدعلم حاجبش آن خوب شاخ — ماه علم برگ وعلم چوب شاخ
برگ نهفت آن تن آزاد را — برگ عجب نبود **شمشاد** را
قامت او زیر چنان برگ وبار — راست درختی که بود میوه دار
طرفه درختی که از آن بوستان — سایه رسانید **بهندوستان**

راست خرامید باقصای **هند** — **نیشکری** رست زصحرای **هند**
هند ز آرایش آن طرفه ماه — روی زمین را شده خال سیاه
تخت **سراندیب** مقامش شده — پادشه **هند** غلامش شده
ازخط سبز آیت خوبی کشید — سبزی آن تا پر **طوطی** کشید
چند گهی جام غمش نوش بود — در سپه **هند** سیه پوش بود
آمده از **هند** تجارت کنان — مزرعهٔ **هند** اجارت کنان
چون خردش ازدگران به گرفت — آمد و سالاری این ده گرفت
پادشهش مهتر ده ساخته — خانه ازآن در سر ره ساخته
ساحت این مزرعه آباد کرد — مزرعه را وقف براولاد کرد
این ده موروث که ماند از پدر — تخم ادب ریز درآن ای پسر
انجم و افلاك بسی تافتند — تا که ترا آدمئی ساختند
آدم را بین که چنان سردمی — سوخته خرمن شده از **گندمی**
خصم تو این **گندم** نورس بود — چهر ترا **گندم** گون بس بود
خرمن خودداد چودهقان بباد — زانکه بود بر کرمش اعتماد
ایکه پی دانه شتابیت هست — دان که بهردانه حسابیت هست
قرص **جو** از**گندم آدم** به است — مرکب این راه به **جو** فربه است
خوشه چرا نوك سنان تیز کرد؟ — یعنی ازاین، باید پرهیز کرد
آنکه پی دانه بسی دشت راند — دامن پردانه بصحرا فشاند
مورضعیف ارچه بود دانه خواه — دانه برون ریخته هم گاه گاه
مورچه‌ای باخبر است این قدر — وآدمی غافل، ازآن بی خبر
حرص وهوی آفت فرزانه است — واقعهٔ **آدم** و آن دانه است
دانه کجا خرمن رشک من است — دانه من، دانه اشک من است
توبه درست آر، چو**آدم** نخست — سنت خود ساز ب**آدم** درست
گر گنه ماست ز اندازه بیش — لطف آلهی بکند کارخویش

و کیفیت تعلیم فرمودن جبرئیل علیه‌السلام حضرت آدم علیه‌السلام را در باب دهقنت آن بود که روزی حضرت جبرئیل امین بفرمان حضرت رب‌العالمین به پرسش او بعرصهٔ زمین تشریف نموده بود وتعهد احوال او مینمود . آدم علیه‌السلام شمه‌ای ازپریشانی خود برسبیل حکایت ، نه بطریق شکایت باحضرت روح‌القدس معروض داشت وگفت که در نفس خود دغدغه واضطراب می‌بینم که بواسطهٔ آن بعبادات حق جل وعلا نمیتوانم پرداخت و از این حالت بسیار منفعلم ، حضرت جبرئیل امین علیه‌السلام برفت وحال آدم را علیه‌السلام بحضرت حق سبحانه‌وتعالی وجل‌علام معروض داشت ، بیامد وگفت‌این علت‌جوع است ودوگاو سرخ وبروایتی یک‌گاو سیاه ودیگری سرخ بیاورد . حضرت‌آدم بتعلیم حضرت جبرئیل ازآهن پیرایه ساخت که بدان‌زمین بشکافند وخریطه‌ای ازبهشت‌آورد و در وی سه دانه‌گندم بود، گفت دو گندم ازآن تو یک‌گندم‌ازآن حواست . وزن هردانه‌گندم صدهزاروهشتصد درم بود ، چنانچه به سنگ بار هرات که حال درمیان مردم متداول است بطریقی که‌دو درم هفت مثقال باشد، وهفت‌مثقال یک‌استار ، ومثقال شش‌دانگ، ودانگی چهارنخود ، هردانه مقدار دویست‌وپنجاه ودومن‌باشد . مقصود آنکه‌آدم‌علیه‌السلام گفت ای جبرئیل این را بخورم گفت نه ، نگاه‌دار که این سد جوع توخواهد شد ، بجهت این ازبهشت بیرون فتادی وحیات تو در دنیا ، باز بسته باین است واین‌فتنهٔ اولاد تست تا روز قیامت. بعداز آن گاو را درتحت چوب وآهن آورد ، تا زمین را بشکافت ومصالح زراعت ساخت ، چون تخم کاشته شد از حصه‌آدم،گندم وازحصه حوا ، جو سبز شده ودر روایتی آنست که حضرت آدم بحضرت الله‌تعالی نالیدکه الهی تخم یکی و زمین وآب وهوا یکی ، من کاشتم گندم سبز شد، حوا کاشت جو حاصل گردید ، سبب چیست؟ فرمان آمد که چون مباشرت این از او است لذا ذلت درپی آن خواهد بود که‌بواسطهٔ شیطان‌گندم نمای جو فروش ، فریب یافت، لاجرم نکال برحسب اعمال آمد تاعالمیان‌را معلوم شود که جزا از جنس عمل است قوله تعالی جزاء بما کانوا یعملون

حاصل که آتش جوع در باطن آدم شعله میزد گفت : ای جبرئیل اجازت هست تامن از این گندم نیز تناول کنم . جبرئیل گفت ای آدم باوجود آنکه از ممر این درخت این همه الم ومحنت وغم دیدی هنوز باکل آن تعجیل مینمائی؟ صبر کن که هنوزکار درپیش است. آدم بسیار گریست ودانست که مشقت بیشمار لازمه نافرمانی پروردگار است . پس پای در دامن صبر به‌پیچید و دست از آستین تحمل بیرون کرد ، تاگندم خوشه کشید ، خواست تا باز تناول کند، بصبر دلالتش فرمود تا گندم خشک شد بعداز آن به‌امداد جبرئیل علیه‌السلام وبتعلیم وی داس ساخت وگندم را بدروید وخرمن کرده بکوفت وکاه ازدانه جدا کرد و درمیان دوسنگ آرد نمود وبهر صورت که بدان طاری میشد آدم میخواست که باکل آن اقدام نماید بمنع جبرئیل منیع میگردید. بعدازآن فرمود که مغاکی بکن وهیزم جمع بکن وآتشی برافروز. برآن اقدام نمودند. بعدازآن خمیر برگرفت وکماجی ساخت ودرمیان آتش نهاد تا پخته شد وگویند که طول وعرض آن پانصد ذرع بود وبه بعضی روایات نانها ساخت و در تنور بست چون بیرون آمد جبرئیل گفت یکزمان دیگر صبر کن که آسوده شود وبعداز آن تناول کن ، آدم گفت سبحان‌الله مرا این همه مشقت باید کشید تالقمه‌ای طعمهٔ نفس سازم .

دربعضی‌روایات آورده‌اند جبرئیل فرمود ای‌آدم سه ساعت از روز باقی‌مانده ، چندان تحمل کن که آفتاب به‌نشیند وهنگام روزه گشادن شود آن هنگام افطارکن آدم از ثواب این سئوال کرد ، گفت حق سبحانه وتعالی دربرابر این‌عمل سه دولت کرامت فرماید. اول آنکه ترا بیامرزد وعذاب نکند ، دوم آنکه از تو خشنود شود که هرگز غضب نکند ، سوم آنکه در بهشت درآرد که هرگز بیرون نیارد. گفت ای جبرئیل این کرامتها خاصهٔ من است؟ گفت ای آدم هرکه از فرزندان تو تا روز قیامت باین‌عمل اشتغال نماید باین کرامت مستعد گردد. پس‌چون وقت تناول‌شد خواست تادست بسوی طعام ببرد جبرئیل گفت ای آدم حصه حوا را جدا کن تا بدو رسانم ، حصه او را تعیین کرده بدو فرستاد .

چون آدم از طعام حظ وافر یافت درباطن خود باز دغدغه وحرارتی تمام فهم کرد. بجبرئیل علیه‌السلام اظهار آن نمود. جبرئیل فرمود که بسبب تشنگی است که طبیعت تقاضای آب میکند. گفت ای جبرئیل تسکین ودفع آن بچه چیز میسر گردد. برفت وباخود آلتی آورد وگفت زمین را بکند. تا بزانوی خود کند. آب زلال از یخ خنک تر و از عسل شیرین‌تر بیرون آمد. ازآن آب بآشامید، تسکین تمام حاصل آمد.

پس بااین مقدمات این کمینهٔ قلیل‌البضاعه شروع در زراعت نمودن واجب دانست وازقواعد آن بطریق امتحان ازمردم صاحب تجربه که درمیان مزارعان سمت اشتهار و صورت انتشار یافته‌بود، که دراین امر عدیل ومثال خود ندارند، پرسیده مسوده نموده فراهم میاورد، وچون هریک از ایشان بنوعی اظهار مینمودند، این صورت موجب دغدغه واشتباه میشد، رجوع بخدام سدره مقام، عالیجناب، نقابت مآب، سیادت‌پناه، مکارم دستگاه، افادت‌شعار، فضائل دثار، دقایق‌آثار، زبدة النقبای فی‌العالم، افتخارالامم بین‌الامم، افضل الاماجد بعلوالنسب‌الفاخره، قدوة الافاضل بسموالحسب‌الظاهره، عمدة ارباب‌العلم‌والکمال. اعتضاد اصحاب‌الدولت والاقبال

مرتضی ممالک اسلام   کارساز همه بلطف تمام

السیدالنقیب النجیب والسندالحبیب النسیب، مویداسلام والمسلمین، ملاذالفقراء والمساکین، المختص بعواطف‌الملک‌المعبود، سیدنظام‌الدولة والدنیا والدین امیرسلطان محمودالمشتهربمیرك، سیدغیاث

نظم

گوهر درج کرامت، اختر برج کمال

آفتاب اوج حشمت سایهٔ لطف‌اله

مستفیض ازنفخهٔ گلزارفضلش، جان‌دل

مستنیر از لمعهٔ رأی منیرش مهر و ماه

دولت او باجهان و رفعت او باسپهر
فاش میگویند هر دم از سر تمکین و جاه
کای جهان از دولت ما هرچه میجوئی بجوی
وی سپهر از رفعت ما هرچه میخواهی بخواه

اعزه‌الله‌العزیز، لعزة الدارین ووفقه بتکمیل اسباب سعادت‌المنزلین، که باوجود نجابت حسبی وفطانت موروثی ومکتسبی باقسام فضایل وانواع حسن خصائل مستجمع آمده ومدتی درتحقیق دقایق علوم و تفتیش حقایق فنون حد شیاع مبذول داشته، بمدارج ترقی ومعارج تعزی فایض آمده، واز اکابر نامدار ممتاز وبرجمله فضلاء روزگار سرافراز گشته. اکثر این طائفه شریفه ایشان را به‌نسبت خود درمقام تقدیم وخود را به‌نسبت ایشان در دائرهٔ رضا وتسلیم میدارند. اگرچه پایه قدرآن معالی‌صفات، مناقب سمات، نظر بمراتب حشمت‌وجاه وقرب‌پادشاه وقیاس بمناقب‌معنوی ازفضل وادب وفضایل موهوب ومکتسب، ازآن بلندتر است که بدانائی علوم زراعت و عمارت ومیر آبی وآنچه که بدین امور متعلق است تعریف کنند، اما چون آباء و اجداد آن عالیجاه در زمان سلاطین جهاندار وخواقین گردون اقتدار، درامورى که موجب معموری وآبادانی وجمعیت ورفاهیت رعایا و برایا بود بااستقلال وحکومت واقبال وکمال وجاه وجلال از روی وقوف تمام علی‌الدوام مدخل داشته‌اند و در ایام ایشان از امرا وارکان دولت کسی بوقوف واختیار ایشان دراین امور نبوده و در زمان دولت وسلطنت وعدالت سلیمان مکان، نصرت قرین، فرمان‌فرمای خسرو نشان، مسندنشین جهان‌داری، سلطان ظفرقرین، صاحبقران، خاقان گردون سریر، کیوان ایوان، منوچهر مشتری، مهرطلعت، بهرام انتقام صولت، جمشید خورشید فیض وانعام، پرویز ناهید بزم ومقام، که‌سپهر پیر با هزار دیده نظیر او رعیت‌پروری برمسند خلافت ندیده وگوش ایام درهیچ مقام شبیه او دادگستری برسریر جهانبانی نشنیده.

نظم

نه دید دیدهٔ گردون، نه گوش دهر شنهد
عدیل او به نکوکاری و جهانداری
بعهد او ز بس آثار عدل نتوان کرد
مگر بزلف بتان نسبت ستمکاری

جهانداری که معمار رأی وی معمورهٔ جهان را رشک بستان جنان وقصر حور و غیرت باغ ارم وبیت المعمور ساخته بود، عدالت شعاری که در ایام خجسته فرجام خود، دست ظلمه از سر عجزه و رعایا کوتاه گردانیده درسرانجام ، عمارت وتکثیر زراعت پرداخته .

ز عدلش جهان یکسر آباد شد
دل خلق گیتی بدو شاد شد
نیامد برش دردناك از غمی
که ننهاد برخاطرش مرهمی
ندیدی در ایام او رنجه‌ای
که نالد ز بیداد سر پنجه‌ای
چنان سایه گسترد برعالمی
که زالی نترسید از رستمی

جوادی که اقطار امطار فیض غمام انعام عامش برریاض آمال وحدائق احوال عموم وانام ،علی الدوام فایض وباران گشته بود ورشحات سحاب عنایات بی غایتش بر کشت زار آرزوی سائلان امیدوار ، علی تعاقب الدوار ساکب وریزان شده بود .

شد خجل از عطاش ابر بهار — وز حیا غرق در عرق گردید
ز ابر فیاض دست در بارش — بحر شوریده گشت برخورشید

سلطان مؤید کامکار ، خاقان مظفر گردون اقتدار ، آیت رحمت پرورد گار ، مظهر کریمهٔ **وربک یخلق مایشاء ویختار**

اختر برج جلالت ، گوهر درج شرف
نصرت‌الدنیا ، معزالدوله کهف‌الخافقین
آسمان‌قدری؛ که‌چون‌خور ، حال‌ذرات جهان
بود از چشم جهان بین عزیزش فرض عین
وانکه از آثار عدل او جهان معمور شد
شمع بزم دودهٔ **تیمورخان سلطان حسین**

که ایام حکومت واختیار شوکت وعظمت‌آن نامدار ، عالیجاه وسیادت‌پناه ، نقابت منقبت ، فلک رفعت کیوان منزلت بود وحضرت خاقان صاحبقران ، بنوعی زمام احکام مهام درقبضهٔ قدرتش گذاشته بود وعنان اختیار ابنای روزگار بدست اقتدارش باز داده بود که از فرزندان کامکار ، دارای نامدار و صدور ذوی‌الاقتدار ووزرای عالیمقدار وارکان دولت واعیان مملکت هیچ یک درمهمات خاقانی وامور سلطانی که بعهده واهتمام آن عالیمقام بود مداخل نمیتوانستند نمود .

آگه از آداب و رسوم شهان   آگهی آگاه‌تر از آگهان
دادرس کشور و دستور شاه   ناظر شاه آمد ومنظور شاه
راحت شهری و سپاهی از او   شهروسپاهی‌است مباهی‌ازاو
واقف هر درد نهانی شده   هر تحفش مرهم جانی شده
در همه فن عالم مطلق شده   برهمه تن حاکم برحق شده
یافته سر رشته تقدیرها   تافته سر پنجه تدبیرها
تقویت‌وتمشیت شرع ازاوست   پرورش اریافته‌این زرع ازاوست
زارع این مزرعهٔ فاخره   **الدنیا مزرعة الاخره**
ناظر هر دیده پر آبی شده   عامر هرخانه خرابی شده

ریخته دینار براه خدای　　مالک دینار از او هر گدای
شد بقدم **خضر** و **مسیحا** بدم　　باور اگرنیست دم‌است وقدم
دنیی ودینش ز یسار ویمین　　دینش‌چودنیاخوش ودنیاچودین
تاابدش لطف ازل یار باد　　خواب‌خوش‌ودولت بیدارباد
وز نظر کج نظرانش اله　　داشته در پردهٔ عصمت نگاه

وصورت ساختن باغات وعمارات که حضرت کامکار ، عدالت شعار برمرآت ضمیرفیض‌پذیر وبه‌جلای‌خاطر خورشید مآثر ، جلوه ده خیال‌میفرمود ، سعی واجتهاد آن عاقبت محمود وطالع مسعود هریک باندك زمانی برطبق مقصود تکمیل مییافت وچون صفات‌حمیده وخدمات پسندیده‌اش برضمیر آفتاب تنویر حضرت‌سلطان نامدار جهانمدار ، واضح ولایح میگشت ، ازکمال غایت ورأفت درمجالس عالیش فرزند گفته ، انواع عاطفت وشفقت فرموده ، بخلعت وکسوت موهبت ومکرمت سرافراز میگردانید ، ساعت بساعت و روز بروز مهماتش درترقی وتزاید بود، باوجود کثرت مهمات سلطانی و اشتغال امور دیوانی ، لطایف اوقات فرخنده ساعات را بوظایف عبادات وطاعات مصروف داشته وشرایف ایام نیکوانجام ، را برتحقیق مسائل‌دین وتبیین مباحث یقین گذاشته ، لاجرم هرساعت از مخزن بهجت و فیروزی ، خلعت دولتی بنوروزی مییابد وهرروزش از معدن مسرت وبهروزی تازه گوهر مراد بدست میآید . نقش هرآرزوکه برلوح‌ضمیر منیرش ارتسام یافت زمانه آن‌را برطبق مقصود برطبق نهاد وصورت هرامید که درآئینهٔ فرخنده مآلش روی‌نمود ، روز بهمان‌منوال برمنصهٔ ظهور جلوه داد .

راه دین رفت وعز دولت یافت　　دولت از پیروی ملت یافت
لاجرم هر دمش بفیروزی　　دولتی میشود بنوروزی
دوستدارش بجان‌ودل همه‌کس　　جز بیادش نمیزنند نفس

مدعا آنکه چون این امور موروثی ایشان است بدانجهت ، خاطر شریف و

طبع لطیف ایشان بآن متعلق گشته وبنوعی بدقایق آن رسیده‌اند که امری ازاین امور نمانده است که حقیقت آن خاطرنشان نشده باشد وحجاب ازآن‌معنی که اگر مشکلی روی نماید کیفیت آن‌را ایشان معلوم ننمایند ، مرتفع شده. اما انصاف آن است که هرجا این نوع مهم باشد ایشان حاکم باشند که اجتهاد تمام درباب سرانجام مهمات بروجه احسن خاصهٔ آن نیکو انجام است. و نزد نواب حضرت خاقان مؤید مظفر شعار وامراء نامدار وارکان دولت و اعیان مملکت روشن وسبرهن گشته بود که در هیچ عصر از اعصار فلک دوار بادیده سیار نظیر عالیجاه ، نقاهت دستگاه ، دانای مشکل گشائی درباب امور دنیوی ندیدهٔ وگوش ایام خجسته فرجام درهیچ منزل ومقام شبیه او صاحب کمال ، نیکوخصال در سرانجام مهمات عالم نشنیده و هرباغ وعمارتی که بسعی عالیجاه باتمام میرسید بنوعی زیب وزینت مییافت که طاوسان ریاض قدس را هوای تماشای آن در جلوه وپرواز میآورد وچمن گلعذارش بروجهی نظارت وطراوت میگرفت که بلبلان انس گلستان را بتماشای مشاهدهٔ آن قرین نشاط واهتزازمیکرد ، غرض که قواعد این‌امر را آن نیکو انجام بعنایت ملك علام‌از روی وقوف تمام‌ولطافت کلام ، بروجه احسن‌بیان فرسوده درباب‌امر مذکور ومهمات باغبانی وغیرآن اظهار تربیت میفرمودند.

وبحکم‌آنکه المأمور معذور، این بیچارهٔ کلك ناسرادی برصحیفه اخلاص سود وورق چند خیال نمود تاهرکس در زراعت وحراثت وباغبانی ورزداری وسایر مهمات دهقانی ببلوکات هرات وولایات نواحی شروع نماید برقواعد آن اطلاع یافته مجموع را بواقعی داند واورا دراین‌امور مشکلی نباشد. بدین سبب این‌نسخه را (**ارشادالزراعه**) نام نهاد وترتیب آن به‌هشت روضه اتفاق افتاد و هرروضهٔ آن چمنی‌است بهشت آئین ، مشتمل برمزروعات و تاك واشجار وگل ورياحين وغیرها که‌مزارعان فکرت پیشه وباغبانان حکمت اندیشه در ترتیب وسامان آن حیرانند.

شعر

دمیده مرغزارش هر جوانب   شکفته لاله‌زارش در نواحی

زشبنم **لاله** را خوی بربنا گوش ز باران **غنچه** را می در صراحی
اشارت میکند**نرگس** که‌می‌نوش فان‌العفو للزلات ماحی

وکیفیت ومنفعت و مضرت ودفع مضرت حبوب وخضر و یات واثمار واشجار وگل ورياحين از آنچه دراین نسخه ثبت شده هریک را بدستوری که متعارف است مذکور تا بهرجزوی محتاج بطبیب وکتب طبی نشوند وازخواص مجموع نیز آگاه باشند. التماس ازتماشائیان این ریاض‌آنکه چون‌بقدم اهتمام از بیان بگذرند وبنظر اعتبار دراینها بنگرند ، مزارع وباغبانی را که در تربیتشان خون‌جگر خورده و در تنمیتشان جان‌شیرین بلب آورده است بدعائی یاد کنند وبه‌ثنائی شاد گردانند.

والتوفیق من‌الله والامداد انه ولی‌الارشاد.

روضهٔ اول - دربیان دانستن اراضی که حضرت‌الله تعالی هرقطعه زمینی را خاصیتی داده وبچه کیفیت غله وانگور وسردرخت میدهد ومعرفت زمین نیک و بد وصالح زراعت .

روضهٔ دویم - دربیان ساعات اختیارنمودن واحوال سال دانستن ازایام هفته درهرروز که‌نوروز باشد ودرمحل بذرکردن ونهال کاشتن، آیات بینات کلام قدسی انجام‌حضرت ملک‌علام خواندن ودعای‌میوهٔ نو ، دفع ملخ وکرم ووقت تخم کاشتن ومحافظت بذر ومحل درویدن غله و چه وقت بانبار بردن وبچه‌طریق نگاهداشتن و جهت ضرورت باخوشه درانبار نمودن وسالها ارزن نگاهداشتن که خراب نشود و دفع مورچه وکیک ومگس وپشه وکنه وعلاج پشه گزیدن وگزندگی کژدم .

روضهٔ سیم - دربیان زراعت نمودن غله واجناس.

روضهٔ چهارم - دربیان جویه‌تاك کندن وتاك نشانیدن وبانگور آوردن وتاك بریدن وغیرها ودانستن اساسی انگور.

روضهٔ پنجم - در بیان خضرویات ازخربزه وهندوانه وبادرنگ وخیار وکاهو وریواج وسیر وپیاز واسفناج وترب وکرم و بادنجان و غیرها ونیل ووسمه وحنا و

حنظل وسبست وسه‌برگه وشفتل و رودنگ وسایراجناس کاشتن ونفع وضرر آن‌دانستن .

روضهٔ ششم - در بیان بذر نمودن اشجار وگل و ریاحین وآنچه قلم وپیاز و نهال است ازگل ورياحين وغير آن بچه‌نوع کاشتن وبچه قاعده ترتیب دادن .

روضهٔ هفتم - دربیان اشجار وتاك پیوندنمودن ومحافظت بیوت‌نحل وتخمین حاصل بعضی از خضرویات، گلاب ،گلقند وغیره ومحافظت گل پیش‌رس وبادرنگ پیش‌رس وسامان نمودن گلاب وعرق بیدمشک وشیرهٔ ترنجبین وشیرهٔ کشمش شکر ودوشاب کارشك وآفتابی ومربیات از غوره وبهی وشاه‌توت ولیجار وحلوا از ماقوت ومغزی وغیره وسرکه‌انداختن وسرکه‌آلات‌ساختن وآب‌غوره‌گرفتن وفله وپنیرساختن وفیلچه حاصل نمودن .

روضهٔ هشتم - دربیان اشجار وگل ورياحين بسیاق باغبانی درچهارباغ در برابر یکدیگر .

رباعی[1]

زینسان که فلك جفا کند دهقان را
آبی ندهد کسی گل و ریحان را
اما رشحات جود باران کرم
خوش تازه نمود غله و بستان را

وچون رشح فیض این سحاب ونشر نکهت این مشك ناب ، همت آن‌عالیجاه گردون جناب معطر دماغ ومزین بوستان و باغ ارباب فضل گشته ، امیدواری از مواهب فیض‌مقیب‌واسعاد ابداد سعادت‌لاریب‌آنست که‌صحیفهٔ عمرش‌بخاتمهٔ ابد، وسفینهٔ دولتش بشیرازهٔ سرمد متصل باشد بحق‌النبی وعترته .

تواریخ کتاب - زمان تألیف این‌کتاب در ششصد و نود و دو .

بارشاد زراعت نخل کلکم چوشدسرسبز ،میوه‌دادوفرسود
پی‌تاریخ ختمش صاحب‌زرع بارشادالزراعه، صاحب‌افزود

۱- از رباعی تاافزود مقتبس ازنسخهٔ خطی‌متعلق به‌کتابخانه مجلس‌شورای‌ملی‌است

تاریخ کتاب ارشادالزراعه بطریق رباعی

آن رازق دانا که ز فیض قدمی — آورده گل ولاله ز کتم عدمی

در نهصد و بیست و یک ز هجرت بود — کاین نسخهٔ دل پذیر کردم رقمی

روضهٔ اول

دربیان دانستن اراضی که حضرت الله تعالی هرقطعه زمینی‌را خاصیتی داده وبچه کیفیت غله‌انگور وسردرخت میدهد - معرفت‌زمین نیک وبد وصالح زراعت.

جالینوس حکیم گوید که چون باران برزمین آید زمین آنرا نشف کند وشق نشود دلیل نیکی‌زمین‌است واگر درآن‌زمین انواع گیاهها رسته‌بود وقوی بود دلیل نیکی زمین‌است واگر گیاهها باریک راست قد بود دلیل آنست که‌زمین میانه است واگر گیاهها ضعیف بود و راست قد نبود ، برهم‌پیچیده بود دلیل‌بدی زمین است.

معرفت انکه زمین آب نزدیک دارد یا نه زمین را سه گز حفر کنند و دیگی روئین بروغن چرب کنند (هرروغن که باشد) وقدری پشم پاك برشکل گروهه مدور کنند وقدری موم بگدازند ونصفی ازاین گروهه دراین موم گداخته فرو برند وآن‌را دراندرون دیگ نهند وچنانکه بدیگ متصل شود پس دیگ را سرنگون درحفره نهند و از خاکی که از آن‌حفره بیرون‌آید ، آن حفره را پرسازند ویکشب بگذارند و روز پیش ازطلوع آفتاب‌آن دیگ‌را بیرون آورند ، اگرآن‌پشم پرآب باشد و دیگ نمناك بود دلیل آن است که آب دور بود.

(نوع دیگر) - زمین‌را بکنند دو گز یا سه گز پس قدری کلوخ ازمغز آن بگیرند و در هاون نرم بسایند ودرآب‌باران آغشته کنند چندانکه‌آب ازسرآن‌بگذرد وهمچنان بگذارند تاآب صافی شود اگر طعم آب بحال خود باشد زمین نیک بود و اگر آب شور شود آن‌زمین شوره‌زار بود وهر زمین که‌خاك او را بوی بد بود صالح زراعت نبود وزمینی که شور بود درآن هیچ درخت نیاید مگر درخت خرما و نی و غبیرا .

(نوع دیگر) - زمین را مقداری بکنند وهمان خاك را درآن حفره کنند اگر

خاک ازآن حفره زیاد آید آن‌زمین نیک بود واگر آن خاك باحفره برابری کند آن زمین میانه بود واگر ازآن حفره کمتر آید آن زمین بد بود .

و بدانکه چون در زمین نمناك تخمی زراعت کنند و نیک سبز نشود بباید دانست که آن تخم در زمین خشک بهتر سبز میشود واگر در زمین خشک بکارند ونیک سبز نشود آن‌را در زمین نمناك باید کشت واگر در زمین بلند بکارند و نیک سبز نشود آنرا در زمین پست باید کشت واگر درزمین پست کارند ونیک سبز نشود آنرا در زمین بلند باید کشت. چون‌بعضی تخمها دربعض زمین‌ها بهتر سبز میشوند وگفته‌اند که **گندم وباقلی وماش** در زمین خشک زراعت کنند ضعیف بود و کرم بیخ آن ببرد **وعدس ونخود** و سایر حبوبات در زمین خشک و نمناك هر دو میتوان کاشت وهرزمین که‌محصول آن نیک نمی‌آید ، چون یکسال درآن**باقلی مصری** که آن‌را بفارسی ترمس گویند بکارند بعدازآن هرچه بکارند نیکو آید.

زمین ریگ بوم

بردوقسم است یکی آنکه ریگ برخاك غالب است ، (شدیار) آن (دوراه) نافع‌است ـ چون‌بذر نمایند بتمام سبز‌میشود وآب‌بسیار نمیخورد جهت آنکه نم نگاه میدارد و زود میرسد ومحصول آن ادنی است.

دیگر آنکه خاك برریگ غالب باشد شدیار آن(سه‌راه)مناسب است. بذر آن تمام سبز میشود ومحصول‌آن تیز برد اعلاست وبده روز پیشتر ازشخ میرسد وزمین آن نیز بسیار آب نمیخورد ، جهت‌آنکه نم نگاه میدارد وهرچند انبار بسیار دهند فایده دارد و در زمین مذکور جمیع محصولات خوب میشود.

(شخ ریگ)

شدیار آن (چهارراه) نافع است. چون بذر نمایند تمام سبز میشود ومحصول برقاعده میآید و هرچند آب و انبار بسیار دهند فایده دهد **وتاك** نیز درزمین مذکور خوب میشود.

(سیاه‌ریگ)

بذر آن بتمام سبز میشود و آب بسیار نمیخورد ومحصول آب نیک نمیشود. فاما درخت وتاك در زمین مذکور خوب‌روش میکند وخوب میشود.

(سنگ‌چال)

شدیار آن دو راه مناسب است وبذر آن بتمام سبز میشود وآب وانبار بسیار میباید داد ومحصول‌آن ادنی است وچون درزمین مذکور تاك واشجار کارند خوب میشود. وشرط انگور دادن تاك در زمین‌مذکور آن‌است که هرساله انبار کلی دهند که محصول نیک دهد.

(زه‌سار)

شدیار آن (پنج راه) مفید است. چون بذر نمایند بتمام سبز میشود. فاما در سالی که باران بسیار شود محصول آن خوب نمیشود و در سالی که باران بسیار نباشد محصول آن خوب میآید و چون در زمین مذکور تاك کارند آن روش میکند وقریب بده سال انگورخوب‌میدهد وچون ازدهسال‌بگذرد تاك‌آن بواسطهٔ نم بسیار پوده شده برمیافتد.

(سفیده خره)

شدیار آن چهارراه نموده در اول سال اگر بذر نمایند وباران نباشد بتمام سبز نمیشود ومحصول آن ادنی است واگر هفت ماهه زراعت نمایند وباران شود بتمام سبز میشود ومحصول آن اعلی است.

(شخ)

شدیار آن چهار راه مناسب است. بذر آن بتمام سبز نمیشود و آب وانبار بسیار میباید داد جهت آنکه نم نگاه نمیدارد ومحصول‌آن اعلی‌است وشدیار ومال نمودن زمین آن پر نم مناسب است وانگور نیز در زمین مذکور خوب میشودوتاك روش نمیکند.

(زرد خاك)

شدیار آن‌چهار راه نافع است اما زمین آن بی‌زور است وبذر بتمام سبز نمیکند وآب کم‌میخورد وانبار بسیار میباید داد ومحصول‌آن ادنی است .

(سیاه خاك)

سیاه‌خاك را شدیارچهارراه نمایند وزمین‌آن پرزوراست بذربتمام‌سبزمیکند وانبار بسیار اگر میسر شود ، دهند وآب بدستور میخورد ومحصول آن اعلی است و نزد اکثر دهاقین مقرر است که در زمین مذکور تمام محصولات و ارتفاعات نیکومیآید و زمین مذکور بهترین اراضی است و فواید آن بیحد و بیشمار است ، چنانچه افصح المتکلمین واملح المتأخرین (ابن‌یمین) در این باب فرموده‌اند :

شعر

جستن گوگرد احمر عمر ضایع کردن است

زور برخاك سیه آور که یکسر کیمیاست

(سرخه خاك)

شد یار آن سه راه فایده دارد . زمین‌وی بیشتر آن است که بذر سبز نمیکند و آنچه سبز میکند چیزی حاصل نمیشود .

(شور خاك)

بذر سبز نمیکند ونابود است .

(شور ریگ)

شورریگ هرساله (درمحل یخ بند) آب بسیارد هند که‌شوری وی‌به یخ آب‌بیرون میرود و شیرین میشود واگر یخ بند نباشد و ضرورت شود چهارآب پی‌درپی دهند و بعد ازآن‌زراعت نمایند وانبار بسیار باید داد وباوجود این‌ملاحظه ، اکثر بذر سبز نمیکندوآنچه سبز کند محصول وی خوب نمیشود . فاما درزمین‌مذکور **بید وسفیدار**

وتوت وچنار وپشه‌خانه(۱)وته وشقر وفندق وختمی خطائی بلندقدوخوب‌میشود .

غرض که در اراضی که صالح زراعت است ،استاد دهقان ، شدیار بهاری است وشدیاراعلی‌آن است که کلوخ بسیار داشته باشد وکیفیت آن بردوقسم است آنچه به نم باران شدیار نمایند بغایت خوب است ومحصول آن نیکو میاید وآنچه به نم باران نباشد که آب دهند محصول آن نیز خوب میشود اما بدستور نم باران نیست وآنچه سبز بر(؟) زراعت نمایند زمین را آب داده شدیار نمایند که محصول خوب میشود وبنم باران شدیار ننمایند واگر در شدیار باران جوزقه زراعت نمایند اکثر جوزقه آن یک‌خانه ودوخانه خشک شده پنبه نمی‌بندد واراضی که غله‌زراعت نمایندآنچه شدیار بهاری نباشد انبار دادن وبذرنمودن مناسب‌است چنانچه هرزمین معمورتر است فایده‌آن بیشتر است .

(۱) خ . ل . پشه‌خوان

روضهٔ دوم

دربیان **ساعت** اختیار نمودن واحوال سال دانستن ازایام **هفته** درهرروز که **نوروز** باشد درمحل بذر کردن ونهال کاشتن آیات بینات کلام قدسی انجام ، ملك علام خواندن و دعای میوه نو ودفع **ملخ وکرم** ووقت تخم کاشتن ومحافظت بذر ومحل درویدن غله وچه وقت بانبار بردن وبچه طریق نگاهداشتن وجهت ضرورت باخوشه درانبارنمودن وسالها **ارزن** نگاهداشتن که خراب نشود ودفع **مورچه‌وکیك ومگس وپشه وکنه** وعلاج **پشه** گزیدن و گزیدگی **کژدم** .

دربیان ساعت اختیارنمودن

جهت امر دهقنت چون متقدمان عظماء وحکماء که انوار علوم ایشان از مشکوة وحی‌انبیا علی نبینا وعلیهم‌الصلوة‌والسلام مقتبس‌بوده وازمتاخران توفیق یافتگان **ویتفکرون فی‌خلق‌السموات والارض** آگاهی یافته‌اند که احوال اجسام سفلی را بااوضاع اجرام علوی نوع ارتباط هست ، بسعی جمیل در روزگار طویل چندین فن معتبر تدوین نموده‌اند که هروقت که خواهند قواعد بعضی از آن فنون توان دانست و کلیات احکام آن را سال بسال برسبیل اجمال و ساعت بساعت بطریق حکمت تعیین نیك و بد نموده‌اند چنانچه اوضاع علویات برچه منوال واحوال سفلیات برچه حال خواهدبود وازقدیم‌الایام الی زماننا اکثر ازعلماء کبار و فضلاء روزگار درهر امر شریفی ساعتی اختیار نموده‌اند ، افتتاح بدان کار نموده‌اند پس ساعت اختیار نمودن را درجمیع امور خصوصاً درباب زراعت ازلوازم باید دانست که نزد ارباب فلاحت و اصحاب دهقنت بصحت پیوسته که چون در ساعت نیك بذر نمایند ، محصول آن به‌عنایت‌الله‌تعالی نیکو آید وبهیچ آفتی نرسد وبالله‌العنایة والتوفیق .

جهل است برکنارهٔ شطرنج روزگار

بازی زپیش خواندن وبازنده کردگار

لیکن چو سنتی است قدیمی روا بود

احیای سنت فضلای بزرگوار

بنابراین چند بیت از مدخل منظوم که‌ازآن ساعتی معلوم شود فراهم آورده ثبت گردانید تادانستن ساعات برمزارع آسان گشته او را مشگلی نباشد.

دانستن مه‌که درکدامین برج است؟

هرچه ازماه شد مثنی کن — پنج دیگر فزای برسرآن

پس بهرپنج ازآن زموضع شمس — گیر برجی وجای ماه بدان

ـ ایضاً ـ

بگذشته زمه ضرب کن ای نیک سیر

در سیزده و سیزده‌اش بر سر بر

آنگاه بهر برج تو سی سی برسان

از منزل آفتاب تا جای قمر

دانستن طبایع بروج

برجها را تو برطبایع دان — رنج نادان همیشه ضایع دان

حمل است آتشی و شیر وکمان — ثورخاکی وجدی وخوشه همان

طبع جوزا و دلو و پله هوا — دست‌خرچنگ‌وحوت وعقرب‌ماء

منقلب وثابت وذوحدین بروج

هرفلک برج منقلب چار است — واندرین باب حکم بسیار است

حمل است اول و دگر سرطان — باز میزان و جدی ونیک بدان

ثابت آمد بوصف چار دگر — عقرب و دلو وثور وشیر بشمر

قوس و جوزا و خوشه وماهی وصف ایشان اگر زمن خواهی
گویم این‌حکم هست بر من‌عین زآنکه این چار هست ذوحدین

اختیارالزراعه

گر بود میل تو زراعت را بکنی اختیار **ساعت** را
بطلب **ماه** را بخانه خاك ور **بسرطان** بود نباشد باك

اختیارالغرس

ور درختان نشانی اندر باغ بنمایم تو را رهی چو چراغ
ماه باید به برج ثابت در کوکب سعد را بماه نظر

وآیات بینات درمحل بذرنمودن ونهال کاشتن خواندن ، نقل است از بزرگان دین که هرکس درمحل بذرافشانیدن باخلاص تمام آیه کلام ملك علام عزاسمه را که (**کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة ماته حبه‌والله یضاعف لمن یشاء والله واسع علیم**) را بخواند حضرت‌الله تعالی آن‌زراعت‌را برکت‌تمام میدهد. چنانچه ازمعنی آیه بابرکت فرخنده رایت فهم میشود که هردانه که در زمین‌طیب بکارند وآن‌دانه برویاند هفت‌خوشه بدان نوع که هفت شعبه شاخه از او منشعب گردد وبرسر هرشعبه خوشه بود و درهرخوشه صددانه که یکی را هفتصد حاصل آمده‌باشد وخدای‌تعالی زیاد گرداند این هفتصد را به هفت‌هزار وبیشتر وبرای‌هرکه خواهد ازنفقه کننده‌ها بحسب نیت او وخدا بسیار بخشش‌است که یکی‌را هفتصد وزیاده میدهد، خدا داناست بنفقه کننده‌ها وعزایم ونیات ایشان.

شعر

آنکه اشارت بخودت میدهد دانه یکی هفتصدت میدهد
دانه بانبازی شیطان مکار تاکه یکی هفت‌صد آید ببار

ودرفرصت‌درخت کاشتن کلام کریم‌حضرت ملك‌قدیم وحکیم‌واجب‌التعظیم

را بخواند که **اصلها ثابت وفرعها فی‌السماء** آن اشجار ببرکت آیهٔ پروردگار سبز شده ، بلند میشوند وآفتی بایشان نمیرسد. معنی‌آیت‌آن‌است‌که بیخ او درزمین‌است استوار ومحکم و شاخ آن در بلندی - در منافع اسماءالله چنین آمده‌است که هر که زراعتی داشته باشد **الحلیم** بنویسد ودرآب [آبی] اندازد که‌بزراعت میرود حضرت حق سبحانه وتعالی آن زراعت‌را ازآفت نگاه میدارد.

(ملخ)

وآنچه‌زراعت‌رانقصان‌رساند دعا برچهار پارهٔ کاغذبنویسندوبرچهار گوشهٔ زمین برسر چوب کنند بلاها بگرداند ودعا اینست(وحیل بینهم وبین مایشتهون کما فعل باشیاعهم من‌قبل انهم کانوا فی‌شک منه مریب) ونیز جهة میوهٔ نو که ببینند و بخواهند نوباوه کنند این دعا خوانند.

و در **شمایل النبی ابوهریره** روایت میکند که‌بودند آدمیان چنین که هروقت میدیدنداول میوهٔ رامیاوردند بسوی‌**رسول**‌صلعم پس هرچه گاهی که‌**رسول**‌صلعم میگرفت میوه را میگفت :

(الهم بارک لنا فی ثمارنا و بارک لنا فی مدینتنا و بارک لنا فی صاعنا وبارک لنا فی‌مدنا) یعنی ای خدا برکت ده ما را درمیوه‌های ما وبرکت ده ما را در مدینه ما وبرکت ده ما را در پیمانه ما و برکت ده ما را در پیمانه خود ما .

جالینوس حکیم میگوید که هرکه تخم **حنظل**‌را باب بجوشاند چنانچه آب نیک تلخ شود پس قدری نمک بروی افکند وبگرد کشت افشاند **ملخ** از آن‌حوالی بگریزد . - هرکه **ملخ** سبز را که درمیان گیاه بود بگیرد و درمیان کشت‌زار آویزد دیگر **ملخان** ازآنجا بگریزند - هرکه **ملخ** را بز هرهٔ **گاو** بیالاید پس‌بکارد هیچ چیز بدان کشت زیان نکند - هرکه **گندم** یا **جو** یا **ارزن** کارد روزی باید کاشتن که باد ازسوی **قبله** آید زیرا که چون باد ازسوی **مشرق** بود آن روز زمین سست شود و

در سه وقت تخم باید کشت یا شبانگاه یا نماز پیشین . وروزی که تخم کارد چون ماه برافزونی بود بهتر بود ازآنکه برکاست .

افلاطون حکیم گوید بهترین اوقات زراعت وقتی است که آفتاب در اواخر **سنبله** باشد و زراعت که در **سنبله** باشد باید که در زمینی بود که بغایت هموار باشد چو این زمین نم نگاه میدارد واحتیاج نمیشود باینکه زود آب دهند وبعضی گفته‌اند اولی آنست که در **میزان** زراعت کنند و در روزی که **باد شمال** آید تخم در زمین نباید پاشید چو تخمی که دراین وقت پاشند نیک سبز نشود وباید تخمی را که زراعت خواهندنمود بسه‌دفعه زراعت کنند، بعضی دراول زمان زراعت وبعضی در وسط زمان زراعت وبعضی درآخر زمان زراعت تا اگر یکی را آفت رسد دیگری بسلامت ماند وچون درنیمه اول ماه تخم بکارند بهتر بود ومحصول بیشتر باشد .

(دفع کرم)

دیگر هرکه خواهد که **کرم** نباشد درباغ وزمین **حنا** را بآب باید جوشانید وپیش ازآفتاب‌برآمدن، بگرد زمین افشاند وتخم **حنظل** نیز مناسب است .

(محافظت بذر)

افلاطون حکیم گوید چون برگ درخت **سرو** یا برگ **چغندر** باتخمی که زراعت‌خواهدشد مخلوط کرده درخانه‌نگاه دارند هیچ آفت‌بدان‌تخم‌نرسد تاوقتی که زراعت خواهد شد .

وچون استخوان **فیل** ریزه ریزه کنند و باتخم مخلوط سازند یا آن را درآب بجوشند وآن آب برتخم بپاشند ودرآفتاب خشک کنند وبعد ازآن‌بخانه برند ازهمه آفات محفوظ ماند .

واگرکبر را یک شبانه روز درآب آغشته کنند وآن آب برتخم بپاشند وجامهٔ برآن بپوشند تاتخم آن آب‌را نشف کند وبعد ازآن زراعت کنند از همه آفات محفوظ

بماند واگر **صفدع** که دربیرون آب بود بگیرند وهمچنان زنده درظرفی نهند وآن ظرف را در وسط زمین وزرع دفن کنند ویکساعت بگذارند وبعدازآن بیرون آورند ازآفتها محفوظ ماند وطعم وریع آن نیکو بود واگر **عدس** را با هرتخمی که بود مخلوط سازند وزراعت کنند هرآفتی که باشد **بعدس** رسد وآن زراعت ازآن آفت محفوظ ماند ، غله واجناس درخانه بادرو باشد که برقاعده سبز شود . واگر ضرورت شود که بصحرا دو جاره باید نمود چون یکسال بگذرد دو جاره خشک شود بعضی دلش سوخته وبتمام سبز نمیشود واگر نم داشته باشد بتمام نابود شده اصلاً سبز نمیکند. وآنچه خضرویات است هریک را در خریطه نموده آویزند که باد هوا داشته باشد واگر درکوزه وکدو کنند ، سرش را بازگذارند که باد دراوتصرف نماید اما ملاحظه نمایند که **موش** تخم را پوچ ونابود میکند واگر سرش را محفوظ سازند دم گیر شده دلش نقصان یافته سبز نمیشود وچون **گندم وجو** برسد ونم داشته باشد زود دروند بتخصیص **گندم** که طعمش شیرین بود وکاه آن چهارپا بهتر خورد و اگر در انبار دیر بماند تباه نشود واگر دیر دروند دانه او بریزد واگر نریزد ضعیف ولاغر شود و درانبار زود تباه شود ووزنش سبک بود وطعمش تلخ مزه وآنچه درسحرگاه دروند بهتر باشد ازآن که در نیم روزگرم ، و چون خواهند که خرمن کنند باید که موضع خرمن در بلندی باشد تا باد بهتر دروی عمل کند وباید که خرمن نزدیک خانه ها ونزدیک تره زار وفالیز و باغ ورز نباشد چو غبار خرمن زیان دارد برگ درختها ومیوه ها را پژمرده کند ـ موضع خرمن را اول آب پاشند وبسنگ وچوب آنرا بکوبند تا از**مورچه** ایمن شود و خاك نرم سفید یاخاکستر بیخته گرد برگرد خرمن بریزند تا **مورچه** نتوانند ازآن بگذرد . و باید غله درویده را در خرمن چنان بنهند که طول خوشه بجانب شمال بود و آن طرف دیگر بجانب جنوب تا زودتر خشک شود وبعضی گفته اند که طرف خوشه در زیر کنند وآن طرف دیگر ببالا تا ازمرغان ایمن بود . چون **گندم وجو** پاك شود ده روزه درصحرا بگذارند و هرروز آن را برگردانند

تا از آفات محفوظ ماند وچون خواهند که غله از خروار به‌انبار آورند پیش‌از طلوع آفتاب تاآن زمان که سرد باشد باید آورد.

درانبار سوراخها باید گذاشت ازجانب مشرق ومغرب وشمال تاباد درون‌آید وروشنی نیز برغله افتد وخنک باشد و ازجانب جنوب روزن نباشد زیرا بادی که از آن جانب است گرم است وحرارت غله‌را که درخانه باشد زیان دارد.

انبار از نم وبخاروإصطبل وچهارپایان ومزبله وموضعی که دباغان کارمیکنند وازحمام وآتش وخانه ومطبخ دور باشد وخاکی که باآن این خانه بنا کنند خاك خالص باید وآن گل که زمین ودیوارخانه بآن‌اندوده شود جو عوض کاه بآن گل مخلوط سازند از موش محفوظ بماند، واگرعصارهٔ برگ زیتون یا خاکستربه‌آن گل مخلوط سازند ازموش محفوظ بماند. وهمچنین از او سایر حیوانات موذیه دور باشد واگر زمینش نمناك بود بواسطهٔ نم گندم وجو و غیر آن پایدار نماند واشپشه و کرم در وی افتد ومغزآن بخورند ونابود گردد.

محافظت گندم

برگ کاهو ویا برگ انار یا خاکستر چوب بلوط باگندم مخلوط سازند در هرصدمن یکمن از هرآفات محفوظ بماند.

وبعضی دهاقین چاهی گشاده بکنند و قعر آن یکذرع درکاه آورند وآنرا لگدکوب کنند وپس گندم درآن ریزند چنانچه یك زرع از دیواره چاه دور باشد و مابین دیوار و گندم نیز پرکاه کنند وهر دو گز که بالا می‌آید کاه وگندم را لگدکوب میکنند تاچون از چاه مقدار سه ذرع بماند آنرا تمام کاه کنند لگدکوب کنند پس روی آن بگل محکم کنند واگر این گندم پنجاه سال یا زیاده بماند خراب نشود وگاه میباشد که گندم سیاه رنگ میشود و طعم آن بماند چون بوریا در زیر اندازند درآن خانه که باشد از این آفت محفوظ بماند واگر ضرورت باشد گندم وجو را درخوشه گذارند ودرانبارکنند و بقدر حاجت بیرون آورند وپاك

نمایند وصرف سازند ، بدین ترتیب دوسال یا زیادت از جمیع آفات سلامت بماند و این قاعده ازتعلیم حضرت یوسف پیغمبر علیه‌السلام است درآنوقت که عزیز مصر را ازآمدن سال‌قحط آگاه کرد وبدین تدبیر مدت‌مدید مردم را ازقحط خلاص داد.

اگرخواهند که ارزن بسیار بماند ودرانبار خراب نشود مناسب آن است که آنچه خواهند با گل‌آمیخته دیوار سازند ویا خشت‌مالیده عمارت نمایند سالها بماند وچون ضرورت شود آن عمارت‌را ویران ساخته خشت و دیوار را اندك اندك درآب گرفته ارزن را جدا سازند وگفته‌اند که اگر جاورس را باخوشه نهند اگر صد سال برآن گذرد فاسد نشود.

محافظت جو

خاکستر هرچوب که باشد باجو مخلوط سازند خاصه خاکستر چوب غار که آنرا بفارسی دهمست گویند آنرا از آفت نگاه‌دارد واگر پودنه جویباری باآن بیامیزند یا بستان افروز باگچ کوفته وبیخته آن مقدارکه مفیدی آن درمیان جو مرئی شود جو از همه آفات محفوظ ماند وگفته‌اند که اگر سبوی سرکه که نیك ترش باشد درمیان انبار جو پنهان کنند از همه آفات درامان باشد.

محافظت عدس

محافظت عدس وماش وملك وباقلی ـ چون یکی‌ازاین‌حبوب‌را درظرفی کنند که روغن درآن بوده باشد پیش ازاین ، یا اندرون‌آن ظرف را چرب کنند وخاکستر براطراف وجوانب‌آن ریزند چنانچه آنرا بپوشاند ازآفات سالم بماند ـ واگر آب‌دریا یا آب دیگرکه تلخ باشد برباقلی میپاشند وبگذارند تا خشک شود بعد از آن آنرا درظرفی کنند ازهمه آفات محفوظ ماند وبعضی گفته‌اند که این حبوب را در شبی که هوا اندك نمناك باشد برزمین تنگ‌کنند تااندك نمی بآن برسد بعد از آن آنرا همچنان نمناك درظرف کنند سالم بماند.

محافظت آرد

چوب درخت **سرو** را قطعه قطعه کنند و در میان آرد پنهان کنند از هرجنس که باشد ازآفت محفوظ ماند هرچند مدتی که برآن بگذرد واگر زیره ونمک نرم بکوبند وباآرد مخلوط سازند هیچ آفت بدان نرسد.

صفت خمیر

اگر بوره را در خمیر بکنند آن نان نرم و خوش طعم بود - اگر **مویز**را یک شبانه‌روز درآب آغشته کنند ومغز درون آن‌را بفشارند وازآن آب آرد خمیر کنند نان خوش‌طعم باشد وآنرا احتیاج به‌خمیر مایه نباشد واگر شیره **انگور** شیرین را یک یا دو روز بگذارند تاجوش کند وازکف‌آن آرد جاورس‌را خمیر کنند وآن‌را قطعه‌قطعه کنند هریک چند یک انگشت وآنرا خشک کنند وچنان نگاه‌دارند که نم بآن‌نرسد، درسفرها قطعه‌ازآن‌درآب گرم کنند وبه‌آن آرد خمیرکنند احتیاج به‌خمیر مایه نباشد ونان که ازاین خمیرمایه باشد باه را قوت دهد.

دفع سایرگیاهها

افلاطون حکیم گوید که عصاره **ورق‌البنج** بابرگ **ترمس** درظرفی مخلوط سازند ویک شبانه‌روز بگذارند بعدازآن بیخ خار وهرگیاه مضری که بود بآن طلا کنند آن گیاه ناچیز شود.

اگر خواهند که زمین از گیاه پاك شود در وقتی که آفتاب در **جوزا** باشد گیاه و خار آن را از بیخ برکنند و آنرا همچنان جمع کرده بگذارند تا وقتی که آفتاب بجای آید پس آنرا برگیرند و در مزبله اندازند تا متعفن شود دیگر آن گیاه درآن زمین سبز نشود واگر داس‌وارهٔ که ازآن گیاه می‌برند از مس بسازند وآن را از خون بزنر کلان سال که آنرا نهاز گویند آب دهند هرگیاه و علف که از آن ببرند دیگر سبز نشود وبعضی گفته‌اند که پیش‌از طلوع **شعری** بصبح درخت خاررا

از خاك كنند و آن را ببرند وقير و زفت بايكديگر آميخته برآن طلا كنند ديگر سبز نشود ونيز گفته‌اند كه وقتی كه ماه درمحاق باشد بوقت **سنبله** يا **جدی** هر گياه را كه ببرند ديگر سبز نشود .

دفع مورچه وكيك ومگس وپشه وغيره

دفع مورچه

دفع مورچه از زمين زراعت ودرختستان وغير آن‌آنست كه هركه زيره را خورد بسايد وبخانه مورچه بريزد همه ميميرند ويااز‌آن گل كه مورچه ازخانه‌خود بيرون ميآورد باگوگرد وسركه بياميزند وبرمعدن مورچه بريزند يكی زنده نماند .

دفع كيك وكنه

آنست كه هركه سوسن و تخم حنظل ونمك‌را بجوشاند و آب آنرا هركجا افشاند كيك وكنه نماند وآب گوگرد را نيز اگر درخانه پاشد كيك نباشد .

دفع مگس

آنست كه هركه بلوط را باقرطاس و دانه كدوی تلخ يا بيخ كبر درخانه دودكند مگس بميرد هركس مگس‌را برگزيدگی كژدم بمالد درد بنشيند .

دفع پشه

هركه خواهد كه‌اورا پشه‌عذاب‌نكند چوب‌عصا يا چيز ديگررا باروغن‌دانهٔ تلخ زردآلو ببايد آلوده وبرسر بالين‌نهد پشه تشويش ندهد. هركه‌را پشه‌گزيدگی بود يك مشت سير پاك بايدكرد و در روغن گاو جوشانيده بيرون آورد و خاكستر كاغذ كهنه بآن سير ببايد كوفت تاهمچون مرهم شود و چون برگزيدگی كارد به شود .

احوال سال دانستن

از ایام هفته درهرروز که نوروز باشد چنین گوید خواجه رئیس اوحدالعصر **وابوالقاسم بن علی الحکیم ترمذی** رحمة الله علیه که خدای تعالی مرا صدوبیست و پنجسال عمر داد درمسلمانی، تجربتهای بسیار کرده بودم درعلم نجوم واحکام فلک را تمام دریافتم تابدانستن این دوازده برج و کواکب وروشنائی آفتاب وماه رسیدم وبساعت وزمان ووقت نحس وحشر ونشر بیازمودم تانوروز که اندر آید احوال سال وی چون شود وچه دلیل کند. بسیار رنج بردم درعلم نجوم تابیکنهفته بازآوردم بتوفیق خدای عزوجل هرروزی که بدانستمی. درآن عمری که مرا بود هجده نوروز همچنین یافتم که اندرین کتاب یاد کردم ومن ازاین نوروزها تجربه کردم از بهر منافع دهاقین و خداوندان کشت تابدانند که کار او چگونه خواهد بود و ارتفاعات درخت وزمین چه بیشتر و کمتر واز سرما وگرما و حال سلطان و رعیت وحال تنگی وفراخی وحال گوسفندان وبازرگانان چگونه باشد ودراین عمر که یافتم تجربه کردم اندرین کتاب تا به تقویم حاجت نباشد وهرچند بگذرد این منسوخ نباشد حسبی الله ونعم الوکیل.

چون نوروز روز یکشنبه درآید

آن روز آفتاب را باشد، فراخی باشد ومخالفت کمتر بود درمیان مردمان وپنبه زارها را افزایش بود وفالیزهای کوهی نیکک باشد و کشتها چنان که برآید نماند. بآخر سال تنگی باشد زود گذرد ومرگ اندک بود والله اعلم.

چون نوروز دوشنبه باشد

آن روز ماه را بود و آن سال فراخی نعمت بود و بارانهای بسیار بود و کار سلطان ضعیف بود و بعضی را دست بود و دولت پنبه‌زارها را بود و کشتها چنانکه

نماید نباشد ، وفالیزها را آفت رسد وکشت کوهی‌را دولت‌بود وکنجد وارزن میانه بود وگندم شیرین بود وسرمای نخستین در ماه بود والله‌اعلم.

چون نوروز سه شنبه باشد

آن‌روز مریخ را بود وآنسال‌فراخی‌باشد وطعامها وگیاهها بسیار باشد وزخمها اندرین سال پدید شود وشفقت ازمیان خلق‌برخیزد ومادر وپدر وفرزندان بایکدیگر نزاع کنند وملکی درمشرق کشته شود وباران بسیار باشد و ارتفاعات پنبه نبود و فالیزها گران شود و **انگور** فشرده بسیار بود و برف بآخر سال آید سیلهای تیرماهی بسیار بود وکسب نیکو بود وهنداونه نیکو شود. والله‌اعلم.

چون نوروز به‌چهارشنبه باشد

آن‌روز عطارد رابود آن‌سال خون‌ریختن‌بود وفتنه باشد وسختیها باشد وقحطیها باشد بهمه اقلیم وسلاطین‌بصلح ، وپنبه‌زارها بسیار باشد وفالیزها نیک‌بود وسرگ گزندگان‌را باشد وکژدم وکیک ومگس بسیار بود وباقلی وماش وارزن را دولت بود و دردچشم بسیار بود والله‌اعلم.

چون نوروز پنجشنبه بود

آن روز مشتری‌را بود وکار سلاطین باستقامت بود و بدگواهی بسیار بود و فالیزها بسیار بود و آنسال فراخی بود و پیشه‌وران را نیکو بود وفالیزهای کوهی اندك بود وپنبه‌زارهای صحرا بهتربود وکنجدرا نرخ وعزت بود وسرما وباران‌بسیار بود وسیلهای فراوان باشد وسرگ کمتر بود والله‌اعلم.

چون نوروز آدینه بود

آن روز زهره را بود وفراخ نعمت وگندم وجو ارزان‌بود وکشتها نیك بعضی جایها پنبه‌زارها را آفت رسد وفالیزها نیك باشد وفتنه‌ها آشکارا شود و مردمان

بریکدیگر غلبه کنند از ضعیفی حال سلطان بود وغله فراوان شود ولیکن نگاه باید داشت و ازآن روز حذر باید کردن که تنگی شود وبیماری بسیار بود ومرگ کمتر باشد والله‌اعلم واحکم .

وچون نوروز شنبه باشد

آن روز زحل را بود وآن روز و آن سال نحس باشد و ناسازگاری سلوك بود و زخمها بسیار باشد وخون بسیار باشد ، دولت فاسقان و دزدان را باشد وغلبه کنند بریکدیگر ولیکن اندك بود ، کشتها وفالیزها وپنبه ها نیك باشد وجووجواری نیك بود وارزن و هندوانه را دولت بود وسرما بآخر زمستان بود .

در معرفت هوا و باران

چون قمر درشب سیم یا چهارم رقیق وصافی بود آن شب و دیگر روز هوا صافی شود واگر سرخ رنگ بود علامت کثرت بادبود.

اگر درمنتصف ماه قمر صافی شود هواصاف بود. اگر سیاه رنگ بود علامت بارندگی بود واگر آفتاب در وقت برآمدن صافی بود یا آنکه پیش از طلوع آفتاب قطعه های ابر متفرق پیدا شود یاآنکه دروقت غروب آفتاب ابر نبود ، بعداز غروب یا قبل از آن ابر باشد این همه علامت تأخیر باران بود وچون قطعه سحاب ظاهر شود مایل بحمره دلیل باران بود وبانگ کردن گنجشک بردرختان علامت باران بود.

اگر درشب سوم ماه یا چهارم قمر منبسط وعریض نماید وهوا غبارناك بود یاآنکه آفتاب دروقت طلوع مایل بحمره باشد یاآنکه آفتاب دروقت طلوع آفتاب ابرسیاه آفتاب را بپوشد یادروقت غروب آفتاب بریسار او ابرسیاه بود این همه علامت باران بود.

چون دیگ از بالای دیگ پایه فروگیرند بعد ازآنکه طعام پخته باشند و در اسفل آن شراره های آتش بسیار بود یاآنکه مرغ خانگی خود را بسیار میخارد وبانگ بسیار میکنند یاآنکه خطاف که آنرا فرشته رو گویند برگرد آب میگردد وبانگ بسیار یا آنکه دراز دنبال روبمغرب بایستد ویک پای را تمام برزمین ننهد یا آنکه گرگ بسیار بآبادانی درآید ویاآنکه موش از سوراخ خود چیزهائی که بذخیره نهاده بیرون بیاندازد این همه علامت بارندگی است خاصه دراول ماه و درآخر ماه.

چون برگردقمر سرخی خالص پیداآید علامت سرمابود واگردودائره یاسه دائره زرد یا سرخ برگردقمر ظاهرشود علامت سرمای سخت بود وبانگ کردن مگسهای بسیار در درون خانه وبرجستن گوسفند درچراگاه از زمین ونمودن روشنائی چراغ مشابه

ظلمت این همه علامت سرما است وچون مرغان ازدرختان زیر میآیند ودرآب غوطه میخورند علامت سرماست وبارندگی.

درسالیکه درخت بلوط وفلفل بار بسیار آورد زمستان آن‌سال درازگذرد. چون درازگوش روی بمغرب بایستد و زمین بدست میکاود ودرآسمان نظر میکند علامت درازی زمستان بود.

گفته‌اند درمابین بیست‌ودوم مهرماه جلالی وبیستم آبان‌ماه ودرمابین منتصف جدی و منتصف دلو و مابین بیست‌وهفتم بهمن‌ماه‌جلالی وپنجم اسفندارمذ ماه از سرما ایمن نتواند بود چو اغلب آن بودکه دراین ایام برودت درهوا ظاهر شود.

اگر بوقت انگور چیدن یا پیش ازسقوط ثریا باران آید درآنسال بیشتر رسد.

اگر بوقت سقوط ثریا باران آید، غله درآن سال بوقت معهود رسد واگر بعد ازسقوط ثریا باران آید غله دیر رسد.

احکام طلوع شعری

وآن کوکبی است روشن از ثوابت از دنباله صورت جوزا واز ثوابت کوکبی ازآن روشن‌تر نیست ودراین تاریخ درسیزدهم مرداد ماه جلالی طلوع او بود واگر در وقت طلوع او قمر باشد درآن‌سال ارزانی وفراخی معیشت بود لیکن‌حرب وخون ریزش وقطع‌طریق بسیار بود.

اگر قمر درسنبله بود باران یسیارآید وجنبندگان زیان‌کار بسیار بظهور آیند و دواب وبهایم ارزان بود.

اگر قمر درمیزان بود زلزله واقع شود و ملوك را مصیبت‌ها افتد و عوام را غمها رسد وهلاك بهایم بسیار بود.

اگرقمر درعقرب‌بود دربعضی مواضع وبا وطاعون‌پیداآید وزنان پیر وحیوانات موذیه بسیار هلاك شوند.

اگر قمر درقوس بود باران بسیار آید نرخها گران شود و انگور را آفت رسد ومرغان تلف شوند.

اگر قمر درجدی‌باشد طعام‌وخوردنی بسیار بود واهل‌سلاح را ضرر بسیار رسد.

واگرقمر در دلو باشد گندم‌را ازملخ آفت‌رسد وقحط ومرض ومرگ بسیاربود.

اگر قمر در حوت باشد باران بسیار آید وگندم و انگور بسیار حاصل شود وبیماری بسیار بود.

اگر قمر درحمل‌بود جانوران صحرائی بسیارباشند وباران‌بسیار آید وگندم را آفت رسد وباقی مطعومات بسلامت ماند.

اگر قمر در ثور بود بارانهای متعاقب بسیار آید و سرما بسیار شود و ملخ

و حیواناتی که بمحصولات ضرر رسانند بسیار بود ومردم را زحمت رسد.

اگر قمر درجوزا بود محصولات نیکو آید ومیوه‌ها بسیار بود.

بدانکه اول رعدی که بعد از طلوع شعری واقع شود ، بعضی از اهل احکام آنرا اعتباری نموده‌اند وگفته‌اند که اگر قمر درآن وقت در حمل بود حرب و قتال بظهورآید وترس ووهم برسردم مستولی گردد وجلای وطن بسیار بود.

اگر قمر در ثور بود جو را آفت رسد و سایر محصولات بسلامت ماند وملخ بسیار بود وزلزله واقع شود وپادشاه مرفه‌الحال بود.

اگر قمر در جوزا بود گندم را آفت رسد و سایر اطعمه بسلامت ماند ومردم متفرق‌الحال شوند وهلاك ظلمه بسیار بود.

اگر قمر در سرطان بود جو را آفت رسد وانگور کمتر شود و درازدنبال بسیار تلف شود و در دلو وحوت باران بسیار آید.

اگر قمر در اسدبود جو و انگور نیکو آید و درکوهستانها جنگ و فتنه بود.

اگر قمر درسنبله بود ازملخ آفت رسد وکشتیها غرق شود ودو پادشاه عظیم‌القدر محاربه کنند وسملکت هر دو زوال یابد.

اگر قمر در میزان بود جنگ وفتنه بسیار باشد و ماکولات ومطعومات بسیار ارزان بود.

اگر قمر درعقرب بود قحط وگرسنگی شود وآفت مرغان بود.

اگر درقمر قوس بود باران بسیارآید ورعیت پادشاه را دشمن گیرند.

اگر قمر در جدی بود میوه‌ها بسیار بود.

اگر قمر در دلو بود نرخها گران شود و درکنار دریا قتال عظیم شود.

اگر قمر در حوت بود گندم را نقصان شود وموت اکابر واشراف بسیار شود دربعضی بلاد قبل از طلوع شعری به بیست ویکروز یا یکماه ازهرتخمی که داعیه زراعت آن بود درآن‌سال در موضعی زراعت کنند جداجدا وآنراآب دهند وتربیت کنند

تا سبز شود و چون شعری طلوع کند ملاحظه کنند آنچه از آن مزروعات سبز بماند درآن سال نیکو آید وآنچه از مزروعات زرد شود نیکو نیاید .

در بیان بعضی امور فلاحت که تعلق باوقات دارد

ازمنتصف فروردین‌ماه جلالی تامنتصف اردی‌بهشت‌ماه رز را آب‌دهند یکنوبت و در وقتی که **انگور** چیده باشند یکنوبت دیگر بشرطی که پرآب‌شود بار بسیارآورد دراین ماه رز را بکولند خاصه درموضعی که آب کمتر باشد تا نمی که در زمین‌است متوجه‌عروق رزگردد وآن‌را سیراب‌نگاه‌دارد .

ازمنتصف اردی‌بهشت تا منتصف خرداد ماه در این ماه زیادتیهای تاك رز را بیندازند و آهن از او دور دارند ودرآخر این ماه بتاکی که **انگور** نداشته وزیاد بود ، بیندازند وابتدای آب‌دادن سایر اشجار دراین ماه بود سوای درخت **انجیر** که دراین ماه آب بسیار نباید داد .

ازمنتصف‌خرداد تامنتصف تیرماه دیگر باره رز را بکولند ودرکولیدن مبالغه نکنند وبعمق زمین بسیار درنروند وبیخ درخت‌را چنان‌خالی نکنند ازخاك که‌حرارت آفتاب درعروق‌آن تأثیر کند .

ازمنتصف تیرماه تا منتصف مردادماه چون دراین ماه ملاحظه‌فضله‌تاك کنند وهریك زیادت باشد بیندازند بهتر باشد و **انگور** افزون‌تر شود واگر **انگور** بسیار بیرون آمده باشد وتاك نو باشد **انگور** زیادت‌را بیندازند ودراین ماه درخت‌را پیوند کنند و در اول نماز شام برپیوندها آب پاشند تاحرارتی که در روز بآن رسیده بود بشب تدارك آن شود . ازمنتصف مردادماه تا منتصف شهریور اهل فلاحت دراین ماه تاکی که جهت نشاندن خواهند برید،نشان کنند باین طریق که قیر درروغن بگذارند وآن تاك را بآن روغن چرب کنند تا حرارت وبرودت وباران ضرری بآن‌نرسد وچون وقت رسد آن‌تاك را برند وبنشانند .

از منتصف شهریور ماه تا منتصف مهرماه دراین‌ماه تاك را انبار دهند وبعضی بجای انبار خاك خشک یاخاکستر دهند و درخت **بادام و انجیر** در آخر این ماه بنشانند و درآخر این ماه تا اول ماه آینده که **انگور** بچینند فضله تاك را ببرند و میوه‌هائیکه در زمستان نگاه دارند در آخر این ماه و اول ماه آینده بچینند ودراین ماه زمین شیار کنند .

ازمنتصف مهرماه تامنتصف آبان ماه اگر در این ماه باران آید تاك نشانیدن نیک باشد و یکسال رز پیش افتد اما در اسفندارمذ ماه که تاك نشانند بار بیشتر آورد .

ازمنتصف آبانماه تا منتصف آذرماه دربعضی مواضع دراین‌ماه نیز تاك نشانند و درختهای دیگر که دراین ماه نشانند زود برسد ومیوه زود بارآورد و درختی که مقصود از او چوب باشد دراین ماه بیندازند .

از منتصف آذرماه تامنتصف دیماه . بعضی‌از اهل فلاحت دراین ماه فضله تاك را ببرند وباید که درسه ساعت‌اول روز وآخر روز نبرند تا از سرما ضرر نرسد. درختی که‌دراین‌ماه برای‌چوب قطع کنند بهتر بود وباید که قمر درتحت‌الارض بود. و در اول روز وآخر روز نبرند تاچوب‌آن محکم‌ترباشد وخوره آن‌را نخورد واندکی ازاصل وعروق آن دور بود و **بادام و شفتالو و زردآلو** دراین ماه نشانند بهتر بود و اشجار دیگر غیرتاك که فضله او خواهند برید دراین‌ماه بریدن مناسب است اما در روزی برند که هوا صافی‌بود وباد دبور وباد شمال نباشد.

ازمنتصف دیماه تامنتصف بهمن‌ماه دراین ماه تاك دوساله یا سه ساله بکنند و بموضع دیگر نقل کنند وتاك یکساله را نباید کند . بجهت آنکه عروق آن ضعیف بود واکثر آن بود که درموضع دیگر سبز نشود و درخت مورد وغبیرا دراین ماه نشانند وآن را از درخت بشکنند چنانچه بعضی از پوست شاخ اصل باآن جدا شود **وگل‌و سوسن** دراین‌ماه نشانند.

از منتصف اسفندارمذ ماه در این مـاه درخت و رز را آب بسیار باید داد و

پیوند کردن بطریق نقب دراین‌ماه بود بآن‌طریق که ازمیخ گزین درخت‌را سوراخ کنند وشاخ درختی که پیوند آن مطلوب‌بود دراین سوراخ درآورند ومحکم کنند و تاك سه ساله را فضله در این‌ماه قطع کنند و آهن بدان نرسانند.

از منتصف اسفندارمذ ماه تا منتصف فروردین ماه در این ماه درخت زیتون نشانند وفضله درخت زیتون در این‌ماه برند بعضی پیوند اشجار دراین ماه کنند و دراین ماه درخت انجیر از موضعی بموضعی نقل کنند وبعضی درخت انار دراین ماه نشانند .

روضهٔ سیم

در بیان زراعت نمودن غله

گندم گرم وتر است روی را پاك سازد وگزیدگی سگ دیوانه را فایده دهد اما نفاخ است مصلح وی کراویه است .

بیت

گندم که برون آمده از گلشن فردوس
گرچاك زده سینه خود بهر همان است

آبی را اصطلاح آنست که آنچه صحرا باشد در بهار شدیار پنج راه یا چهارراه برحسب دلخواه بدفعات نموده گذارند که آفتاب تموز درآن تأثیر نماید .

افلاطون حکیم گوید که کسی که شدیار مینماید باید که طویل القامه باشد تا دروقت شدیار کردن بردراز دنبال سرافراز وقادرتر باشد وکسی که بیل وتبر وسیتین کار فرمایدمیانه بالا باید وباید که گوشت بدن او نازك نبود وکسی که دراز دنبال نگاه میدارد بلندقامت وبلندآواز بایدتاچون دردنبال گله بود براوایل گله مطلع تواندشد چون سبعی قصد کند ازآواز بلند اوبترسد وآنچه محوط(؟) است که **خربزه و بادنجان** بوده باشد چون محصول رفع شود نمایند و در غوزه‌زار **گندم** زراعت ننمایند که زمین آن آب بسیار میخورد وسماد که انبار باشد کم میدهند بدان مصلحت که غوزه در روز اعتدال داشته باشد پس بذری که در زمین مذکور کارند بتمام سبز نمیکنند وآنچه سبز کند نیک نمیشود واگر چنانچه **جو** در زمین مذکور زراعت نمایند خوب میشود واگر چنانچه معلوم شود که زمین **گندم** زور نداشته باشد انبار در میان شدیار و یا خراك ریخته رانند که چون زمین معمور وآبادان شود بذر نمایند که در زمین بی‌زور

اگر بذر نمایند بتمام سبز نمیشود و درمحل یخ بند اکثر را سرما نیز ضایع میکند و محصول آن بدستور زمین پرزور نمیشود وچون گندم سبز بی‌زور را انبار دهند چندان فائده ندارد غرض که زمین پرزور می‌باید که محصول آن بمدعا آید و اگر میسر شود انبار دوساله که کهنه شده درزمین بریزند که فائدهٔ تمام دارد ودرهرزمین که انبار شتر ریزند ویا شتر خوابانند محصول نیک نمیدهد .

در معرفت سماد

سرگین هر مرغی برای زراعت و درختها نیک است الاسرگین بط که آن نیک‌نیست وبهترین همه‌سرگین کبوتراست وبهترین‌ارواث روث درازگوش‌است‌پس از آن روث اسب واستر وبهترین ابعار بعرمیش وبز است وبعدازآن سرگین گاو و سرگین خوك همه زرعها واشجار را خشك کند سوای درخت بادام تلخ که آن را نافع است وبعر ابل با هرگاوی دیگرکه مخلوط سازند نیک بود وتنها نیك نباشد .

بجهت سماد درخت‌زیتون ارواث‌دواب وابعاروپس‌افکنده همه مرغان‌مخلوط باید ساخت و درموضعی که خرمن جو وگندم وسایر اجناس بوده باشد بعد باقلا محصول آن‌خوب نیاید .

اگرکاه را درزمین‌آتش‌زنند ویا آنکه گذارند که پوسیده شود محصول نیکو نیاید غیرکاه باقلا که هرچند در زمین بماند مفید است وحقیقت آن نزد دهاقین بتجربه معلوم شد واگرخواهند که خراك را درآخر سال بطریق سیاه‌کشت گندم یاجو را زراعت نمایند زمین‌را آب‌داده شیار نمایند ونم‌باران شدیار نمایند که اگر چنانچه درشیار نم‌باران زراعت نمایند ، بذرآن سبز میشود اما روش نمیکند چون زمین خشك مغز است و دروقتی که سبز شود آب نمیتوان داد و بدان جهت بذر ضایع میشود .

چون زمین‌را آب داده گذارند که زرد نم شود شیار نمایند وبعد معلوم شود که زمین خشك مغز است بعضی گویند که گندم را یك شبانه‌روز درآب‌نموده بذر

نمایند که خوب سبز میشود اما دانه وی باریک وحاصل وی خوب نیاید.

واسامی بذری که مذکور میشود هریک درمحلی بقرار جریبی بتفاوت زراعت میشود و در موسمی میرسد چنانچه دهاقین صاحب تجربه دانا ومزارعان خیراندیش هر دو سه را تحقیق آن نموده‌اند .

افلاطون حکیم گوید که بهترین تخم **گندم** آنست که رنگ آن مایل بسرخی و زردی بود چون رنگ زرد و بزرگ و درشت ومحکم و خوش طعم بود وباید که باریک ولاغر نبود.

تخم **جو** باید که بزرگ و محکم وسفید بود ونشاید که تخم **گندم** را بشویند چون اگر **گندم** مغسول زراعت کنند دانه او باریک و کم بود و بهتر آن بود که چون ادراك محصول شود خوشه های غله که بزرگتر بود دانه آن بسیار حاصل شود. وهرتخم که هست باید که نو بود وتخم دوساله میانه بود وتخم سه ساله نیک نبود وتخم چهارساله بکار نیاید مگر جاورس وارزن واگر تخم ماش وعدس وملك را بسرگین گاوآلوده کنند وزراعت کنند زودتر سبز میشود وبیشتر میرسد.

بعضی از اهل فلاحت گویند که اگر تخمی که در دشت حاصل شده درکوهپایه بکارند و آنچه درکوهپایه حاصل شده در دشت بکارند بیشتر حاصل شود و نیکوتر آید.

وبعضی گفته‌اند که سرگین کبوتر یاهرمرغی دیگر باشد باتخم مخلوط سازند هرتخمی که بود حاصل آن بیشتر بود لیکن چون سرگین این مرغان باتخم مخلوط سازند درزمین نمناك بکارند ودرزمین خشك نکارند تاتخم سوخته دنی حاصل نشود .

گویند که از پوست گرگ غربالی سازند که آن را سی سوراخ بود وهرسوراخ آن مقدار که انگشتی درون آن رود وتخم را ازآن غربالی فروکنند ریع آب بسیار بود.

تخم پاشیدن درمقدار یك شبر زمین **گندم** هفت دانه یا پنج دانه افتد وزیاده از این نبود و از **جو** نه دانه یا هفت دانه باقی حبوب چهار دانه وبعضی گفته‌اند

در بلاد سردسیر بیشتر باید پاشید چه گاه باشد که از سرما بعضی دانه ها تلف شود

گفته‌اند که کسی که تخم‌می‌پاشد احتیاط کند که دروقت تخم‌پاشیدن تخم برشاخ گاو نیافتد چون‌اگر تخم برشاخ گاو افتد محصول‌نیک نیاید ونان که از آرد آن کنند در تنور برند نایستد والتفصیل هذا :

زعفرانی- جریب بیست وپنج‌من .

حویجی - که‌داس‌وخوشه وی سرخ ودانهٔ آن بزرگست سی‌من .

مروی - که ازحویجی خوردتر وبرنگ مشابه است به‌جریبی سی‌من .

آنچه‌شدیاری‌است اول‌میزان وآنچه فالیز وبادنجان‌زار است‌چون‌انبار داده‌اند اول‌عقرب ورسیدن هریک ازاول سرطان‌است تا پانزدهم سرطان وملاحظه‌نمایند که گندم‌نم‌داشته باشد که دروند که اگر چنانچه گندم خشک شود درخوشه نمی‌ایستد وضایع می‌شود .

سفیدجه - اول میزان‌بیست‌من وآخرسرطان‌برسد ودرصحرا کاشتن‌مناسب‌است .

مکه

- اول میزان بیست‌من وبیستم سرطان برسد وکاشتن وی نیز درصحرا مناسب است وملاحظه نمایند که‌گندم آن نیز نم داشته باشد که دروند .

سرخک بهاری

- اول جدی بیست من و درآخر سرطان میرسد وآن را نیز درصحرا کارند که خوب میشود .

نشک سیستان

از سرخ خوشه وسفید خوشه .

اما سرخ خوشه آن‌خوب‌است وسفیدخوشه درسالی که سرما بسیار تنگ میشود درصحرا کاشتن مناسب‌است اول میزان بیست من وپانزدهم سرطان میرسد وگندم آن نیز نم داشته باشد که دروند .

شتردندان که بغدادی نیز گویند اول میزان بیست و پنج من و دهم سرطان میرسد .

کب گندم

اول جدی دو من و بیستم سرطان میرسد .

کله گندم

که هردانه آن یک نصف سرخ و یک نصف سفید است اول میزان بیست من و بیستم سرطان میرسد و بعضی از دهاقین کله گندم آنرا نزا گویند که اکثر تخمها باهم مخلوط باشد و آن را نیز که در اول میزان بذر نمایند خوب میشود و آخر سرطان میرسد .

کل گندم

که اصلا داسه ندارد و بیشتر در کوهپایه زراعت مینمایند جهت آنکه تاب سرما دارد وهرچند سرما بیشتر شود نقصان پیدا نمیکند در اول اسد زراعت مینمایند بقرار جریب بیست من و در آخر سرطان میرسد .

تبک که **گندم** در برابر سفیدجه است در اول میزان بقرار جریب بیست من زراعت نمایند وآخر سرطان میرسد .

سیاه‌دانه

که بذر آن بسیاهی مایل است در اول میزان درصحرا کارند بقرار جریب بیست من زراعت نمایند وآخر سرطان میرسد .

کبودداسه که بذرآن زعفرانی وخوش رنگ است دراول میزان بقرار جریب بیست من کارند ودرپانزدهم سرطان میرسد وچون درزمین معمور بذرشود بغایت خوب می آید .

بهاری قائن که **واره** مشهور است **گندم** وی ریزه وسرخ وسفید است وخوشه‌اش نیز بعضی سرخ وبعضی سفیداست درحمل کارند بقرار جریب شش من وآخر سرطان می رسد .

لوجک جامی اول میزان بیست من وآخرسرطان میرسدودربرابر گندم سفیدجه است .

شتردندان که بغدادی نیز گویند اول میزان بیست و پنج من و دهم سرطان میرسد .

کب گندم

اول جدی دو من و بیستم سرطان میرسد .

کله گندم

که هردانه آن یک نصف سرخ و یک نصف سفید است اول میزان بیست من و بیستم سرطان میرسد و بعضی از دهاقین کله گندم آنرا نزا گویند که اکثر تخمها باهم مخلوط باشد و آن را نیز که در اول میزان بذر نمایند خوب میشود و آخر سرطان میرسد .

کل گندم

که اصلا داسه ندارد و بیشتر در کوهپایه زراعت مینمایند جهت آنکه تاب سرما دارد وهرچند سرما بیشتر شود نقصان پیدا نمیکند در اول اسد زراعت مینمایند بقرار جریب بیست من و در آخر سرطان میرسد .

تبک که **گندم** در برابر سفیدجه است در اول میزان بقرار جریب بیست من زراعت نمایند وآخر سرطان میرسد .

سیاه‌دانه

که بذر آن بسیاهی مایل است در اول میزان درصحرا کارند بقرار جریب بیست من زراعت نمایند وآخر سرطان میرسد .

کبودداسه که بذرآن زعفرانی وخوش رنگ است دراول میزان بقرار جریب بیست من کارند ودرپانزدهم سرطان میرسد وچون درزمین معمور بذرشود بغایت خوب می آید .

بهاری قائن که **واره** مشهور است **گندم** وی ریزه وسرخ وسفید است وخوشه اش نیز بعضی سرخ وبعضی سفیداست درحمل کارند بقرار جریب شش من وآخر سرطان می رسد .

لوجک جامی اول میزان بیست من وآخرسرطان میرسدودربرابر گندم سفیدجه است .

کبود لوجک مکه اول میزان بیست‌من وآخر سرطان میرسد .

سرخ‌خوشه که ازجنس سفیدجه است وداسه ندارد و در میزان بقرار جریب بیست من کارند وآخر سرطان میرسد .

باید که در سه سال خوشه گندمی که دانه‌آن بالیده وسیرآب باشد جهت بذر از **گندم**زار چیده سروپای آن خوشه را انداخته میان آن را که **گندم** آن بالیده‌تر است نگاه دارند که چون ازسه سال گذشت بذر تغییر یافته بیک دستور نمی‌ماند و بدان واسطه محصول آن خوب نمیشود واگر خواهند شدیاری نمایند کشه نموده برروی شدیار بذر نموده یکنوبت زمین را رانده‌پل نمایند وکشه جهت آن است که جائی بی‌بذر نماند وبعد از آن آب داده گذارند که چون زرد نم شود در نوبت مال نمایند ومبالغه در میان دهاقین آنست که اگر **گندم** بلند شده باشد مال نمایند که فواید بسیار ومنافع بیشمار دارد و از آن جمله است که کلوخهائی که آفتاب تموز خورده درهرپل پاشان شده برروی**گندم**می‌افتد وبمنزله انبار است وبیخ وی درزمین محکم شده برقاعده سبز میشود و چون تک پل هموار شده **گندم** در زمین پنجه میزند و برقاعده آب میخورد و در پلها دهنهٔ آب باز نمایند که چون سبز شود درمحل دهنه بازنمودن**گندم** ضایع نشود ونیکو آید .

اگر خواهند که سیاه‌کشت نمایند شدیار را آب داده چون زرد نم‌شود مال کرده بعد ازآن کشه نموده بذر نمایند ویکنوبت رانند و دو نوبت بشرح صدر مال نموده اگر راست آب بود کردپل نمایند واگر تنده باشد کوچه پل نمایند وبعضی شدیار را آب نمیدهند وکشه نموده بذرمینمایند و یکراه دیگر رانده بعد از آن آب میدهند وچون زرد نم شود مال نموده اگر راست آب باشد کردپل واگر تنده باشد کوچه‌پل می‌نمایند وآنچه شدیار نبوده باشد زمین آنرا آب داده چون زرد نم شده دو نوبت رانده مال نمایند وبعداز آن بذر نموده یکنوبت دیگر رانده مال نمایند و بشرحی که درسیاه‌کشت مذکور شده پل نمایند .

اگر خواهند که در جویه زراعت نمایند زمین را تیش زده برهردوروی جویه سه مرتبه بقرار جریب پنج‌من زراعت نموده آب‌دهند ومحصول آب بدستور شدیاری وسیاه کشت می‌آید و در سنبله که گندم زعفرانی و مروی را سیاه کشت نموده باشند بذر وی بتمام بیرون‌میآید وبهتر از شدیاری سبز میشود ودرآخرسال چون بذر نمایند وسرما شود بذر ویرا درمحل سبز شدن یخ میکشد وناپود میگردد.

آنچه در سنبله ومیزان بذر شده باید که در دهم قوس آب دهند که بغایت دانه آن بالیده وسیرآب میشود ودرمحل رسیدن اکثرداس آن‌ریخته کلک میشود و اگر آب بدهند ریشه آن قصور پیدا کرده برگ آن زرد شده کرته میشود و سبب کرته‌شدن آب نادادن است و چون آب دهند محصول آن بقاعده میآید وفوائد آن بدین موجب است :

- اول‌ریشه در زمین محکم نموده زود در روش میرود.

- دیگر در زمین پنجه میزند وچون زمین پرزور باشد هردانه ده خوشه واگر میانه زور باشد پنج خوشه پیدا میکند.

- دیگر در حوت بلند میشود ودرحمل بند میراند و در ثور خوشه کشیده گل می کند .

- دیگر دراول‌جوزا دلمل میشود ودرآخر جوزا میرسد واگر چنانچه درمحل یخ بندگندم تنگ شود عوض ازهرجا که گندم بسیار سبز شده باشد بطریق نهال از آنجا برکنده جای دیگر میتوان کاشت وقصوری ندارد ومحصول آن خوب‌میآید.

چون حمل شود اگر زمین ساو داشته باشد ساو نمایند که دوفایده دارد :

- اول آنکه‌گندم زود در روش میشود وخوبی ولطافت‌آن‌ظاهر میگردد.

- دیگر آنکه ساوبهاری از زمین مذکور برمیافتد و درسال دیگرچون زراعت نمایند فایده آن محصول میرسد واگر چنانچه گذارند که ساو در زمین مذکور بذر

ریزد علاج نمودن‌آن اشکال تمام دارد وچون علاج نتوان نمود وذرع نمودن آن زمین خالی از دشواری نیست.

درهرزمین که ساو **مشکک** پیدا شود چون **سبست** و **سیر** بکارند برطرف‌میشود واگر **سبست** و **سیر** کاشتن تعذری داشته باشد باید که میاد جوب‌را از چوب **سنجد** سازند که چون زمین را شدیار نمایند ساو مذکور از آنجا برمیافتد و این هردو نزد دهاقین بتجربه محقق شده بعد از آن اگر تشنه شده باشد خاك آب داده ملاحظه تمام نمایند که مدار برخاك آبست واگر چنانچه درخاك آب دادن جائی بماند که آب بدانجا نرسد و بآب سر راست نشده باشد یقین است که هرگاه آب دهند **گندم** آن موضع‌آب نخواهد خورد ومقرراست که خشك خواهد شد واگر تشنه نشده باشد گذارند که آب طلب شود بعداز آن آب دهند.

پس در علم دهقنت آبیاری را ازلوازم باید دانست خصوصاً درخاك آب دادن .

دیگر درهرچند روزکه محل‌آب‌دادن شود آب‌دهند وچون در شیره پرکردن شود قاعده آن است‌که در شب آب دهند که فایده تمام دارد و در روزی که هوا گرم باشد آب ندهند که **گندم** آن خوشیده و باریك میشود و اگر چنانچه ضرورت شود ونوبت آب رسد و درهوای گرم آب باید داد آب روان را از پای‌**گندم** باز نبندند که چون هوا میل بخشکی کند باز بندند واگر ملاحظه ننمایند نقصان پیدا میکند .

دیگر ملاحظه نمایند که در محلی که باد باشد آب ندهند که چون **گندم** پرزور باشد بیندازد ونقصان پیدا کند ودانه نه‌بندد وچون‌دلمل شود آنچه **زعفرانی ومروی** باشد آب ندهند وسایر گندمها را چون دلمل شده باشد یک آب میتوان‌داد که خوب برسد.

دیمچه

دیمچه کاشتن آنست که بقرار جریب پنج من بذر میشود وبذر آن علیحده است. آنچه در میزان زراعت شود زمین آن را در بهار شدیار نموده گذارند که چون محل شود بر روی شدیار بذر نموده رانده مال نمایند وآنچه در جدی و دلو زراعت میشود زمین آن رانده بذر نمایند و نوبت دیگر مع بذر رانند و رسیدن آن در گرمسیر که بلوکات باشد بیستم سرطان و سرد سیر که کوهپایه است پانزدهم اسد است .

جو

جو سرد وخشک‌است حدت اخلاط را ببرد اما نفاخ است مصلح وی‌شیرینی است .

بیت

از روضه فردوس که جو آمده بیرون
ماکول‌نبی گشته‌ازآن فیض‌رسان است

آبی از هرجنس که باشد بقرار جریب بیست‌وپنج‌من بذر میشود .

ترش جو

ترش‌جو را در دهم اسد که تیرماه است زراعت نمایند که اگر چنانچه در اول اسد مزروع شود اکثر خشک و نابود میشود و درمیان دهاقین به **سفید مرگک** مشهور است و درآخر میزان میرسد و درآخر دلو که بهاری است زراعت نمایند در دهم جوزا میرسد وشدیاری وسیاه‌کشت آن بدستور **گندم** است.

مشک جو

را در اول سنبله زراعت نمایند و شدیاری وسیاه‌کشت آن نیز بدستور **گندم** است ودرقوس آب دهند و دهم جوزا میرسد .

شیرین جو

شیرین‌جو در میزان وحوت زراعت نمایند وآخر جوزا میرسد .

ناجوجو

ناجوجو را نیز درمیزان وحوت زراعت نمایند واواخر جوزا میرسد .

لوجک

لوجک را درحوت زراعت نمایند و در بیستم جوزا میرسد.

شوره جو

شورجو که از شیرین جو وناجوجو سفیدتر است، درحوت زراعت نمایند وآخر جوزا میرسد.

سرخسی

سرخسی که خطهای سیاه دارد درحوت زراعت نمایند وآخر جوزا میرسد.

دیمجه جو

دیمجه‌جو را که خوشه دوپهلو نیز گویند درآخر دلو چون آبی زراعت نمایند درآخر ثور میرسد بیشتر ازجوهای دیگر وسدد دهقان است.

جوسیستان

جوسیستان‌را درحوت زراعت نمایند که خوب‌میشود و در دهم جوزا میرسد.

مشته‌جو

مشته‌جو که ازجوهای دیگر کلان‌تر است ودرمیان دهاقین به‌سیاه‌جومشهور است و درمیزان وحوت زراعت نمایند وآخر جوزا میرسد و قبل از این در بلوکات زراعت میشده وحالا در ولایت خواف زراعت مینمایند وخوب میشود.

سیاه‌لوجک

سیاه‌لوجک خوشه دو پهلوی مدینه‌را در دلو زراعت نمایند و در بیستم‌جوزا می‌رسد.

سرخ رنگ

سرخ رنگ مدینه از خوشه دو پهلو و چهار پهلو در دلو زراعت میشود و در آخر جوزا میرسد .

دراز مکه

دراز مکه از خوشه دوپهلو وچهارپهلو بشرح ایضاً .

دیمه

دیمه که در دلو زراعت میشود بقرار جریب پنج‌من ورسیدن آن در گرمسیر بیستم‌جوزا وسردسیر دهم‌اسد است .

باقلا

باقلا که بعربی **جرجر** گویند سرد وتر است سرفه وباه را نافع است اما حواس را کند سازد مصلح وی پودنه است.

بیت

بر باقلی از چرخ بود جور وجفاها
باشد الفش بر سر هر کوچه دوانست

رسمی و میرزائی که به **بغدادی** مشهور است. درهرزمین که زراعت بنمایند آن زمین پاك گردد وقوت یابد و درسال دویم هرچه درآن زمین بکارند ارتفاع آن نیکو باشد واگر آن زمین‌را درختستان نمایند همان سال ودویم‌سال درخت‌را قوت دهد بواسطه آنکه شاخه‌های وی بمنزله انبار است واحتیاج بانبار ندارد.

درمحلی که باقلا گل کند اگرکسی درمیان‌آن رود بیم بیماری‌است بواسطه آنکه متعفن است وتأثیر تمام دارد.

محل کاشتن آن سنبله است اما باید که ماه درمحاق باشد واصطلاح درآب کردن باقلا آنست که باقلا را درخاك کش وغیرآن مضبوط نموده سه روز آب‌روان گذارند.

چون باقلا را درخاك کش یا جوال نموده درآب گذارند ملاحظه نمایند که چون سه روز درآب‌باشد بسیار زیاد میشود واحتمال آن دارد که خاك کش یاجوال را شکاف نموده تلف شود، مدعا آنکه درجائی که ده من گنجد سه من درآب‌نمایند و زیاده درآب ننمایند. غرض که چون باقلا را از آب بیرون آورند یکنوع کاشتن آن است که‌احتیاج بشدیار ندارد. ازعقب عوامل درکشه شدیار، یک‌یک بذر نمایند

چنانچه در جریب پانزده من افتد وچون باتمام رسد مال نموده پل نمایند ودرقوس آب دهند ودیگر گذارند که چون باقلا گل کند و ماشوره بندد آب دهند واگر قبل از آن آب دهند بدستور ماشوره نمی‌بندد وزور بربرگ وشاخه مینمایند وبعداز آن در آب‌دادن تقصیر نکنند که فایده بسیار دارد.

نوع دیگر

نوع دیگر آنستکه زمین را شدیار نموده تیش زنند و در هر جویه بدستور جوزقه زراعت نمایند که خوب‌روش میکند ، اما باقلا باید که نزدیک یکدیگر نباشد وآنچه در جویه زراعت شده باشد پیش‌ازگل کردن بطریق جوزقه سرزنند که بلندقد نشود وزور بربار نماید ورسیدن آن دهم جوزا است.

مشتک

مشتک که بعربی ملک گویند سرد وخشک است مولد سوداست وصلح وی شیرینی .

بیت

از روضهٔ رضوان که مشتک آمده بیرون
دل سوخته وبررخ او سوز عیان است

کردک

کردک که در دفاتر ملک نویسند درسنبله بطریق مشک جو زراعت میشود و درقوس آب میدهند اکثر سیاه‌کشت‌است وبقرار جریب ده‌من بذر میشود ورسیدن آن در دهم جوز است .

کنج

کنج که بگاوی مشهور است در حوت زراعت میشود بقرار جریب ده‌من و آب بسیاری باید داد واصطلاح آنستکه در صحرا زراعت نمایند که شل نگیرد و رسیدن آن اول سنبله است.

دسمل

دسمل که به تلخک مشهور است ومحل کاشتن آن در حوت بقرار جریب پنج من در صحرا زراعت میشود ورسیدن آن درآخر سرطان است.

عدس

عدس که بعربی بلسن گویند سرد وخشک است جوشش خون‌را تسکین دهد اعصاب را بد است مصلح وی گوشت است.

نظم

آمد چو عدس درج کلام و چه شرف یافت
منظور بنزد همه کس خورد و کلان است

سبز وسرخ در دلو وحوت زراعت میشود بقرار جریب سه من وزمین آن میانه زور مناسب است و اگر زمین پرزور باشد بوتهٔ آن بلند شده برهر بوته اندك دانه می‌بندد کاشتن وی بدستور سیاه کشت است ودر پانزدهم سرطان میرسد.

ارزن وجاورس

ارزن وجاورس سرد وخشک وقابض اند وخلط بد از هردومتولد شود ومصلح ایشان روغن است.

بیت

درباغ بده نوع بود ارزن و جاورس

صد گونه از او فائدهٔ برزگران است

ارزن سفید وسیاه ورسمی ولک سروپاشان

آنچه سفید ورسمی است بهاری در حمل و تیرماهی در پانزدهم سرطان که انگور نخشبی‌رنگ پیدا کند بذر نمایند واین قاعده نزد دهاقین مقرر است و شدیار را پل نموده بقرار جریب هشت من بذر نمایند و اکثر دهاقین برآنندکه پنج من کفایت است اما چون بذر بتمام سبز نمی‌کند زیاده بذر می‌نمایند و بعد از آن آب داده چون زرد نم شود مال نمایند و چون سبز شود آب دهندکه باد نبرد و رسیدن بهاری‌پانزدهم جوزا وتیرماهی‌آخر سنبله است.

آنچه سیاه است بقرارجریب چهار من درحمل‌بذر میشود وکاشتن آن‌بدستور سفید ورسمی است ودرآخر سرطان میرسد.

جاورس

جاورس کاشتن آن بدستور ارزن است و بذر آن بقرار جریب پنج من فاما موسم بذر نمودن هریک‌که مذکور میشود ورسیدن آن بتفاوت است.

شاه‌لاغر و لته‌کال را درحمل بذر نمایند ورسیدن آن آخر سرطان است.

مویک‌بهاریرا در حمل بذر نمایند و پانزدهم جوزا میرسد وتیر ماهی‌را در پانزدهم سرطان ورسیدن آن آخر سنبله است.

سرخک را درحمل زراعت نمایند ورسیدن آن جوزاست .

سفید لوجک بذرنمودن آن در حمل است ورسیدن آن آخر جوزاست.

غوره‌سر که درحمل کارند و در بیستم‌سرطان میرسد.

برنج

برنج خشک است باتفاق ، ودر گرمی وخنکی آن خلاف کرده‌اند بدن را فربه سازد وقولنج را بد است. مصلح وی روغن.

بیت

آمد بلب خشک برنج از چمن خلد
بسیار خورد آب چو از تشنه‌لبان است

زمین آن را شدیار سه راه نموده پلهای مضبوط نمایند چنانچه بلندی یک ذرع وپهنای آن نیز یک ذرع باشد و شدیار نم باران وغیر آن که کهنه شده باشد فایده ندارد کورپانه ویا انباربسیار می‌باید که محصول خوب آید اما اگر کورپانه میسر شود بهتر است. غرض که در تک پل آن کورپانه ویا انبار بسیار ریخته در اول ثور آب‌دهند وعوامل درمیانهٔ آن رانده مال نمایند چنانچه لای وگل شده‌باشد وشالی را که دو روز در آب نموده باشند بر روی آن بقرار جریب ده من بذر نمایند ویک شبانه‌روز گذارند که آب و لای برروی بذر نشیند وبعدازآن تامحلی که رفع شود، آب‌روان درمیانه آن باشد وچون درمیانه آب سبز شود تا پانزده روز خبردار بوده ملاحظه نمایند که چغوك سرتیش‌آن برنکند که قرمه بواسطه آن پیدا میکند واگر احیاناً کشش برروی آن بسیار شود که آب بآسانی نگذرد دو روز آب را باز بندند که‌چون کشش خشک شود دیگرآب‌را بدستوردهند ودرپانزدهم میزان‌میرسد.

ماش

ماش - بعربی کلبتان وجح گویند درگرمی و خشکی معتدل است خلط نیک از او حاصل شود دندان را مضر است مصلح وی بادام.

بیت

ماش آمده در باغ جنان تازه و خرم
باخلعت سبزی که ازو تازه جنان‌است

از سیاه سمرقندی و زرد هریوه و سفید بخاری، فاما دربرگش تعجب تمام است که خورشید بهرجانب میل کرد روی بدان‌طرف دارد.

در زمین ریگ بوم که انبار ریخته باشند کاشتن مناسب است و محل بذر نمودن وی بهاری درحمل وتیرماهی اول سرطان است، فاما اگر در پانزدهم جوزا بذر نمایند بکاه رسیده به خنکی میزان نمیرسد و نقصان سرما نمی‌یابد و بذر وی جریب سه من است ازهریوه و سمرقندی و بخاری اما بعضی از دهـاقین جهت ملاحظه‌ایکه میاد زمین خشک مغز باشد ویا بذر در تک کشهٔ شدیار افتد بد سبز شود پنج‌من بذر می‌نمایند ودرمحل ساونمودن هرچه بسیار سبز شده تنک میسازند.

وسمرقندی کاشتن بهتر از هریوه است واگرسمرقندی را دربهارکارند دانه نمی‌بندد وتا تیرماه که هوا اندك خنک شود واگر خنکی بیشتر شود از سرما نابود می‌شود .

واگر هریوه را دربهارکارند خوب نمی‌بندد وچندان فایده ندارد غرض که سمرقندی کاشتن در تیرماه مناسب است وبیکدفعه میرسد وهریوه‌را چون درتیرماه کارند خوب میشود اما بدفعات میرسد وچیدن وفراهم آوردن وی اشکال تمام‌دارد واگر چیده نشود غلاف وی شکافته شده دانه وی میپاشد وآنکه بعضی گل میکنند

وبعضی دیگر بسته، جهت آنستکه **سمرقندی** وهریوه **مخلوط** زراعت شده وبذر یکدست نیست . **وبخاری** کاشتن فایده وحاصلی ندارد .

دانستن بذر آنست که **سمرقندی** سیاه‌رنگ وخرد و **هریوه** مایل بزردی و بزرگ **وبخاری** سفید است **وسیاه** کشت وی بهتر از شدیاری است بواسطه آنکه‌چون در شدیار بذر نموده آب دهند وهرگاه زرد نم شود مال نمایند، اکثر پوست ماش که نم کشیده باز میشود ونابود میگردد اما اگر شدیار نموده مال کنند وبذر نمایند ومال دیگر نموده پل سازند بغایت مناسب است وخوب سبز میشود .

طریق سیاه کشت وی آن است که چون زمین را آب دهند و دو روز گذرد روز سیم که پر نم باشد یک‌نوبت رانده مال نمایند وماش را یک‌لحظه درآب‌نموده فی‌الحال بذر نمایند وبسیار درآب نگذارند که مبادا پوست‌وی باز شود ونوبت‌دیگر رانده باز مال نمایند وپل کنند .

محافظت وآبداری وی آن است که از بذر نمودن چون بیست‌روز بگذرد ساو نمایند هرجا که ماش بسیار سبز شده باشد نیز تنک سازند که بهتر می‌بندد چنانچه در ذرع سه نهال زیاده نباشد و ده روز دیگر نیز بداغ آب گذاشته آب‌ندهندچنانچه یکماه از بذر نمودن گذشته خوب تشنه شده باشد، بعدازآن آب‌دهند وچون ازداغ آب مذکور که ده روزگذرد باز آب دهند وبعداز آن هرپنج‌روز آب دهند وچون در گل بستن شود هر ده روز آب دهند که گل وی نریزد وما شوره خود بتمام بندد و چون دانه بندد خبردار باشند که **قمری** و **جغوك** دانه وی را ضایع نکنند وسه ماه را میرسد .

نخود

نخود - بعربی **حمص** گویند گرم وتر است رنگ وروی را نیکو سازد ریش مثانه را مضر است مصلح وی خشخاش .

بیت

با خلعت حله کـه نخود آمـده بیرون
صد گونه خروش ازهمه خلوتیان است

از **رسمی وکلنگی وسیاه** - زمین آن شخ ریگ وتنده وبلندهوا مناسب است .

در قوس که یخ بند باشد آب دهند که اگر چنانچه کرمی در زمین باشد ببرد واگر درمحل یخ بند آب ندهند کرم نخود را ضایع میکنند .

در اول حوت زمین را آب داده چون زرد نم شود شدیار نمایند ومال نموده درجریب ده من بذر نمایند وملاحظه نمایند که زمین وی پر نم باشد که خوب سبز شود .

اگرزمین، دانند که خشک مغز بوده باشد ، نخودرا یک شبان روز درآب نیم گرم آغشته نموده کارند که دانـه های آن بزرگ شود واگر قـدری تخم جو باآن زراعت کنند زودتر برسد .

اگرترمس را سه شبانه روز درآب آغشته کنند تا تلخی آن کمتر شود بعدازآن بکارند وبعدازآن رانده پل نمایند وچون سبز شده بنیاد گل کردن نماید آب دهند دیگر هرگاه زمین وی زرد نم شود آب دهند وزیاده از چهارآب نمیخورد .

اگر پیش ازگل کردن آب دهند بوته وی بلند شده نخودآن برقاعده نمی بندد و در پای هربوته که آب ایستد زرد شده نخود آن سنگنگ میشود و اگر در زمین مغاک کارند بوته وی را شل میگرد ورسیدن وی آخر جوزاست .

لوبیا

لوبیا گرم وتر است سینه وششن را نافع است خواب پریشان آرد مصلح وی روغن است.

بیت

لوبیا نام برون آمده غمناك ز جنت
داغش بدل وغمزده ازهجر چنان‌است

سیاه سرسفید بذر آنرا یکروز درآب نموده در دهم ثور کارند وبرجفت میرود وگل وی سرخ وبحسن معروف است.

رسمی وسیاه یک رنگ و ابلق محل زراعت جمله بیستم ثور است بذر را دو روز درآب نموده کارند فاما اکثر از دهاقین جویه در جوزقه وبادنجان کاشته اگر علیحده خواهند که زراعت نمایند بقرار جریب پنج من در جویه بذر نمایند و تاآخر میزان جملتان گل‌نموده محصول میدهد.

جواری

جواری از سفید وسیاه سرد وخشک وقابض است خون بد از او تولد کند مصلح وی شیر.

بیت

از باغ بهشت آمده غمناك جواری
سر پیش فکنده مگر از بی‌جگران است

درحمل زمین آن را شدیار نموده بعضی بطریق جوزقه تیش‌زده برسه نم زراعت‌نمایند، بقرار جریب دومن و بعضی درکردپل زراعت نمایند، بقرار جریب

سه‌من اما باید که زمین آن پرزور باشد که دریک جریب تخمیناً شش خروار حاصل میشود و در آخر سرطان میرسد و سال دویم هرچه در آن کارند ارتفاع نیکو دهد بتخصیص خربزه.

حلبه

حلبه گرم وتر است بلغم غلیظ را دفع کند اما درد سر وبوی بغل آرد ومصلح وی کنگر است.

بیت

حلبه که بباغ آمده از جنت فردوس
بسیار از او فایدهٔ آدمیان است

در حمل زراعت میشود بقرار جریب پنج‌من و اکثر سیاه کشت است وآخر سرطان میرسد.

کنجد

کنجد گرم و تر است بدن را فربه میکند ومعده را سست سازد ومصلح وی آن است که ویرا بریان سازند.

بیت

بر هر ته نانی که بود کنجد بسیار
چون‌چشم خلایق‌شده ظاهر که بنان است

زمین را دراول ثور بطریق گندم پل نموده جریب دومن نیم بذر نمایند، بعداز آن آب‌داده گذارند که چون زرد نم شود سال نمایند وهروقت که‌آب طلب شود آب دهند ورسیدن آن آخر سرطان است.

کاجیره

کاجیره گرم وخشک است طبع را نرم کند، معده‌را مضراست، مصلح وی عسل است.

بیت

در سوز و گداز آمده کاجیره عجب نیست
از چرخ جفا پیشه که پیوسته زیان است

در شدیار پر نم بقرار جریب پنج من بذر نموده سال نمایند ومحل زراعت آن در حوت وحمل است وآب نمی‌باید داد و در دهم اسد میرسد و گل‌سرخ وی را در سیر کوب نرم‌نموده آب زرد وی را ستانند ویکشبانه‌روز مناسب گل درظرفی گذارند وبعداز آن بیرون آورده دست مالیده بتمام پاشان سازند وآنچه بماند که باز بهمین دستور اگر نسازند زرد وبد رنگ‌میشود ودیگر دست برروی بوریا تنک سازند که خشک شود .

کتان

کتان معتدل‌است ، سرفه‌را نیک ومعده‌را بد . مصلح وی عسل است.

بیت

از جور فلک گشته کتان بارخ زردی
چون‌عاشق بیچاره که‌بیتاب‌وتوان است

زمین را شدیار نموده پل نمایند و در پانزدهم حوت در جریب سه من بذر نموده، آب‌دهند وچون زرد نم شود مال نمایند و در پانزدهم سرطان میرسد .

سیاه‌دانه

گرم وخشک است، بلغم ببرد وگرده را بد است.

بیت

از گلشن فردوس سیه دانه چو آمد
شدزینت نانها که بهرسفره‌وخوان‌است

زمین آن را در دلو بطریق پیاز پل نموده در جریب یکمن‌ونیم بذر نموده

برروی وی ریک ریخته، اگر نم باران نباشد آب دهند ورسیدن وی درسرطان است.

کراویه

کراویه گرم وخشک است، بادها ببرد ومعده را قوت دهد وشکم به بندد و بمعده نیکوتر از زیره بود اما بدن را خشک کند.

بیت

تا آمده در باغ کراویه ز جنت
شد قوت هرمعده ودلها که طپان است

درپانزدهم دلو درجریب یکمن بذر نموده بدستور سیاه‌دانه محافظت نمایند ورسیدن وی آخر جوزاست.

اجقون

اجقون گرم وخشک بود معده وجگر را نیکست.

بیت

اجقون بچمن آمده بانفع فراوان
پیوسته دل سوخته زین حال خوشان است

زیره

زیره گرم است وخشک، طعام را بگوارد وباد بشکند بعربی کمون گویند.

بیت

زیره ز جنان آمده بسیار نکو طعم
درباغ که چون مشک دهد بوی از آن است

بذر وکاشتن ورسیدن وی بدستور کراویه است.

بادیان

بادیان ازهروی وروسی ومشهدی، گرم وخشک ومفتح بادهایند، اما لطافت روسی بیشتر است.

بذر و کاشتن ورسیدن وی بدستور کراویه است.

بیت

آمد بچمن بادیان بس تازه وخرم

پیوسته از آن راحت بیمار تنان است

درحمل چون کارند وانبار وآب دهند تا سی‌سال محصول‌میدهد وبرنمی‌افتد اما مناسب آنست که بذر وی را بوتهٔ کارند ونیافشانند.

روضهٔ چهارم

دربیان جویه کندن وتاك نشانیدن وبانگور آوردن وبریدن وغیر آن

انگور

انگور ـ آب وی گرم است وتر وپوست وی سرد وتر است ودانهٔ وی سرد و خشك. بدن‌را فربه کند، شانه‌را زیان‌دارد مصلح وی‌نان‌است وغوره‌آن‌سرد وخشك است تسکین حرارت وصفرا دهد نفاخ است مصلح وی جوشیدن.

بیت

ازباغ بهشت آمده انگور بصد نوع

چون‌خوشهٔ پروین ورخ ماه وشان‌است

تاك نشانیدن

تاك نشانیدن در زمین ریگ بوم وسیاه بوم و سنکچال و شخ ریك وشخ که بلندهوا باشد مناسب است بواسطه آنکه درزمین بلند ، پایان آب خوب بیرون میرود و درزمین مغاك چون‌پایان‌آب بیرون‌نرود وجویه ها لنبش‌نموده اکثرتاك آن ضایع میشود وپایان آب کرم ازلوازم‌است وهرقطعه کرم که پایان آب ندارد جویه وتاك آن ضایع ونابود میشود وزمین بلند تاك از سرما ایمن باشد و در زمین مغاك سرما و گرما تاثیر بیشتر میکند وهرانگور که در زمین مغاك باشد ترش‌تر باشد و درزمین بلند شیرین بود فاما در زمین شخ‌انگور خوب میشود وتاك روش نمی کند.

افلاطون حکیم گوید زمینی که صالح تاك نشاندن بود اول زمین‌را یك‌ذرع حفر کنند وازاسفل آن حفره قدری خاك بر گیرند وظرف از ابگینه پرآب باران کنند

وآن خاك درآن ریزند وبشورانند وبگذارند تاصافی شود. پس اگر طعم و بوی آن بحال خود ماند آن زمین نیک بود واگر طعم آن‌آب میل بشوری کند یا از آن آب بوی کریه آید آن‌زمین بجهت تاك‌نشانیدن نیک نباشد.

اصطلاح آن است که زمین‌را تخته تخته نموده روبرآفتاب رنگ ریزند ویک جریب را هشت جویه ساخته پشت پل‌را شش‌ذرع وجویه‌را یک‌ذرع ونیم گذارند وآنکه جویه‌را یک‌ذرع ونیم‌میگذارند، سبب آنست که پشت پل برخاك شده بلند هوا باشد وعمق جویه آنچه دستور است در زمین محکم که نمناك نباشد دو ذرع واگر نمناك ونرم‌بود یکذرع، چواگر عمق‌آن ازاین کمتر بود درخت‌تاك زود کهنه شود وبارکمتر آورد و حرارت آفتاب دراصل او زود اثرکند واگر عمق جویه بلند باشد فائده دارد وخاك جویه‌را درمیان‌پشت پل بریزند ودرلب جو نریزند. بواسطه آنکه باز درمیان پشت‌پل میباید ریخت جهت خارپشت. دراول بمحل‌خود ریخته شود چون جویه کندن باتمام رسد هرتخته را درآب دهند که زمین تک جویه را آب شود.

اگرمحلی‌بلند باشدخاك‌آن‌را بردارند که‌به‌آب‌ترازوباشد وبعدازآن‌درسمتی که آفتاب نمی‌تابد جویه قوچه کندن بنیاد کنند وطول هرقوچه‌را جهت تاك کاشتن دو ذرع گذارند و عمق هرقوچه را یکذرع وعرض آن چهاردانک ذرع ولحدی سازند، چنانچه نیم‌ذرع ازجویه ودانک ذرع از لحد گیرد ودرهر قوچه که از هردوجانب تاك کارند فاصله تاکها از امیری دوذرع وفخری وسایر انگورها یکذرع ونیم‌باشد وبعضی فاصله‌را میان هرقوچه‌بتفاوت میگذارند. مناسب آنست که فاصله‌را بتمامی از امیری دو ذرع وسایر انگورها یک‌ذرع ونیم سازند تابسیاق باغ داری راست‌بوده خوش‌نما نیز باشد.

محل تاك کاشتن از پانزدهم‌حوت تاپانزدهم‌حمل هست، اما پانزدهم‌حوت که‌محل تاك بریدن است.

افلاطونحکیم گوید تاك را دراواخر حوت کارند بوقتیکه محل آمدن باد دبور بود وبعضی درآنوقت که **انگور** چیده باشند.

بهترین اوقات جهت تاك کاشتن خزان است خاصه درموضعی که آب کم باشد چه بسبب نم زمستان عروق آن درزمین زود یخ شود وبعضی گفته‌اند که از اول ماه تا نیمه ماه تاك میتوان کاشت.

بعضی گفته‌اند در دو روز اول ماه. بهتر آن است که در دوروز آخرماه کارند وهرتاك که در دو روزآخرماه کارند بهتر گیرد وآنچه ازشاخ درخت تاك برای کاشتن خواهند برید باید که دراین دو روز برند ودروقت تاك کاشتن باید که قمر درتحت ارض بود .

تاکی که جهت غرس خواهندبرید باید که آن تاك پهن ودرشت وسبك نبود وبندهای او از یکدیگر دور نبود وآنرا چنان برند که قدری ازتاك سال گذشته در اسفل آن بود وباید که از اعلای درخت واسفل نبود بلکه ازتاکهای اواسط درخت بود وباید که آن درخت نو نبود وبسیار نیز قدیمی نباشد چو اگر نو یا قدیمی باشد بار کمتر دهد.

بهتر آن بود که دروقتی که **انگور** نچیده باشند بباغ درآیند وهرتاك که **انگور** او بهتر وافزونتر وبسیار تر باشد نشان کنند وقدری قیر برآن کنند وچون وقت بریدن شود آنرا ببرند وبعداز آن آنرا بپوشند چنانچه باد برآن عمل نکند وهمان زمان بنشانند واگر همان زمان میسر نشود آن را درزمینی که اندك نمی داشته باشد وخشك نبود، بسیار نمناك نیز نباشد، زیرکنند و اگر ظرف سفالین پیدا کنند وقدری خاك نمناك بروی ریزند بهتر بود واگر خواهند دراین ظرف آنرا از شهری بشهری نقل کنند.

اگر پیاز به‌منجل بکوبند وشاخه های بند را بآن طلا کنند یکماه درسفر نگاه توان داشت. پس اگرخواهند آنرا بکارند یك شبانه روز درآب گذارند وبعدازآن بکارند وچون تاك بریده در زیرخاك کنند آنرا چنان نگذارند که سبز شود چواگر سبز شود وبکارند خشك میشود.

افلاطون حکیم گوید هردوطرف تاك را بسرگین گاو تازه آلوده کنند تا ازکرم محفوظ ماند واگر قدری اژغون وبلوط بکوبند وبعد ازآن که تاك درحفره نهند برآن ریزند ازآفات سالم ماند وبار بسیارآورد وبعضی عدس وکاه نخود وکاه ماش وکاه باقلا باهم بیامیزند وچون تاك درحفره نهند آنرا براصل آن ریزند چنانچه پوشیده شود تا ازسرمای زمستان محفوظ ماند وبعضی یک کف باقلای بریان کرده درآن ریزند وبعضی ازآن ثفل که بعداز شیره کردن انگور بماند درآن حفره ریزند اگر تاك انگور سفیدبود ازثفل انگور سیاه واگر تاك انگورسیاه بود ازثفل انگور سفید ودرپهلوی اصل هرتاك یک سنگ برابر حجم مشتی درآن حفره نهند که سنگ آنرا خشک میدارد ودر تابستان او تشنه نمیشود پس خاك نمناك که ازآن حفره برآمده باشد باسرگین گاو که خشک باشد بیامیزند وحفره را پر کنند وسرگین بیخ آن را گرم دارد وبعضی بیخ تاك را بروغن قطران آلوده کنند تا ازکرم محفوظ ماند.

چون تاك را ببرند درهرقوچه کرم شش نخ که برهرجانب سه نخ که پنک وی سربالا باشد، گذاشته خاك ریزند وسرهای نخ را اندك خاك ریزند وباید که هفت بند تاك درزیرزمین باشد وآن را تک گویند که اگر سرما شود، سرما ضایع نکند وچون سرما گذرد سرهای نخ را ازخاك بیرون آورند که خوب سبز میشود وآنچه سبز نشود فی الحال عوض کارند ازآنچه جهت عوض کاشتن محافظت نموده باشند.

بعضی گویند که تاك ریشه‌دار کاشتن مناسب نیست بواسطه آنکه تاك وی سه ساله وچهارساله شده بد گیرد، وبدروش است وقلم که یک ساله وقوچه است بکارند خوب سبز میشود وخوب روش کند اما **افلاطون** حکیم گوید که چون تاك ازموضعی بموضعی دیگر نقل کنند زودتر بارآورد وبیشتر انگور دهد وآنچه درموضع او نقل نکنند نادر بود که پیش‌از سه سال بار آورد.

بعضی که نخ تاك را بعاریتی علیحده در تک خاك میگذارند بواسطه آن است که جویه وقوچه کرم مکمل نشده ودرموضع عاریتی که ریشه پیدا میکند چون بیرون

آورده درقوچه کارند ریشه وی خشک ونابود میشود ودرقوچه بعضی باز ریشه‌پیدا میکنند وبعضی خشک میشود .

پس نخ تاك را درمحل بریدن درقوچه اصل کارند که آنجا ریشه پیدا کنند وبرقاعده سبز شود واز آنجا بجای دیگر نقل نباید نمود ، مناسب خواهد بود و این دستوررا عالیجاه سیادت‌پناه ونقابت‌منقبت افادت‌شعار **فضایل** دثار **دقایق**‌آثار **مخدومی** **امیرسیدنظام‌الدین، سلطان‌محمود** المشتهر **بمیرك سید غیاث** پیدا کرده‌اند .

فاما بعضی که دراول جوزا کارند درگرفتن وسبزشدن آن دغدغه است که‌از وقت گذشته ودستورآن است که درهرقوچه ده‌من انبارگاو ویا پنج من کوریانه که تلخه نیز گویند وسبست نیز خوب‌است انداخته خاك شیرین یکوجب برروی آن‌ریزند لیکن مشهورآن‌است که تلخه که درقوچه گذارند **انگور** آن‌بدطعم وزبر میشود . مدعا سه‌نخ برهرجانب قوچه ازآن تاك که درمحل **انگور** نشان کرده باشند وبراصل باشد برروی‌آن گذاشته خاك ریزند ودرهمان ساعت آب‌داده گذارند وچون تک جویه زرد نم‌شده باشد نسر هرجویه که تک کاشته‌اند سرتاسر بالشتک نموده دو دانگ ذرع خاك ریخته بلند سازند وخاك کردن نخهارا بزم نموده چنان سازند که بادورکردن نخهادرنیاید که بدسبزمیشود وبنوعی‌ملاحظه نمایند که هرگاه آب‌دهندآب‌درگردن نخ‌نیفتد که خشک میشود وآنچه ازروی بالشتک نخ زیاده باشد ازسر هرنخ یک پنک که عبارت‌از بند است گذاشته زیاده‌را ببرند وقریب یکماه آب‌ندهند . ومقصود آب‌نادادن آن‌است که تک‌قوچه گل است وقلم‌درگل ریشه پیدا نمیکند .چون زرد نم شود ریشه پیدا نموده زود سبز شود و از بند هرقلم که دو پنک و سه پنک سبز شده باشد به‌یک پنک زور آورده گذارند وبعداز یک‌ماه تاآخر اسد هرده روزآب دهند وچون سنبله شود هرپانزده روز آب دهند بواسطه آنکه تاك آن پخته شود و درسرما ضایع نشود .

سال دوم چون حوت شود خاك بالشتک‌را بعضی درتک‌جویه تنک نمایند و بعضی برآنچه قلم‌نگرفته باشد همان‌قوچه را بزمین نو رسانیده بدستوری که‌مقرراست

کاشته محافظت نمایند اما باید که بالشتک‌را بلند بندند که آب و باد درگردن نخها درنیاید که بدسبز میشود و از سه‌قلم یک قلم‌را بریده دو قلم براصل آورند و آنکه دوقلم میگذارند بمصلحت آن است که اگر یک‌قلم ضایع شود قلم دیگر بماند وازپتک‌نو هرقلم یک‌بند یا دو بند گذاشته زیاده را ببرند وبعدازآن در تک‌هرقوچه وگردن قلمها پنج‌من انبارگاو ریخته تنک سازند ودردهم حمل‌آب‌دهند ودربیستم حمل آنچه پنک زواید از هرقلم بیرون آمده باشد چیده یک پنک آورند وچون آن پنک چهاردانک ذرع یا یک‌ذرع بلند شود ازهرجانب‌آن یک‌برگ بردیوار جویه بکاه‌گل‌مضبوط نمایند که نخ خودرا بسر جویه رساند وهرهفته پنک زوایدرا بچینند وبرگ‌را بگذارند که قلم‌درسایه آن روشن میکند ودرآفتاب نمیسوزد و در زمستان می‌افتد وهرقلم که ازسرجویه گذشته باشد از روی خاك تانیم‌ذرع ازسرجویه بالاتر پنکهای‌زواید آن‌را چیده پاك‌سازند وزیاده نچینند که آفتاب قلم‌را میسوزد وملاحظه نمایند که پنک زواید چنان چیده شود که ضرر بقلم نرسد واگر چنانچه بعد ازآن از قلم مذکور پنک زواید بیرون آمده باشد بشرح صدر چید وپاك‌سازند وبعد از آن در سرجوزا یک آب وپانزدهم یک آب دیگر دهند و درسرطان واسد هر ده روز آب داده درسنبله هرپانزده روز آب‌دهند و در میزان آب‌ندهند که نخ تاك پخته شود.

سال سوم چون حوت شود از لب جویه تاتک جویه از هردوجانب چهار انگشت تراشیده درتک‌جویه ریزند چنانچه یکوجب خاك درتک جویه افتد. دراین سال احتیاج بانبار ندارد و از دو قلم که دریک بوته است چون انگور هر دو قلم ظاهر شود انگور هرقلم که خوب و مطلوب وقلم وی پرزور باشد محافظت نموده قلم دیگر را از روی خاك بریده بیک قلم براصل آورند ونخ زیادتی وزنجیره آن‌قلم را پاك نموده لوسازند و در میان پل سربردارند وسرقلم‌را بآن‌جا درخاك مضبوط نمایندودراین‌سال‌پشت پل‌را شدیار نمایند که تانخ وزنجیره بعد ازآن درپشت پل سبز کند ودرخاشاك پشت پل‌مضبوط شود وبادآن‌را ضرر نرساند وآب بدستور دهند وازروی خاك که تک‌جویه‌است تا نیم‌ذرع از سرپل بالا پنک زواید را تمام چیده

درسر هرلو سه‌نخ یا چهار نخ درخور زور گذارند .

سال‌چهارم چون حوت شود ازهرلو دونخ برسر لویر برده آنجا بردارند وبقیه را درمیان پل وبعدازآن پشت‌پل را خارپشته نموده جانب لویر را یکوجب از روی زمین اصل آخوره ساخته خاك آن برسر خارپشته ریزند و آخوره نمودن جهت لویر بستن‌است ودیگر تک‌جویه‌را شدیار نمایند ودونخ سر لویر راکشیده درخاك‌سرلویر مضبوط سازندکه باد آنرا ضرر نرساند و تنه تاك کج نشود وهرتاك را پنج‌من انبار ریزند ودرپنجم حمل پنک آب‌دهند وچون سبز شود پنک‌چینی نموده وچنان‌سازند که‌درهربند که دو پنک وسه پنک بیرون آمده‌باشند بیک پنک براصل آورند وبعد ازآن‌پنکهای مذکور را تنک نموده بنوعی ملاحظه نمایندکه پشت پل برتاك‌شود وملاحظه **انگور** ننمایندکه دراین سال مدعا نخ تاك است و درسرجوزا یک آب و پانزدهم یک آب دیگر داده درسرطان واسد هر دو روز و سنبله هرپانزده روز آب دهند وچون **انگور** شیرین شود یک شدیار دیگر نموده تابیست روز آب ندهند که **انگور** پیش‌رس را باز نمایند وبعدازآن سایر **انگورها** را یک آب داده شدیار دیگر نمایند و گذارند که نخ تاك پخته شود .

ـ اگر آب دهند دونقصان دارد :

اول ـ آنکه**انگور**مشکک میشود .

دویم ـ نخ تاك در روش میشود ودرسرما حذر میکند ،چون پخته نشده .

ـ مدعاازشدیار نمودن بسیار آنست که :

اول ـ ریشه‌تاك برروی زمین نیفتد وهرگاه لویر بندند ریشه آن بریده وضایع نشود .

دویم ـ آنکه تاك پرزور شود ودرهوای خنک تک‌جویه را شدیار ننمایندکه ریشه تاك را مبادا سرما ضایع کند وتاك خشک شود .

سال پنجم چون حوت شود اول تاك را از سه نخ فراخور زور بریده چنانچه

فخری را سه‌پنک وامیری را شش پنک وبیدانه‌را چهار پنک وآبی را نه‌پنک وصاجی را چهار پنک ونخشبی را سه پنک وشاه انگور راسه‌پنک وخلیلی را سه‌پنک ورواجه را بدستور آبی وملاجی را سه پنک وسایر انگور ها را فراخور زور گذاشته زواید را ببرند وسر کلاغ ودل کلاغ که برنخ تاك باشد بتمام بریده پاك سازند واگر گذارند مورچه جا کرده مغز تاك را میخورد وتاك خشك میشود.

جالینوس حکیم گوید درمعرفت فضول‌تاك وفضول تاك عبارت‌است ازتاکهای باریك که ازاطراف وجوانب تاك اصل بیرون میآید هریك ازآنها که انگور نداشته باشد بدست قطع کنند و آهن بآن نرسانند وفضول تاك نو را البته باید قطع کرد و بعضی ازاهل فلاحت از فضول آنچه قوی باشد قطع کنند و همچنان بگذارند. اما وقت تاك بریدن مابین‌اول دلو واول حوت‌است وبعضی تاك آن وقتی‌برند که‌انگور چیده باشند وبرگ‌ریز بود واین اولی است چو تاك قوت‌می گیرد وانگور آینده قویتر میشود ودربهار تاك بریدن بیش‌ازآن که انگور او بیرون‌آید تاك را ضعیف میکند بسبب آبی که درآن وقت از تاك می‌چکد وسرما زودتر درآن تاثیر میکند وبعضی گفته‌اند که بریدن تاك درخزان بهتر است اما هرتاك آنقدر ازفضله آن که می‌باید برید چهاردانگ در خزان باید برید و دو دانگ بگذارند که دربهار ببرند بجهت آنکه سرمای زمستان گاه باشد که بآن موضع بریده اثر کند ویك دو چشمه آن را خشك کند وارهٔ که بآن تاك برند تیز باید وتاك بریدن دروقت نقصان نورماه باید وبهتر آن‌بود که درمحاق بود.

واگر تاك پرزور باشد وکوتاه ببرند دیوتاك شده انگور نمیدهد ومشهور است میان‌دهاقین که چهاردانگ تاك بری وتربری است و دو دانگ انبار وآب‌داری. نخ زیادتی‌وزنجیره که سبز شده‌باشد بتمام‌بریده وپاك‌سازند وبعداز ازتنك جویه یکوجب گل برداشته لویر بندند وانبار وخاك‌شیرین ریزند وازهردوجانب جویه‌خاك تراشیده وبرروی آن‌ریزند وپشت پل‌را گردانیده بطریقی شدیار نمایند که علف سبز نشود و ازاول حمل تاپانزدهم جوزا آب ندهند جهت آنکه تاك در روش نشود و در سایه

برگ گل **انگور** میریزد وبرقاعده نمی‌بندد وبعدازآن آب بدستور دهند وچون قوچه تاك یکوجب بلند شده ازسیاهه و نخ تاك کهنه که ازیک بند از سه پنک بیرون آمده باشد هرکدام که **انگور** داشته باشد و پرزور باشد گذاشته وزاید را برطرف سازند دیگر هرگاه خواهند تاك را انبار دهند اگر لویر نخواهند بست اول تک جویه را شدیار نموده بعدازآن انبار دهند ودرسالی که از تک جویه خاك برداشته لویر بندند شدیار نمودن مناسب نیست انبار دهند.

دیگر اگر توانند هرساله انبارگاو دهند واگر هرساله میسر نشود درهر دو یا سه‌سال یک‌انبارگاو دهند وانبارگاو باید که کهنه نباشد وتازه تاك را فایده دهد واگر انبار ندهند دیو تاك شده **انگور** بدستور نمیدهد.

چون خواهند که دیوتاك را فرهنگ کشند درحوت از سر رنگ آب نیم‌ذرع بالاتر قوچه کنند واز سر نخ یکساله سه پنک گذاشته یک‌ذرع را درتک‌قوچه گذارند وانبار ریخته خاك بریزند و بقیه نخ تاك را خاك نریزند و قلم تاك را که فرهنگ کشیده‌اند از تنه تاك بزنند که‌آب خوردن وی از تنه تاك است و درمحافظت آن بنوعی که مذکور شد سعی و اهتمام تمام بجای آورند که حضرت‌الله تعالی برکت بسیار وفائده بیشمار عنایت میفرماید.

رسیدن **انگور** از اول سرطان است تاآخرسنبله واسامی **انگور** بی‌نهایت‌است اما آنچه در بلوکات مذکوره درچهارباغی که خدام‌آن عالیجاه نقابت‌پناه مخدوسی ولی‌النعمی مدظله‌العالی درقریه فزان از بلوك آنجان که نشانه‌ایست از باغ جنان ساخته وبگلهای رنگارنگ وریاحین‌ودرختان میوه‌دار ودرختان دیگر ازسرو وصنوبر وبید وچنار وسفیدار چمن‌چمن جدا نموده بهرجانب یک تخته **انگور** رشک رخسار حور رسانیده‌اند که عقل عاقلان ودیده بینایان درآن حیران است صد نوع **انگور** واقع است وشبهه نیست‌والتفصیل هذا :

خلیلی - از حسینی که دانه وی کلان وسیاه است وبگاه میرسد.

سرخک ـ که دانه وی خرد است .

راوجه ـ از رسمی وسفید **وخواجه برانداز** .

بیدانه ـ از رسمی وخال‌دار .

فوشنجی .

بورانی.

شاه‌انگور ـ از رسمی **وبورانی**

آبی ـ از رسمی .

بلوجی و نخشبی از نر وماده .

خواجه برانداز .

صاحبی ـ از سفید وسرخ از نر وماده .

یاقوتی ـ از نر وماده .

لعل ـ یک‌دانه که نزدیک بفخری است.

گل برطشت .

ترباشنک .

فخری ـ از رسمی وقندزی .

جامی .

ملاحی .

سنگینک .

امیری .

مکه از سرخ وقندزی وخواجه برانداز .

ارسمی ـ از نر وماده .

زرد .

پستان میش .

خایه‌کبک .

خایه خروس .

رازقی .

ریش‌فرعون - که **روده‌کش** هم گویند از سفید وسیاه.

شکرك، شکرچه - از رسمی واسیری .

فراجاوه - از سفید وسیاه .

فوشنجی - سیاه ورسمی .

سیاه‌سرکه .

گلاب انگور .

استرآبادی .

شیخ علی .

کوهی ، **علانی** ، **دارائی** ، **سمرقندی** ، **علی کاکی** ، **بهشتی** ، **علانی‌بخاری** ، **انگشت عروس** و **میان‌سرائی** و **سیاه پشتی** و **طایفی** و **سرخجه** و **سفیدجه** و **دیده‌گاو** و **شلجمی** و **ترشیزی** و **رئیسی ترشیزی** و **سبزك** و **خالدار کاخکی** و **غورهٔ شیرین** و **دل‌کبوتر** ، **قیمتی** .

سرخ قندزی - از نخشبی گردتر .

سرخ حصاری - از صاحبی رنگین‌تر وخردتر از قندزی است،**سرخ‌گرد** ،**نازك قندزی** ، **زرد** خردتر ازسیاه انگور ، **زردبلندقد** ، **نارانگور** ، **شیرخانی**، **ابرش**، **عادلی سیاه** ، **گردن‌کوتاه** - که بطریق سنگینك است.

آب آورد.

سرخل .

باخرزی .

بجکك .

جوز انگور .

خیار انگور.

ایرهمی .

چشم‌مژه .

بلخی .

حسینی .

نام سرخ .

اندخودی

محمودی - مشهور به**گندمانی** .

شاهانی - که از جنس **انگور** سیاه است ، **تبرانی‌قائن** که نزدیک **بانگور آبی** است **جلاوی‌قائن** که نزدیک **بانگور** سیاه است **خبزی‌قائن** که خردتر از سیاه **انگور** است وباشاه **انگور** میرسد **قلم‌انگور** ،**خرماانگور** ،**قندهاری** .

روضهٔ پنجم

دربیان خضرویات ازخربزه وهندوانه وبادرنگ وخیار وکاهووریواج وسیر وپیاز و اسفناج وترب وکرم وباذنجان وغیرها ونیل ووسمه وحنا وحنظل وسبست وسه‌برگه وشفتل ورودرنگ وسایر اجناس‌کاشتن ونفع وضرر آن دانستن

بیت

از خلد برین خضزویات آمده بسیار
هریک‌بطریقی که‌ازاو راحت‌جان است

خربزه

خربزه ـ شیرین وی گرم وتر است رنگ را تازه دارد وغثیان که دل شورا گویندآرد وبصفرا مایل تر ومصلح وی ترشی است یازنجبیل پرورده وبیمزهٔ وی سرد وتر است وتشنگی را بنشاند ودرنفع وضرر یکی‌اند.

شعر

از خربزهٔ نازك و ازطعم چـو قندش
فریاد و فغان از همهٔ سبز خطان است

جالینوس حکیم گوید چون‌چوب سپند بسوزند وخاکستر آنرا در فالیز افشانند کرم نباشد واگر کرم فالیزرا برچینند وبجوشانند وآن‌آب هم‌درفالیز بپاشند کرمان دیگر هم بمیرند و چون تخم حنظل را نیز جوشانیده و درسر دهنهٔ که آب بفالیز میرود ریزندگل وکرم در فالیز پیدا نشود.

افلاطونحکیم گوید دردفع گیاهی که آنرا بروسی **ریوانیوس** گویند وآن گیاهی است که در فالیزها بسیار پیدا میشود ودر دیگر زراعتها نیز پیدا شود خاصیت او آنستکه چون پیدا شود آن زراعت‌را خشک وفاسد سازد واهل فلاحت آنرا **گل فالیز** گویند پنج‌چوب در چوبهای **دفلی** که آنرا **خرزهره** گویند بدست‌آرند ویکی ازآن در میان فالیز یاآن کشت‌زار فرو برند وچهار برچهار طرف،آن موضع ازآن گیاه پاك‌شود واگر چهار پاره سفال آب نارسیده بدست آرند وبرهریك صورت اسدی ومردی که گلوی آن اسد میفشارد نقش کنند و درچهارطرف آن زمین دفن کنند مضرت‌آن گیاه باز دارد واگر خروس کلان سال‌را درحول آن زمین بگردانند تابانك میکرده باشد مضرت‌آن گیاه برطرف شود.

بعضی گفته‌اند که هرتخمی که زراعت خواهند کرد خون مرغ خانگی برآن تخم پاشند وبعدازآن زراعت کنند از ضرر این گیاه ایمن شود.

وبعضی فالیزکاران تجربه کرده‌اند که اگر بذر را چند روز در دود گذارند که دود خورده باشد خربزه آن شیرین میشود.

دانستن زمین پرزور آن‌است که خار وخاشاك آن بلندقد وهرچندزمین آنراجهت امتحان به‌بیل پایان برند خاك نرم بیرون آید و حقیقت کاشتن اراضی آن بردو قسم است:

یکی‌آنکه چون درزمین ریگ بوم کارند که نرم است ریشه آن روش نموده خربزه آن نیکو وشیرین بود.

دیگرآنکه چون درزمین شخ کارند وآب کم‌یابد خوب‌نیاید جهت آنکه بیخ وریشه خربزه عظیم باریك است ودرزمین شخ روش نمیتواند نمود وخربزه آن خوب نمیشود مگر آنکه آب بدستور دهند و در محوطه که بجهت تابستانی در زمین شخ کارند چون آب وانبار بدستور دهند خربزه آن برقاعده میشود و در زمین ریگ بوم اگرکاشته بشرح صدر ترتیب بنمایند بغایت خوب میشود وخربزه را درهرزمین که یك مدت بکارند تامدتهای دیگر نتوان کاشت چواگر بکارند نیکو نیاید ودرزمینی که‌سال پیش جواری کشته باشند چون‌خربزه کارند بغایت نیکوآید وثمر بسیاردهد وکم‌آفت بود وبذر خربزه حکانی را دستورآنستکه بسه دفعه از اول و وسط وآخر جداجدا نگاه دارند.

نزد اصحاب خبرت وارباب دهقنت که تجربه نموده‌اند بوضوح پیوسته که در محلی که خربزه را ببرند از روی هرکشه خربزه که تخم بردارند سروهای تخم را بریده میان آن‌را جهت بذر نگاه دارند که خربزه آن بی‌علت وبالیده وشیرین میشود وگل پیدا نمیکند.

این ارشاد از جناب سیدجلال‌الدین‌محمود نیشابوری که ازحضرت سیادت‌پناه

ولایت‌دستگاه حقایق شعار ،عرفان دثار، کامل بارگاه عنایت و راهنمای راه حقیقت سیدنعیم‌الدین نعمت‌اله‌ولی شنیده منقول است وبذر گندم را نیز بدین نوع اشارت فرموده‌اند که ازهرخوشه میان آنرا جهت بذر نگاه دارند.

ازجانب ولایت‌مآب حقایق‌پناه ارشاد دستگاه‌مولاناکمال‌الدین خواجه کوهی طاب‌ثراه منقولست که‌چون درمحل بذرنمودن‌تخم‌را درآب‌نموده از جرم پاك‌سازند ویك شب درشربت‌عسل بگذارند خربزه آن بغایت لطیف وشیرین میشود واز آفت ایمن میماند .

چون‌محل بذر شود بسه دفعه کاشته محافظت مینمایند که خربزه آن ازعقب یکدیگر برسد و بذر را مخلوط زراعت ننمایند که مناسب نیست واگر میسر شود بذر را از خربزه پیش‌رس نگاه دارند که کاشتن آن اعتبار تمام دارد باصطلاحی که در بیان دهاقین به‌تخم بیخی مشهور است وزود میرسد وبذر سرشاخی کاشتن اوقات ضایع‌نمودن است وچندان فایده ندارد واسامی خربزه بسیاراست اما آنچه نزد خدام عالیجاه ،نقابت‌پناه، تعالی دستگاه، مخدومی ،ولی‌النعمی ،مذکور میشود پنجاه نوع چنانچه گفته‌اند.

شعر

چون خربزه سبز خط طرفه عذار
آمد زفلك چوگوی زر شیرین کار
برتخت‌چمن نشست‌وکرداین‌اظهار
نامم بیکی و نوع پنجاه شمار

خربزه بستانی

اما بستانی زمین آنرا که درقوس یخ بند باشد دوآب داده گذارند اگر گرمی در زمین باشد بمیرد .

چکابی وسبزخط وطارمی

زمین‌چکابی وسبز خط وطارمی وغیرآن‌مناسب آنستکه ارزن‌زار تیرماهی‌باشد

جهت‌آنکه چون زمین‌آنرا آب بسیار داده‌اند گل‌وشل نمیگیرد چون‌محل شود شدیار سه‌راه نموده انبار یا شوره برروی شدیار هموار نموده یک نوبت دیگر رانند و کشه زنند وبعداز آن‌بیلکش نموده تیش زنند وتخم‌را چهار روز درآب نموده زمین تیش زده را اگر نم‌باران نباشد آب‌داده روز دوم برسر نم بریک روی جویه بجانب‌آفتاب درقوچه سه یا چهار بذر مزروع نمایند چنانچه از چکانی و سبز خط وطارسی وغیره درهرذرعی سه جلنگ باشد وبرروی بذر خاکستر یا ریک ریزند ویا کلوخ گذارند چون سر بکلوخ وخاکستر یا ریک رساند ناخن آب داده چون نیک نمودار شده دو رو سازند وزواید را بچینند وآب دیگر داده درپای جلنگ قوچه زده یگانه‌سازند ویک هفته گذارند که تک‌قوچه خشک شود وبعدازآن درهرقوچه قدری انبارکبوتر ریخته اگر انبارکبوتر میسر نشود پیش آنرا تراشیده وشوره انبار درپیش آن ریزند وسیاه‌آب نمایند وچون زرد نم شود نسر جویه‌را یک بیل خاک برداشته برروی‌انبار ریزند وبرروی خاک تخت بسته سفالجه نمایند.

سفالجه

سفالجه آنستکه بیخ دو جلنگ را نرم نموده بعد ازآن خاک عقب جلنگ را درگردن جلنگ کشیده هموار سازند ، دیگر بعد از بیست‌روز آب دهند وبعد از آن هرگاه آب طلب شود آب‌دهند ورسیدن خربزه از تابستانی وزمستانی از اول سرطان است تاآخر سنبله .

چکانی

چکانی از رسمی وسفید وطارك ،محل کاشتن آن پانزدهم حوت تا سر حمل است اما باید که جهت ملاحظه سرما چون ده روز از پانزدهم حوت گذرد که بذر کرده باشند یکدفعه دیگر درمیان بذر نمایند وده روز دیگر چون گذرد ، دفعه‌دیگر بذر نمایند که اگر چنانچه بعضی درسرما ضایع‌شود بعضی دیگر بماند واولی‌آنستکه

کشه زمین چکانی روی برآفتاب باشد که اگر نوع دیگر کشه زنند دیر سبز میشود وبذر آن بقرار جریب یکمن .

سبزخط

سبزخط از رسمی و سیاه‌پوست وکرخی وفیلی ومحمودی وملائی وملکی محل کاشتن آن از اول حمل تاپانزده روز است وبذر آن بقرار جریب یکمن .

طارمی

طارمی از اندرون سبز رسمی واندرون سفید وچینی وسفید محل کاشتن وبذر آن بدستور خط سبز است .

زمستانی

زمستانی زمین آنرا درمحل یخ بند یک‌آب داده گذارند که چون محل شود شدیار سه‌راه نموده مال نمایند ودرهر دو ذرع کشه نمود بیلکش‌جویه سازند وبذر راکه دو سه روز در آب نموده باشند درذرع دو بذر بر هردوعقب جویه درقوچه که بذر مینمایند خاك خشك‌را برداشته به‌نم رسانند وبسر جوب جا ترتیب نموده کارند واندك خاك خشك برروی آن ریزند وچون کفترك شود آب داده بعداز آن هرگاه آب‌طلب شود آب دهند .

خسروی

خسروی ازپیش‌رس و رسمی که مشهور به بهره است وبخاری و اندرون سبز که‌علیشیری گویند واندرون سرخ واندرون سفید وسفید وچینی و شنقلاق و طارمی محل کاشتن آن از بیستم حمل تا دهم ثور است وبذر آن بقرار جریب نیم‌من .

کله

کله از رسمی اندرون سرخ واندرون سفید واندرون سبز که شربتی نیزگویند

وو کیلی محل کاشتن آن وبذر نمودن آن بدستور خسروی است.

دود چراغ

دودچراغ محل کاشتن وبذر آن بدستور خسروی است.

ابدالی

ابدالی از رسمی واندرون سبز وتزدرنا که‌موج‌دار واندرون سرخ است ومحل کاشتن وبذر آن بدستور خسروی است.

تیموری

تیموری از زرد وسیاه بشرح ابدالی.

سوهانی

سوهانی بشرح ابدالی.

ترکی

ترکی بشرح ابدالی.

باباشیخی

باباشیخی از اندرون سفید وبیرون زرد واندرون سبز بیرون زرد.

کله مولانا

کله‌مولانا فخرالدین به‌شرح خسروی است.

مگسی

مگسی محل کاشتن وبذر آن بدستور خسرویست.

سفید

سفید اندرون سفید که بکله اولیاء مشهور است محل کاشتن وبذر آن بدستور باباشیخی است.

الجه رسمی

الجه رسمی از اندرون سفید واندرون سبز واندرون سرخ محل کاشتن وبذر آن بدستور خسروی است.

بابری

بابری اندرون‌سفید واندرون‌سبز محل کاشتن وبذر آن بدستور الجه رسمی است.

میانی

میانی بشرح ایضاء .

محمودی

محمودی سفید، بلندقد، اندرون‌سرخ ،محل کاشتن‌وبذرآن‌بدستور بابری‌است.

ساق‌خاتون

ساق‌خاتون، بیرون‌سفید ، اندرون‌سرخ، ترشیزی ، بشرح خسروی است.

سربلندمروی

سربلند مروی ، محل کاشتن وبذرآن بدستور خسروی‌است.

دیمه

دیمه زمین آنرا شدیار نموده سال نمایند وبعداز آن کشه سازند چنانچه فاصله میان هرکشه یکذرع ونیم باشد و در ذرع دوقوچه زده بذر نمایند.

هندوانه

هندوانه سرد وتر است تب وتشنگی را تسکین دهد نفاخ است ومصلح آن قند یا گلاب .

شعر

تاخربزه شیرین بچمن ساخته منزل　　　پیوسته دوای جگرخسته دلان است

از رسمی و قراقاش و زرد مشهور **بمکه وکدوسر و ساق خاتون و اندرون** ٥
سرخ ، بذر مجموع بقرار جریب یکمن است ومحل کاشتن آن از بیستم حمل تاآخر ثور است بدین نوع که زمین آنرا که ریگ بوم بوده باشد شدیار نموده سال نمایند و در هر دو ذرع کشه نموده بیلکش جویه ساخته درهرذرع دو بذرکه دو روز در آب بوده باشد کارند ورسیدن آن از دهم سرطان تا پانزدهم میزان است.

بادرنگ وخیار

بادرنگ که بعربی قثد گویند از رسمی وتبریزی.

خیار

خیار که بعربی قثاء گویند سرد وترند تبها را نیک باشند وتشنگی بنشانند و هرزن که فرزند دارد وشیر او کم شود تخم خیار را بافانیذ نرم نموده ناشتا بخورد شیر وی زیادشود اما بادرنگ وخیار بدهضم اند مصلح ایشان نمک یاآب کامه یاانار.

شعر بادرنگ

هم چون دل عشاق بودزنگ گرفته
بیچاره قثد تـا بکف سیم تنان است

شعر خیار

با خلقت آجیدهٔ سبز آمده قثا   این رنگ نکو رشک همه رنگرزان است

زمین را شدیار سه راه نموده انبار یا شوره برروی آن ریخته نـوبت دیگر رانده تیش زنند وبذر را آنچه بهاری است درحمل پنج روز وآنچه تیرماهی است در اسد یک روز درآب نمایند وزمین را دربهار وتیرماه آب داده روز دویم برسر نم بریک روی جویه بجانب آفتاب در ذرع چهار قوچه نموده در قوچه سه بذر کارند و چون بعضی سر بکلوخ یا خاکستر رساند ناخن آب دهند که بتمام بیرون آید وآنچه سبز نشودعوض کارند وبرروی جویه دیگر که نسر است درتیرماه بذر ترب کاشتن مناسب است وبذر هریک در جریب نیم من و بذر ترب پنج استار ازمجموع که درقوچه دو عدد وسه عدد سبز شده باشد بیک عدد آورند و قاعده آنستکه چون کفترك شود آب داده پیش آنرا تراشیده انبار دهند وآب دیگر داده خاك جویه پیش جویه روبرو

را که نسر است درپیش جلنگ برروی انبار تخت بسته سفالجه نمایند بدین نوع که خاك خشک عقب جلنگ را درگردن جلنگ کشیده هموار سازند وبهاری را بعد از بیست روز وتیرماهی را بعداز ده روز آب دهند وچون جلنگ در روش شود بچوب یا کارد سر زنند که دستک پیدا سازد وخوب به بندد وناخن بوی نرساند که تلخ میشود ورسیدن آنچه بهاری است آخر ثور وآنچه تیرماهی است آخر سنبله ودرمحل بادرنگ وخیار بازنمودن ملاحظه نمایند که آزار به جلنگ نرسد که تلخی بادرنگ وخیار و خشک شدن جلنگ بواسطه آن است که شل گیرد قریب یکماه آب ندهند که شل برطرف شود وبعداز آن چون انبار وآب دهند سبز شده بادرنگ وخیار خوب میدهد وچون بادرنگ بهاری باتمام رسید بیخه جلنگ را قلم نموده انبار وآب دهند که بادرنگ تیرماهی نیز میدهد.

کاهو

کاهو که بعربی خس گویند سرد وتر است خواب‌آورد وخون صاف کند اما چشم را مضر است مصلح وی کرفس است .

شعر

درگلشن اگر بارد ورطب آمده کاهو
پیوسته دوای دل صاحب نظران است

زمین آن‌را درمیزان پل نموده بطریق پیاز زراعت نمایند اما زمین آن تندآب مناسب است واگر در زمین راست آب زراعت‌نمایند وآب درپای کاهو ایستد برگ آن زرد میشود و در جریب دهاستار بذر کفایت است در یک روی آن پاشیده آب دهند و در حوت میانه آنرا بسوزنه نرم نموده آب ندهند و چون حمل شود باران نباشد آب دیگر دهند واگر نزدیک یکدیگر باشد برکنده تنک سازند چنانچه یک دفعه درقوس بیک وجب دو نهال و دفعه دوم در دلو در ذرع چهار نهال باشد مناسب است ودرهرپل که کاهو تنک شده‌باشد ازآنچه در دلو برسم زیادتی ازمیان برکنند بدستور نهال عوض میتوان کاشت که مساوی باشند وچون کاهو برسد یک مشت خاك بیخته درمیان هریک ریزند وسه روزگذارند که میانه آن زرد میشود و بعدازآن‌ببرند وهرشب که شبنم برکاهو افتد تاچاشتگاه درمیان کاهوزار نروند که شبنم خشک شود واگر درمیان کاهوزار روند چون دست وجامه بربرگ کاهو برسد تلخ شود . ورسیدن آن ثور است و جهت بذرکاهو راگذارند که درجوزاگل کند و چون برسد بذر آنرا فراهم آورند که بذر اصلی است و اگر بطریق کرم روسی پایان آنرا بریده کارند سبز شده بذر حاصل میشود اما چون این بذر راکارند کاهوی آن بلندقد نمیشود وناپود میگردد .

ریواج

ریواج سرد بود شکم‌را به‌بندد صفرا وخون بنشاند.

شعر

باساعد سیمین به چمن آسده ریواج
دل میبرد ازجمله مگر ساق بتان است

وچون در باغ گذارند زمین را پل کرده بذر او را دراول حوت که دو روز در آب نموده باشند کاشته اگر نم باران نباشد آب دهند وبیخ وی‌را که قرنه گویند در قوس یادلو کاشته‌آب دهند وچون برقاعده‌محافظت نمایند بذر سال سوم وچهارم وپنجم ریواج دهد. وطریق پروردن ریواج ازگرمه که درآفتاب وسرده که در نسر باشد آنست که‌درهرسال در جدی زمین‌را آب‌داده چون زرد نم شود بسر سوزنه کولش نموده خار وخاشاك که درمیان آن سبز شده‌باشد ساو نمایند مدور بسنک برآورده خاك بربالای قرنه ریزند وچون ریواج سربخاك رساند باز بلند ساخته خاك ریزند وازاول حمل تاپانزدهم ثور که ریواج گرمه وسرده میرسد هرده روز آب دهند که‌نازك وپرآب باشد وچون ریواج تمام شود یک آب دیگر داده تاحدی دیگر آب ندهند وقرنه ها را بسنک نشان نموده گذارند که هرقرنه که دراین سال ریواج داده سال سوم محصول خواهد داد چنانچه درمیان دهاقین به‌دوآیش مشهور است وآنچه دراین سال محصول نداده باشد درسال آینده بدستوریکه مذکور شد محافظت نمایند که بعنایت حضرت‌الله‌تعالی محصول خوب میدهد.

حنظل

حنظل گرم وخشک بود بلغم را برد وسودا سبک کند و درد عصبها را مفید است وچون تخم وی‌را جوشانند وآب وی نیک تلخ شود اگر بگرد کشت افشانند تلخ و کرم درآن حوالی نباشد وچون درخانه افشانند کیک وکنه نباشد وهرجا که کارند میمنتی تمام دارد.

شعر

بسیار مفید آمده حنظل سوی گلزار
بستان شده زوخرم ودرامن وامان است

در اول ثور زمین را شدیار نموده به بیلکش جویه ساخته بدستور هندوانه در هرذرع دو بذر که دو روز درآب باشد کارند ورسیدن وی درآخر اسد است و روش وصورت وی بدستور هندوانه است اما خرد میشود وبغایت تلخ است.

ترب

ترب گرم وتر است طعام هضم کند وسده بگشاید غثیان که دل شورا گویند آردمصلح وی سرکه‌است هر کس ترب‌را بکوبد وآبش‌را سه بامداد بخورد تنش‌از گزنده ایمن بود .

شعر

از باغ جنان آمده تا ترب بگلشن
شدزینت هرسفره‌چه‌سلطان‌وچه‌خان‌است

از سرخ خوارزمی‌وسفید و سیاه ، زمین آنرا بطریق بادنجان پل نموده بذر را یک روز درآب نمایند وبرسرنم بقرار جریب پانزده استار دو دوکارند ومحل کاشتن آن بهاری در ثور وتیرماهی اسد است وبچهارماه میرسد اما بذر آنرا در زمین پرزور کارند واگر زمین بی‌زور باشد انبار درگردن ترب نریزند که سوراخ‌سوراخ میشود ودرپهلوی جویه تنگ سازند که مفید است .

پیاز وسیر

وبعضی سبزیهای سرپلی وسیان پلی پیاز .

شعر

چون سیر و پیاز آمده باسبزی سیر آب
هریک جهت نان خورش کار کنان است

ازسفید وسله وسرخ و کوهی و خراسانی و کوهی سمرقندی که بطریق شلجم است و پرده ندارد گرم و خشک است اشتها آرد وباه را نافع است اما دردسر آرد و مصلح وی سرکه است.

شعر

تا آمده از باغ پیاز از چمن خلد
پیوسته نیازش بهمه اهل دلان است

آنچه میان سالی در محل کاشته میشود اول درسرطان که جریب چهار من بذر با سه من بذر اسفناج هریوه مخلوط زراعت نمایند وسرپلی آن را دومن بذر گشنیز که دو بخش نموده باشند کاشته ریگ برروی آن ریزند وآب دهند وبعداز دو روز دو سه آب پی‌درپی دهند که خوب سبز میشود وبعدازآن ساو نموده انبار دهند و درمیان زمستان هرگاه یخ بند نباشد آب دهند که فایده تمام دارد وآب‌باران وبرف فایده‌ندارد وبرگ پیاز که زرد وخشک‌میشود بواسطه آنست که آب‌نخورده ورسیدن پیازسبز درپانزدهم حوت واسفناج درسنبله است وآنکه بذر بسیار مینمایند دوجهت دارد اول آنکه در تموز بذر بتمام سبز نمیشود دیگر آنکه چون سبز کنده شود مناسب آنستکه بذر بسیار کارند که‌ازآن فایده باشد وآنکه پیاز را خشک‌بر میکنند

تنک بذر مینمایند بواسطه آنکه پیاز آن بزرگ شود . دوم در سنبله که بردو نوع کارند اول پیاز ریزه است و درپانزدهم حوت میرسد زمین آن‌را پل نموده بسر بیل درمیان پل کشه سازند و در جریب ده خروار کاشته سرپلی آنرا دومن‌ونیم گشنیز دوبخش نموده بذر نمایند که خوب سبز میشود و چون باتمام رسد آب دهند وبعد از چهار روز انبار داده آب دیگر دهند که چون ازمیان انبار سبز شود مناسب است دوم بذراست که زمین آن‌را پل‌نموده درجریب چهار من بایکمن‌بذر اسفناج هریوه مخلوط زراعت نمایند وسرپلی آن را گشنیز بقرار جریب دومن نیم بشرح صدر بذر نمایند وچون باتمام رسد ریگ برروی آن‌ریخته آب‌دهند و دوسه‌آب دیگر پی‌دربی دهند که نیک سبز شود و بعد از آن ساو نموده انبار دهند و پانزدهم حمل میرسد سیم درپانزدهم میزان دو من بذر نمایند ودرجوزا میرسد و پیاز آن بالیده میشود و نره نمیکشد وآنچه بهاریست که دراول حوت کاشته میشود زمین آن را پل نموده بقرار جریب بذر پیاز یک من‌ونیم وبذر اسفناج مشهدی نیم من بایکدیگر مخلوط زراعت نمایند سرپلی آنرا کرم‌بیخی دواستار وبادام تره نیم‌من زراعت‌نمایند وبرروی آن ریگ ریخته اگر نم باران نباشد آب‌دهند وازساوکردن وانبار دادن وآب‌دادن بواجبی خبردار باشند ورسیدن آن سبز در سرطان وخشک درآخر سنبله است .

سیر

سیر گرم و خشک است حرارت غریزی را زیاده کند اما دماغ را مضر است مصلح وی روغن است .

شعر

خوش‌طعم بود سیر وچو مشگست بهر دیگ
دهقان شده زو خرم وآباد دکان است

محل کاشتن آن از سنبله است تامیزان وکاشتن‌آن برسه قسم است اول‌آنکه زمین‌آنرا پل نموده بذر را برروی پل پاشیده دانه دانه در شیب خاک نمایند واین

قاعده ادنی است بواسطه آنکه اگر جهت خشک کندن گذارند چون بذر برروی زمین میماند وتاب گرما ندارد اکثر ضایع شود مگر آنکه سبز کنده شود دیگر آنکه بطریق پیاز ریزه میان سالی است که مذکور شده واین قاعده اعلاست اگر سبز یا خشک کنده شود مناسب است دیگر آنکه زمین را برراه آب کشه نموده تیشن زنند وبرسر نم دو مرتبه زراعت نمایند و چون خشک کنده شود اعلاست وبدین موجب آنچه پل باشد ازهریوه چون سبزبر کنده شود صدوپنجاه‌من وچون گذارند که خشک بر کنده شود صدمن وغوری که خشک بر کنده‌میشود ازآنچه دانه‌آن بزرگ وپوست‌وی مایل بسرخی است صدوپنجاه من وآنچه‌جویه باشد دومرتبه دریک‌وجب یک دانه ازهریوه هشتادمن وغوری صدوبیست من بذرنمایند وچون باتمام رسد آب دهند واگرچنانچه دوسه روزکه‌آب ندهند ضایع‌میشود ودرساو کردن وشوره وآب‌دادن تقصیر ننمایند وآنچه خواهند که خشک برکنده شود شوره مع انبار داده انبار تنها ندهند که ریشه آن سوخته اکثر ضایع میشود ودرزمستان که یخ بند نباشد آب دهند که آب باران و برف‌فایده ندارد ودرهوای گرم آب‌ندهند که جوشیده وضایع‌میشود ودرمیان دهاقین مقرراست که اگر سیر را چهل شوره وچهل‌آب دهند وچهل‌ساو نمایند چهل خروار تخمیناً حاصل‌میشود اما آنچه‌حالا رسمی‌است‌پانزده خروار حاصل‌میشود ورسیدن‌آن‌از آنچه سبز کنده شود حمل است وآنچه جهت خشک کندن گذارند جوزاست غرض که‌جمیع‌محصولات‌را که انبار وآب بقاعده دهند وبدستور محافظت‌نمایند حضرت‌الله تعالی برکت تمام میدهد.

کرم بیخی

کرم بیخی کـه بعربی کرنب گویند گـرم وخشک است درد پشت وسرفه را نافع است وچشم صحیح را مضر است مصلح وی گوشت فربه .

شعر

آمد کرم بیخی وصد فائده آورد　　　　درفایده سرفه و گرد رد میان‌است

اکثر در سرپل پیاز بهاری که در حوت کاشته میشود کارند و اگر چنانچه علیحده خواهند که زراعت نمایند در یک جریب یک من‌ونیم بذر کفایت است در اول حوت زمین آن را پل نموده بذر نمایند و برروی آن ریگ ریخته اگر نم باران نباشد آب‌دهند واز ساو کردن وانباردادن آن بواجبی خبردار باشند ورسیدن وی در آخر سرطان است.

بادام‌تره

بادام‌تره گرم‌وخشک و هاضم‌است دل‌را قوت‌دهد شیر زیاده کند وبرگزیدگی زنبور سرهم کنند تسکین دهد.

شعر

بادام‌تره هاضم وشد قوهٔ دلها
محبوب ازآن نزد همه محتشمان است

اکثر درحوت درسرپل پیاز کارند واگر خواهند که علیحده کاشته شود زمین آن را در حوت پل نموده در یک جریب یک‌من و ده‌استار بذر نموده ریگ برروی وی‌ریزند واگر نم‌باران نباشد آب‌دهند و از ساو نمودن وانباردادن بواجبی خبردار باشند ورسیدن وی در سرطان‌است.

اسفاناج

اسفاناج که بفارسی اسپناج گویند سرد وتر است سرفه سینه را نیک بود اما دیرهضم شود مصلح وی‌آب کامه‌است.

شعر

تا ایسفناج از چمن خلد رسیده تسکین‌حرارات‌دل‌شعله‌زنان‌است

میان سالی وبهاری زمین آنرا پل نموده بذر که شب درآب بوده باشد وصباح برروی پل افشانیده ریگ ریخته آب دهند بدین موجب وازآب دادن وساو نمودن وانباردادن بواجبی‌خبردار باشند میان سالی که‌بذر هریوه است درسنبله بقرار جریب چهار من بذر نموده سرپلی را یک من‌ونیم بذر تربسره وتره‌تیزک کارند وآخر میزان میرسد بهاری که مشهدی است از اول حوت تاآخر حمل بقرار جریب دو من وسر پلی را از تربسره وتره‌تیزک یک من‌ونیم بذر نمایند وپنجاه روز میرسد.

تربسره

تربسره ـ حکم ترب دارد که مذکور شد اما لطیف‌تر است.

شعر

چون تربسره سبز ولطیف آمده درباغ
مقبول حکیمان وهم از محترمان است

اکثر در سر پل پیاز واسفناج کارند.

تره‌تیزک

تره‌تیزک ـ گرم وخشک‌است طعام هضم کند وباه قوت دهد اما چشم‌تاریک کند مصلح وی کاهو یا سرکه.

شعر

از گلشن فردوس رسیده تره‌تیزک
چون‌جعدسمن‌سای بتان‌جلوه کنان‌است

گشنیز

گشنیز ـ سرد و خشک است منع بخار طعام معده کند اما کثرت وی چشم تاریک سازد ومصلح وی سکنجبین است .

شعر

گشنیز که خوشبوی ولطیف آمده از خلد
پیوسته از او فایدهٔ پیر و جوان است

محل کاشتن آن اول میزان است زمین آن‌را بدستور اسفناج پل نموده بذر وی را دو بخش ساخته در جریب چهار من کارند وباید که بذر وی تنک باشد واگر بسیار باشد شل میگردد وضایع میشود وازآب‌دادن وساونمودن وانبار دادن بواجبی خبردار باشند ورسیدن آن دهم جوزاست.

اپیارگشنیز

اپیارگشنیز ـ گرم‌وخشک، منع بخار طعام معده کند وطعام را بگوارد و معده وجگر را بآرزو آرد اما چشم تاریک کند مصلح وی سرکه .

بیت

اپیار بباغ آمده بابوی دلاویز
بی‌تاب وتوان گرشده گشنیز ازآن است

درمیزان زمین آنرا پل نموده بذر وی‌را بدستور گشنیز کارند وبرقاعده محافظت نمایند ورسیدن وی درسرطان است.

چقندر

چقندر ـ سرد وتراست ، بریک قول سده‌جگر وسپرز بگشاید اما بدهضم است مصلح وی آب کامه است .

شعر

از جنت فردوس سلق آمده بیرون

همچون دل عاشق همه خونابه چکان است

محل کاشتن آن از پانزدهم دلو تا پانزدهم حوت است اگر چنانچه در ثور کارند برگ آن را کرم نابود میکند بتمامی ضایع میشود غرض که بذرآن‌را چهار روز درآب‌نشانند، آنچه زمستانی گذارند زمین آنرا چهار راه نموده پرخاك، بلند تیش زنند که هرچند پل وی بلند وپرخاك باشد چقندر وی بزرگتر میشود واگر نم باران نباشد آب‌دهند برسر نم نزدیک یکدیگر کاشته درقوچه دو عدد یا سه عدد بذر نمایند چنانچه درجریب دومن افتد وروی بذر را بازگذارند، که اگرچنانچه بریگ وخاکستر بپوشند نیک سبز نمیشود و چون نم باران نباشد بعداز سه روز آب دهند و ملاحظه نمایند که آب در سر بذر نیفتد ونم به بذر برسد و چون سبز شود سیاه آب نمایند که قوچهای آن پرشود و نهال چقندر را باد نبرد یا آنکه باد حرکت داده خشک نکند غرض بهرحال یک نوبت سیاه آب باید نمود دیگر درآب‌دادن ملاحظه نمایند مبادا سیاه‌آب شود وچون یکوجب بلند شود درقوچه که دو عدد یا سه عدد سبز شده‌باشد بیک عدد آورند ودرآب وانباردادن وساو نمودن نیز تقصیر نکنند وباید که انبار را درپهلوی جویه تنگ سازند چنانچه چهار انگشت ازگردن چقندر دورتر باشد و در گردن چقندر نریزند که سوراخ سوراخ میشود وبعداز انبار دادن یک جویه‌را بیل گردان نمایند وبعداز هرآب دادن چقندر را ازجا حرکت دهند که بالیده میشود و آنچه دربهاری کنده شود زمین‌آن‌را پل نموده بقرارجریب پنج‌من بذر نمایند وبرروی آن ریگ ریخته اگر نم‌باران نباشد آب‌دهند .

زلق

زلق ـ سرد وتراست جگر وسپرز را بسیار فایده دهد اما دیر هضم شود مصلح وی آب کامه است.

بیت

زلق آمده در باغ عجب تازه وخرم

بی‌تاب وجگرخون‌شده گرسلق ازآن‌است

زمین آن‌را دراول حوت پل نموده بقرار پنج‌من بذرکه چهار روز درآب‌نموده باشند افشانیده ریگ برروی آن ریزند واگر نم‌باران نباشد آب‌دهند ودرآب وانبار و ساو نمودن تقصیر ننمایند ودرسرطان میرسد .

کدو

کدو ـ سرد وتر است صفرا و سرفه تسکین دهد بلغمی مزاج را بد است مصلح وی روغن است .

شعر

چون ساخت کدو گردن خود را چو صراحی
باهیئت خود رشگ همه کوزه گران است

رسمی که خوردنی است و سبز کنده میشود ـ **صراحی** از سرکلان وگردن باریک ـ **شمع سر** ـ **روغنی** ـ **تاشکندی** ،**کاج**، **کدو**، **صیادی**، **طرفه کدو** ،**نباتی** ، **مطبخ کدو**، **هندوانه کدو**، **شلجمی** ،**خم کدو** .

اما **رسمی** زمین را تیش زده وشاه‌جوی نمایند وپشت پل آن چهار ذرع مناسب است وبذر آن‌را ده روز درآب نموده در هر دو روز آب آنرا تازه نمایند و در بعضی مواضع درشیر میگذارند که کدوی‌آن شیرین میشود وچون پانزدهم حوت شود زمین آنرا اگر نم‌باران‌نباشد آب‌داده روز دوم برسر نم برهردوروی شاه‌جوی بجانب‌آفتاب در ذرع دوتخم سرنگون کارند واگر پایان بذر بالانباشد اکثر سبز نمیشود ـ غرض که درجریب پانزده استار بذرشود وچون بعضی سربکلوخ رساند آب دهند که تمام سبز شود و ساو نمایند دیگر در هرسه روز باید کـه آب دهند . وآنچه سبز نشود عوض کارند وچون کفترك پای جلنگها را لحدی مغاك نموده ازتك هرجویه یك بیل‌خاك برداشته وبعدازآن‌انبار بسیارریزند وآب‌دهند وساو نمایند دیگر درهر سه روز باید که آب‌دهند که خوب بندد وتاب تشنگی ندارد وضایع میشود .

صراحی وغیره زمین جمله را یکذرع مغاك نموده ریگ وانبار مع سفال درمیانه آن ریخته مسطح سازند وبعد از جویه نمودن اگر نم باران نباشد آب داده درپانزدهم حوت در ذرع دو بذر برسر نم کاشته چون بلند شود جفت به بندد وبرقاعده محافظت نمایند ورسیدن کدوی رسمی که سبز کنده میشود اول جوزا و صراحی و غیره که خشک میشود آخر میزان .

باذنجان

باذنجان ـ که بعربی عذوائب ومعد وحیصل ووعذ وجدق گویند ـ گرم وخشک است مرغوب طبیعت است اما سودا آرد و جرب را زیاده سازد و مصلح وی روغن است .

بیت

باذنجان است آمده مرغوب ، پیمبر
فرمود دعایش همه این ، برکت آن است

از رسمی وسمرقندی که گرد است وسبزواری که سفید است وبه شیر باذنجان مشهور است . مکه که سفید است وبلندقد .

در بیستم دلو بذر را ده روز در آب نموده درزمینی که آفتاب روی وپناه باد ونوگیر باشد شدیار نموده پل نمایند که نهال درزمین نوگیر زود وخوب میرسد واگر زمین نوگیر میسر نشود هرجا پناه باد وآفتاب باشد تواند بود وبعد از آن بذر نموده ریگ نرم رودخانه برروی آن پاشند وهمان ساعت آب دهند ودر آب وانبار دادن تقصیر ننمایند وچون نهال برسد هرجا پناه باد باشد زمین را شدیار نموده برراه آب کشه ساخته تیش زنند وملاحظه پناه باد آن است که باد گل باذنجان را میاندازد وبدین جهت باذنجان نمی بندد چنانچه درمیان دهاقین مشهور است که باذنجان درزمین پناه وکود وخاک روبه کوچه مع انبار گاو وپی در پی آب وساو مناسب است ودر بیستم ثور زمین آن را آب داده درمیانه آب بر سر نم ذرع سه اصل نهال کارند چنانچه درجریب دوازده هزار نهال کاشته شود وچون سه روز گذرد یک آب دهند وهرجا که نهال نگرفته باشد عوض کارند وسه روز دیگر چون گذرد یک آب دیگر دهند وبعد از آن گردن نهال را بسا وزنه نرم ساخته بداغ آب گذارند چون بیست روز گذرد داغ آب داده ساو نمایند و انبار دهند و هرچند انبار

بسیار دهند فائده تمام دارد اما باید که انبار بسیار درزمین خراك وشدیار که باذنجان زراعت خواهند نمود نریزند که چون در زمین جویه ساخته نهال کارند ریشه آن که نازکست سوخته بتمام سبز نمیشود وآنچه سبز شود خوب روش نمیکند غرض که انبار بسیار درپیش نهال که درجویه کاشته باشند ریزند که مناسب است ورسیدن پادنجان پانزدهم جوزاست ونهال آن چهار ماه باذنجان دهد وجهت بذر باذنجان پیش رس راکه بیخی گویند باید نشان نمود چون برسد برکنده نگاه دارند که چون کارند زودتر بردهد واگر باذنجان سرشاخی را گذارند چون کاشته شود دیر به بر در آید وچندان فایده بدهقان نرسد.

کرم رومی

کرم رومی ـ گرم و خشک است درد پشت و سینه را نیکو است اما چشم را زیان وارد مصلح وی گوشت فربه .

بیت

آمد کرم رومی و گشته چو قلندر — سربرهنه دار همهٔ پیروجوان است

اگر خواهند که یک جریب را زراعت نمایند دواستار بذر کفایت است بذررا دو روز در آب نمایند و در اول حوت زمین را پل نموده بطریق باذنجان کاشته خاکستر برروی آن ریزند وآب دهند وهرپانزده روزکه بگذرد اگر نم باران نباشد یک آب دهند ونهال زار را تاآخر یک انبار کفایت است واگر خواهند درمیان پیاز بهاری کارند که خوب میشود وازآنجا برکندن وجای دیگر نشانیدن احتیاج ندارد بمصلحت آنکه پیاز سبز برکنده میشود و کرم را درزمین مذکور بدستور تربیت نمایند ـ وچون در نهال زار کشته شده باشد در اول ثور نهال را برکنده و اگر زمینی که سبست زار بوده باشد میسر شود وراسب آب باشد ، بسربیل درکرد پل جاخالی نموده در ذرع یک نهال کارند مناسب است وهرپلی که نهال کاشته شود آب دهند وچون پنج روزگذرد ناخن آب داده بعداز پانزده روز داغ آب داده خاکستر دهند که نافع است چنانچه در پای هرکرم یک بیل خاکستر ریزند و انبار ندهند که شل پیدا میکند وهرهفته که تشنه شود آب دهند ودراول جوزا میانه آنرا بیل گردان نموده وساونمایند ودرسنبله یک بیل گردان دیگر نموده انبارگاو یا خاک روبه کوچه دهند که اگرانبار دیگر دهند نمی بندد ودرتموز انبار ندهند که بواسطه گرمی هوا شل میگردد چون شل پیدا کند تا ده روز آب ندهند وبعداز آن چون آب دهند بربرگ وی افشانیده دست کشند که شل برطرف میشود ورسیدن آن در میزان است و چون عقرب شود یک برگ ازهرکدام برکنده بربالای همان گذارند که شبنم نیفتد ویخ

نه‌بندد وضایع نشود وچون کرم سه‌مرتبه است یکی آنکه رسیده است ودیگری نیم بند است که دوجاره درعرض بیست روز خواهند رسید و دیگری نه بسته که برگ آن در دلو میرسد . در قوس مناسب هریک مالکی زمین را دوبیل خاك برداشته بمصلحت آب دادن شیوه‌دار سازند که‌آب در میان کرم نایستد وبعد از آن یک یک کرم را مع اصل بر کنده راست یاپهلوی هم گذاشته خاك برریشه آن ریزند وبرروی آن کرم دو سه برگ گذارند واگر سرما بسیار باشد ده‌برگ مناسب است وبعد از آن دیر آب‌دهند که ضایع نشود وملاحظه نمایند که‌آب به‌برگ کرم نرسد وپایان کرم راچون جدا نمایند هرجا کارند بذر آن حاصل میشود .

پودنه باغی

پودنه‌باغی ـ گرم‌وخشک است قوت معده بیدهد اما منی کم‌سازد مصلح وی لغابات .

بیت

چون مشک ختن بوی دهد پودنه درباغ

آباد ز بویش چمن و جمله مکان است

زمین آن‌را درآفتاب بدستور پل‌بنفشه که لوله پل است پل نموده نهال نوچه درجریب صد من کاشته آب دهند ومحل کاشتن آن از حوت وعقرب است اما در عقرب کاشتن آن مناسب است و دربهار که پودنه بدرویدن میرسد پشت پل را اگر جای‌خالی‌باشد وبساوزنه کولش نموده گذارند که‌ریشه‌دواند وخوب میشود وبعضی هرساله که دربهار جوشش مینمایند انبار میدهند اما مناسب آن است که هرنوبت که‌پودنه را دروند ساو نموده انبار دهند ودرهر سه‌روزآب دهند که در تموز پودنه را دروند ساو نموده انبار دهند ودرهرسه‌روزآب دهند که در تموز پودنه از تشنگی ضایع‌میشود وآنچه محقق‌شده آن‌است که چون بذر آنرا درزمین معمور کارند میروید

وخوب میشود اما جهت آسانی نهال میکارند وبعضی از دهاقین زمین آن را درسایه پل نموده نهال میکارند واین دستور ادنی است، جهت‌آنکه پودنه‌را درسایه گردبگیرد وبرگ آن زرد میشود وریشه ضایع میکند.

طرخون

طرخون ـ که مشهور به‌تلخان است گرم وخشک است جوشش دهان‌را ببرد اما دردگلو آرد مصلح وی رب شاه توت است.

بیت

تلخان که بباغ آمده بازلف پریشان
از سبزخطان هرطرفش آه وفغان است

نهال‌آن‌بدستور پودنه کاشته میشود وبذر آنرا نیز بدستور پودنه‌میتوان کاشت اما جهت آسانی نهال‌بکارند وسرشاخ تلخان‌را درسرپل درآخر جوزا فرهنگ میتوان کشید که بسیار شود وازآب‌دادن وساو نمودن انباردادن بواجبی خبردار باشند.

ریحان

ریحان ـ که به‌**نازبوی** مشهور شاه معتدل‌است دل ومعده را قوت دهد دماغ خشک‌را بد است مصلح وی گل نیلوفر.

شعر

ریحان بخط یار قرین‌آیده درباغ
وزناز که بویش‌شده‌چون‌مشک‌ازآن‌است

زمین آن‌را پل نموده اول ثور درجریب شش روز بذر نمایند وریگ برروی آن‌ریخته‌آب‌دهند ونوع دیگر نهال آنرا بطریق‌نهال بادنجان‌برسرنم کارند وهرنوبت که‌دروند ساو نموده‌انبار باید داد که‌زور بسیارمیطلبد ودرنوبت‌اول که‌دروند‌بلندتر بایددروید که‌نهال‌وی‌قوت‌یافته‌وجهت‌بذر بعداز دو درو، گذارند که‌فایده‌تمام‌دارد.

عاشق تره

عاشق تره که بعضی **نازبوی** سبز گویند.

شعر

عاشق تره تا سبز ولطیف آمده از خلد
ریحان بدل سوخته اندوه کنان است

کاشتن آن بدستور ریحان است وبعضی **بادرنجبویه** را گویند ووی مشابهت ببرگ و گل به بادام تره وخاصیت بسیار دارد وبهترین سبزیهاست.

بادرنجبویه

بادرنجبویه گرم وخشک است مقوی دل ومعده بود ودردسر را بد است مصلح وی صمغ عربی است.

شعر

بادرنجبویه آمده چون قوت دلها
بادام تره بی‌دل وزین غصه بجان است

در دیار عرب بسیار کارند و در زمان حضرت خاقان مغفور **شاهرخ‌میرزا** در بلوکات مذکور بسیار میکاشته‌اند وحالا برطرف شده اما درنیشابور نیز در بعضی مواضع میکارند وطریق کاشتن وی آنستکه دراول سنبله ویا دراول حوت زمین را پل نموده بقرارجریب درسنبله سه من ودرحوت یکمن ونیم بذر نمایند وبرروی وی ریگ ریخته اگر نم باران نباشد آب دهند واز ساو کردن وانبار وآب دادن بواجبی خبردار باشند ورسیدن بذر آن درآخر سرطان است. واما درسالی پنج درو مینمایند وطریق درویدنش از سرپنجه است وهرنوبت که دروند مناسب آنستکه ساو نموده انبار وآب دهند.

گندنا

گندنا که در کتب طبی کراث نویسند گرم‌وتر است بواسیر را نافع‌است دماغ را مضر است مصلح وی روغن .

شعر

باتیغ دورویه جهت دفع مرضها
کراث که تاآمده شمشیر زنان است

بطریق پیاز میان سالی در سنبله زراعت میشود اما بذر آن بقریب جریب در زمین شخ پانزده من وریگ بوم هشت‌من وهرنوبت که رسیده باشد اگر زمین وی نم‌باشد بذر نروید که درهرجا که‌پا بروی گندنا آید سر گیر شده بد سبز میشود وچون زرد نم شود اگر ساو داشته باشد ساو نمایند وبعد از آن از روی خاك درویده انبار نرم وخاکستر برروی وی‌ریخته دست کشند که خوب بیرون‌آید وچون چهارانگشت بلند شود آب دهند وچون برقاعده محافظت نمایند تاسه سال محصول خوب میدهد ونابود وتنک شدن وی از بسیاری ساو ومحکم‌شدن زمین است مناسب آن است که درهر درو بعد از ساو انبار نرم باخاکستر دهند که زمین وی نرم دل شده خوب سبز شود .

شلجم

شلجم ـ که بعربی لفت گویند گرم وتر است چشم را فائده دهد وبدن را فربه کند اما نفاخ است مصلح وی شیرینی یا نمك.

شعز

شلجم ز بهشت آمده وبوعلی بنوشت
اجزاپی‌نفعش که حکیم همه‌دان است

محل کاشتن وی در سنبله است زمین آن‌را پل نموده بذر در زمین شخ یک من ونیم و ریگ یک من و ده استار کفایت است چون بذر نمایند آب داده گذارند که چون زرد نم شود مال نمایند وبعد از آن چون خوب کشته شود آب دهند وساو نمایند وانبار آن ازخاک روبه کوچه است ورسیدن وی در عقربست.

جزر

جزر ـ گرم وتر است پشت وباه را قوت دهد اما خون بسوزاند مصلح وی‌آب کامه است.

شعر

چون برگ خزان گشته جزر از ستم چرخ
بسیار شده زرد که گوئی یرقان است

محل‌زراعت آن آنچه تموزی است دهم جوزا وآنچه زمستانی است اول اسد بدین نوع که‌زمین‌را چهار راه شدیار نموده برراه آب کشه ساخته پرخاک‌وبلند تیش زنند که جزر وی بزرگ میشود بعداز آن آب‌داده چون زرد نم شود برسر رنگ آب بیک دست به چنگک‌خوب خط کشیده بدست دیگر میانه‌خط را گشاده سازند وبقرار جریب یکمن‌ونیم بذر که یک روز در آب بوده وشش من خاک براو اضافه نموده باشند درمیانه خط‌ریزند دست برخط کشند که روی بذر پوشیده شود وروز دوم آب دهند بنوعی که آب برروی بذر نگردد و نم به بذر رسد که اگر چنانچه آب برروی بذرگردد سبز نمیشود مگرآنکه دوآب پی‌درپی دهند که خاک‌روی بذر خشک‌نشود وبذر سبز شود وچون سبز شود جویه‌را سیاه آب نمایند که آب درگردن جزر افتد و هرجا که‌آب درگردن جزر نیفتد باد میبرد بعد از آن چپ و راست که عبارت از سه پایه‌است تنک نموده چنان سازند که درمیانه هریک فاصله‌باشد وساو نموده گذارند که‌خوب تشنه شود بعداز آن آب داده انبار دهند و رسیدن‌آن تموزی آخرمیزان و زمستانی آخر عقرب است.

شوت

شوت ـ که بعربی‌شبت گویند گرم است، معده پاك کند وقی‌آورده ودماغ را بد است مصلح وی قی است.

شعر

گه‌چون‌خط خوبان بچمن شوت دمیده
گه گشته‌پریشان چو سرزلف بتان است

میان سالی در اسد وسنبله وبهاری درپانزدهم حوت زراعت میشود بدین‌نوع که‌زمین‌را پل بذر نمایند و ریگ وانبار برروی آن ریخته آب دهند وبذر آن بقرار جریب میان سالی سه من که دو درو میشود وبهاری‌آن از دومن که یک‌درو میشود وزمین هریك دربیستم یا آخر ثور ببادنجان میرسد اما باید که میان سالی‌را درمیان زمستان که یخ بند نباشد آب‌دهند که فایده دارد واعتماد برآب‌باران نباشد.

جوزقه

شعر

بسیار بود جوزقه‌را حسن ولطافت　　　محتاج بدوشاه‌و گدادردوجهان‌است

از **سفید** و**مله** و **رسمی** و **مکه** و **خودرنگ** محل کاشتن آن در دهم ثور است اما **آنچه محوطه است** زمین آن‌را در اول زمستان که یخ بند باشد آب دهند که اگر کرمی داشته باشد بمیرد وبعداز آن شدیار بر کلوخ رانند که بیخ ساو نیز پوده شده برافتد و کلوخها که برف وباران خورد خاك آن کهنه وپرزور شود ودرتابستان اگر آب زود نرسد جوزقه گل و بار نریزد و نیز در زمستان سال کرده انبار ریخته تنك سازند که دربرف وباران زمین بانبار آغشته شود ودرحمل وثور زمین‌را هفت راه نموده پرخاك‌وبلند، تیش‌زنند وسه روز گذارند که‌داغ شود وچون جویه برقاعده خاك‌داشته‌باشد ودرختک وی در روش‌شده کوزك بسیار بسته پرپنبه‌آید وا گرزمین کلوخ‌زار و کم‌خاك باشد برقاعده سبز نمیشود وبذر را یکروزه باانگوزه که بدبوی وتلخ است ویا تخم‌حنظل ویااسفند جهت آنکه کرم در جوزقه‌زار پیدا نشود درآب نمایند وبعد ازآن زمین راآب‌داده روز دوم برسر نم در یک وجب‌سه بذر کارندچنان چه درجریب دو من کاشته شود وروز سوم ناخن آب داده گذارند که نمودار شود دیگر ساو نمایند وچون درختك شود وساق‌وی که سبز است اندکی سرخی ازپایان پیدا کرده میل بجانب بالا نموده باشد داغ آب‌دهند وآب‌دادن داغ‌آب آنستکه از آب پنبه جوب چهار انگشت دور باشد ونم به‌پنبه جوب رسد تاریشه بتک دواند و اگر بلند آب دهند از روش افتاده بلند نمیشود وبعد از آن‌چهارآب درهرهفته یک آب‌بنوعی دهند که نیز آب درگردن‌جوزقه نیفتد بواسطه آنکه از زور وروش میماند

اما باید که آب‌دوان نیز باشد هر گاه دانند ساو کنند ودر زمین راست آب چون آب بپایان رسد از پایان تابالادهند ، بند نمایند که تمامی شاداب باشد وبیکدستور آب خورد هرنوبت که‌آب‌دهند بهمین‌دستور خواهدبود تانهال وی بتمامی بیک‌قد باشد ودر زمین تنده یک نوبت قیج‌بند نمایند آب تمامی جویها بیک دستور میرود و هر نوبت بطریق زمین راست آب بدهند احتیاج بستن وبازکردن ندارد. **دیگر** هرگاه زرد نم شود آب دهند وقاعده آنستکه زمین جوزقه در روز اعتدال داشته باشد و چون نشانه کک در جوزقه‌زار پیدا شود آنچه بلند باشد سر زنند وآنچه خورد باشد بعداز دو سه روز که بلند شود نیز سرزنند که تمام بیک‌قد باشد ودستک پیدا سازد وزود ببار نیاید وچون دستک شود دستک‌را نیز سر زنند که دستک دیگر پیداسازد واگر خورد سر زنند از روش میافتد وچون دستک پیدا سازد و در روی زمین تنک میشود واکثر گل که بندد جهت باد می‌افتد وکم‌بار آید ودرمحل گل کردن درهر هفته یک آب دهند که گل‌وی نپاشد وبرقاعده به‌بندد وچون کوزک ببندد ونمودار شود درهرسه روز آب‌دهند که‌آب بسیار میخورد وجوزقه وی پرپنبه ونرم‌آید وچون جوزقه پیدا شود سیاه‌آب سازند وهرنوبت بدینطریق آب‌دهند وملاحظه نمایند که برگها بتمامی بهی‌رنگ باشد واگر موضعی کم‌آب باشد شاداب سازند تایکرنگ شود ورسیدن وی ازپانزدهم اسداست تاپانزدهم میزان و**آنچه‌صحراست** که‌بزمین خراک کارند چون زور ندارد یکوجب که بلند شود سر زنند که دستک پیدا سازد اگرگذارند که بلند شود وبطریقی که درمیان دهاقین مشهور است دم‌روباه میشود وبدستور وقاعده بار نمیاورد ومحافظت آن بنوعی است که مذکور شده وپنبه دانه را جهت تخم از چین دوم از جوزقه سفید چهارخانه آنچه پنبه وی نرم باشد جدا سازند وخوبی پنبه‌دانه آنست که‌ریز وسیاه رنگ باشد وازجوزقه پنج‌خانه وسه‌خانه نگاه‌ندارند وبذر جوزقه سفید پوست‌نگاه دارند که چون سال دیگر بذرنمایند جوزقه وی بگاه باز شود وآنکه جوزقه بیگاه بازمیشود بذر وی از جوزقه چین آخر است

وملاحظه بذر ننموده‌اند وجوزقه خودرنگ را دربالا آب سفید کاشته ودرپایان آب نکارند که پنبه وی بدرنگ میشود وآنچه صابونی کارند دراول حمل در زمین انبار ریخته تنک سازند وآب دهند وچون زمین زردنم شود شدیارنمایند واگرتوانند زمین را هفت‌راه‌نمایند وبعدازآن‌شدیار را بدستور سبست پل کرده درجریب ده‌من پنبه‌دانه که یک روز باانگوزه وغیره درآب بوده باشد بذر نمایند وآب دهند وچون زرد نم شود مال کرده گذارند که سبز شود وبعد از آن ساو کرده بدستوری که مذکور شده داغ‌آب‌دهند واگر دراول انبار نداده باشند بعداز داغ‌آب‌باز ساو نموده انبار دهند وآب‌داده برقاعده محافظت نمایند .

شهدانه

شهدانه ـ ازهروی وبخاری وهندی گرم وخشک است بدن را خشک میکند وچشم‌را تاریک میسازد مصلح وی بادام.

شعر

چون خرم ودل شاد کنب‌آمده درباغ
هست آ کل‌اوخرم وفارغ زغمان‌است

هروی را اکثر درمیان‌جوزقه کارند واگرخواهند که علیحده باشد در بیستم ثور زمین‌را آب‌داده چون زرد نم شود شدیار نموده مال نمایند و بعد از آن دریک جریب ده‌من بذر نموده باز شدیار نموده وپل کنند و چون سبز شده یکوجب بلند شود ساوکرده انبار وآب‌دهند دیگر هرگاه آب طلب‌شود آب‌داده برقاعده محافظت نمایند ورسیدن وی درمیزان است وبخاری‌را دراول ثور بدستوریکه درکنب هندی نوشته‌میشود درلوله پل گذاشته‌آب‌دهند ودرمیزان که تخم‌بذر ریخته شود درویده بندها بسته گذارند که خشک شود بعداز آن‌هریک‌را شکسته پوست وی باز نمایند طناب و طناب‌چه وآنچه خواهند سازند ـ هندی را درحمل بدستور جوزقه در لوله پل کارند وتامحلی که یک‌وجب بلند شود آب ندهند بعداز آن هرمحل که تشنه شود آب‌دهند تامیزان که تخم بندد وپخته شود واگر زمینش ریگ‌بوم بوده باشد تخميناً چهارذرع بلندمیشود ودیگر درویده، بندها بسته گذارند وهرمحل که‌خواهند یک‌ماه درآب نموده بعداز آن خبر گیرند اگرپوست وی خوب‌باز میشود برون‌آورده پوست وی‌را بازکرده شسته درآب گذارند تاخشک شود بعد از آن طناب وهرچه خواهند سازند و عالیجناب سیادت پناهی نقاب دستگاهی مخدومی از پوست وی زیلوچه منقش فرموده بودند که استادان قالیباف رسانیدند که عقل عاقلان ودیده

بینایان بلطافت ونازکی وی حیران بود غرض که پوست کنب هندی وبخاری جسم ولطافت خوب دارد ودرسمرقند کاغذ خوب میسازند چنانچه مشاهده میشود .

دل بادرنگ

دل بادرنگ، محل کاشتن آن در حمل است وبدستور کدو برچفت میرود اما بذر وی پنج روز درآب بوده باشد که خوب سبز شود .

شعر

از گلشن فردوس قثد تا شده مهجور
بروال اگر رفته وآویخته زان است

زمین وی را یک زراع مغاك نموده و ریگ و انبار ریخته جویه سازند و آب داده روز دویم برسرنم بریکروی جویه بجانب آفتاب درذرع چهار قوچه نموده درهرقوچه بذر نمایند وبدستور بادرنگ که مذکور شد محافظت نمایند ورسیدن وی جوزا است .

طرفه کدو

طرفه کدو ـ سرد وتر است صفرا وسرفه را تسکین دهد بلغمی مزاج را بد است محل کاشتن آن درحوت است وآن نیز برچفت میرود اما بذر وی ده روز درآب ماند وهرروز آب تازه نمایند که چون کارند خوب سبز شود .

شعر

چون طرفه کدو آمده مقبول ز جنت
نزد همه درخورد وکلان طرفه ازآنست

اما زمین آنرا یک ذرع مغاك نموده ریگ وانبار ریخته جویه سازند وآب داده روز دویم برسرنم بجانب آفتاب در ذرع دو بذر کارند وچون بلند شود چفت بندند ورسیدن وی آخر میزان است .

بادنجان توری

بادنجان توری محل بذر کاشتن آن حمل است وآن نیز برچفت میرود.

شعر

بادنجانی نا مزد آمد چو بتوری
برچفت کشیده سرو نظاره کنان است

بذر وی را دو روز درآب کرده زمین آن‌را یک‌ذرع مغاك بسازند وانبار بسیار ریخته‌جویه نموده‌آب‌دهند وروز دویم‌برسرنم درذرع سه‌بذر کارند ودرجوزامیرسد.

سبست

سبست ـ گرم است بذر وی منی وباه وشیر زیاده کند چون بکوبند وبررعشه که‌عبارتست ازلرزیدن دست‌وپا که خاص‌باشد ویاتمامی اعضاء بدن که‌عام گویند مرهم کنند فایده دهد .

شعر

در باغ سبست آمده بس تازه وخرم
کز خرمیش صحن چمن همچو جنان‌است

محل کاشتن آن سنبله وحمل است اما سنبله مناسب است بذر آنرا یکروز درآب نموده بعد بیرون آورند وبریکمن بذر ده من خاك اضافه نموده در زمین هموار آب کارند ودر زمین تنده نکارند که شاداب نمیشود وازاین‌جهت سبست زود نابود میشود وپلهارا باید که مضبوط نموده ملاحظه نمایند که چون پنج‌وشش‌سال‌میماند درمحل‌آبداری ویران نشود وسبست جهت کم‌آبی‌نقصان یابد ونقصان‌وی بردونوع است اول آنکه سبست‌را آجقك میگیرد دوم آنکه سبست از زور وروش افتاده ساو بسیار پیدا میکند وبعد شدیار نمودن چاره دیگر ندارد . غرض که هر گاه سبست را آب‌دهند پلهای‌وی‌پرآب‌میباید که شاداب شود و کیفیت کاشتن‌آن بردوقسم است :

اول آنکه شدیار کلوخ بسیار داشته باشد بشرح صدر پل کرده بنوعی آب دهند که پلها پرآب شود بعد از آن دهنه بند نموده برروی آب بذر نمایند بقرار جریب دوازده من وبعضی گویند ده من یا هشت من اما دوازده من مناسب است بدان جهت که نرمه‌علف درمیان سبست پیدا نشود وچون سبز شود و کرمك گویند

بعداز سه روز آب دهند وبعداز چهار روز دیگر که دوبرگه شود باز آب داده بعد ازآن درهر پنج‌روز که هوا گرم باشد آب دهند که ریشه خود در زمین محکم کند و درهوای خنک آب ندهند و اگر ضرورت شود که در بهار کارند اول در جریب شش من جو بذر نمایند و بعد از آن بذر سبست بشرح صدر کاشته درآب‌داری آن بدستوری که مذکور شده اهتمام تمام نمایند که بذر در محل سبز شدن خشک و نابود شود دیگر آنکه چون شدیار کم کلوخ باشد پل‌نموده میان پل و سر پل را پشت بیل نموده پلها را برقاعده مضبوط نمایند ونصف بذر را درخاک پاشیده بعداز آن آب‌داده دهنه بند ونصفی دیگر را برروی آب پاشند که هموار سبز شوند واگر بذر را بتمام برروی‌آب پاشند سرپل‌آن برقاعده سبز نمیشود و کاشتن جو درمیان بذر سبست آنستکه آفتی به‌سبست نرسد وضرر آن بردونوع متصور است اول آنکه ضعیف سبز میشود، هوای خنک وآفتاب گرم آنرا ضایع نکند و دیگر آنکه چون برگ وی نازکست پشه آنرا نخورد ونابود نشود وچون سبست برسد جو نارسیده را نیز باوی دروند وجو را نگذارند که ضرر دارد اول‌آنکه یک‌درو سبست درمیان آن‌ضایع میشود دیگر آنکه چون سبست نوچه را آب باید داد جهت جو که رسیده یا آنکه میرسد آب ندهند درمیان بخل جو نابود میشود.

سه‌برگه

سه‌برگه ـ ازگل‌سرخ وگل سفید طبیعت‌وی سرد بود، دردسر ببرد نفث‌الدم را که‌خون برانداختن گویندنافع بود. آنچه‌بذر میشود زمین‌آنرا شدیار نموده ومسطح نموده آب‌دهند وبذر را برروی آب پاشند وچون زرد نم شود آب دهند که بذر خود بتمام سبز شود وآنچه نهال است دو ذرع سه بوته کاشته آب دهند وزمین آن نیز مسطح است.

شعر

در بالای درختان همه افکنده سقرلاط
سه برگه که منظور همه جرعه کشان است

رودنگ

رودنگ ـ که بعربی فوه گویند ومعروف بفوة الصبغ وبفارسی رونیاس گویند و آن بیخی است سرخ ونیکوترین آن بود که تازه وسرخ وباریک باشد طبیعت وی گرم وخشك بود و گویند بعضی در وی سردی بود و جلاء باعتدال دهد وبربهق سفید وقربا که کریون است باسر که طلا کردن نافع بود وبدن‌را از هراثری که بود پاك کند ویکدرم یا دو درم جهت سقطه یعنی افتادن وضربه یعنی لت‌خوردن نافع بود وچون باقدح‌شراب‌بیاشامند ورم‌سپرز بگذراند وورق وثمره وی‌چون باسکنجبین بیاشامند ورم سپرزرا بگذراند وورق وی‌چون‌بیاشامند گزیدگی جانوران‌را سود دارد وبیخ وی چون زن بخود برگیرد حیض براند وبچه وی بغایت مدر شود تابحدیکه اورا ربول کند که خون‌بیاید وجگر وسپرزپاك کند وسده‌آن‌بگشاید وچون باماءالعسل بیاشامند عرق‌النساء یعنی رگ کچوك ووجع ورك واسترخاء یعنی سستی اعضاء را نافع بود و اگر باعسل ضماد کنند برهمین سبیل است واولی آن بود واگر کسی بیاشامد وبحمام رود گویند مضر بود ومصلح آن انیسون بود وبدیقورس حکیم گوید بدل وی در تنقیه جگر وسپرز وانزال حیض وبول بوزن‌آن سلیخه ودانگ دان مویز سیاه بود و گویند بدل وی در بهق وبرص شطیر جست .

شعر

رودنگ بباغ آمده گر بادل پرخون
اما جهت فائده از بی‌بدلان است

در اول حوت در زمین مغاك پل نموده بقرار جریب ده‌من بذر نمایند وروی

بذر را بریگ پوشیده اگر باران نباشد آب‌دهند وچون سبز شود درهرهفته یک‌آب دهند و درسال دوم نیم ذرع ریگ پس‌از سبز شدن برروی وی ریخته آب دهند که‌درمیان خاك وریگ خوب روش میکند و درسال سیم رسیدن وی درجوزاست زمین را آب داده چون زرد نم بود بیل گردان نموده رودنگ را از میان خاك بیرون آرند .

نیل

نیل ـ طبیعت آن گرم وخشک بود در اول وخشک بود در دوم.

شعر

از گلشن فردوس که نیل آمده بیرون
زیبائی اثواب همه سیم تنان است

دراول حمل، بدستور پیاز پل نموده درجریب، جهت نیل چهارمن و جهت تخم سه من که یکروز در آب بوده باشد در زمین پرزور بذر نمایند و روی بذر را بریگ پوشیده اگر نم‌باران نباشد آب دهند وچون محل شود ساو نموده آب و انبار دهند واگر جهت نیل کاشته باشند تاضرورت نباشد آب ندهند که بد رنگ میشود واگر جهت تخم باشد هرگاه آب‌طلب شود آب‌دهند وسه‌ماه را میرسد وآنچه‌جهت نیل کاشته باشند چون دوماه گذرد بلندشود. پیش از آنکه تخم نه‌بسته و رنگ او تیره نشده درویده، دسته بندند وچون درسایه خشک شود برگهای وی را از شاخ جدا کرده درپناه گذارند که درباران تر نشود بعداز آن برگهارا صباح درآب شیرگرم نموده یک لحظه گذارند که رنگ خود بازگذارد وآب‌را صاف کرده درخم که نیم ذرع از تک وی بالاترسوراخ خورد نموده باشند ریزند و از چاشت تا پیشین لت کرده تاروز دیگرگذارند که نیک‌صاف شود وسوراخ خوردرا باز نمایند که آب‌صاف بیرون رود نیل بماند.

حنای‌خشک

حنای خشک ـ سرد وخشک است سوختگی‌را نیک باشد بهترین آن‌بود که بغایت سبز بود درحالی که خورد کرده باشند.

شعر

تا آمده در باغ حنا بارخ زیبا   پیوسته بدست همه گل پیرهنان‌است

دراول حمل تخم‌را در خریطه کرده در تغار یکماه گذاشته، هرپنج‌روز آب تازه نمایند که برقاعده نم یافته چون بذر نمایند زود بیرون آید ، درجریب چهار من کفایت است که دراول ثور بدستور پیاز پلهای خورد یک‌ذرع ونیم و یا دو ذرع در ذرع باشد راست سازند وبآب ترازو ، بذر را روی آب پاشند و میزان میرسد و تا دو روز هرروز آب‌دهند تاتیش زند وسبز شود وبعدازآن یک‌روز درمیان‌آب دهند تابلند شود وچون چهار برگ شود انبار نرم‌گاو دهند، دیگر هرگاه تشنه شود آب دهند وباید که همه وقت آب وی صاف باشد اگرلای باشد برگ وی خشک میشود وچون یکوجب بلند شود درهوای گرم آب ندهند که جوشیده ضایع میشود وبعد از آن‌چون بلندتر شود، هرگاه خواهند آب‌دهند وچون نزدیک بگل کردن‌رسد درویده دسته‌های خورد بسته درسایه آویزند تاخشک شود بعد از آن افشانند آنچه باشد حنا شود واگر جهت تخم باشد گذارند که گل کرده تخم بندد.

حنای تر

حنای‌تر ـ سرد وتر است وخشکی‌را فایده دهد درپانزدهم حمل بقرار جریب سه من بذرکه یک روز درآب بوده باشد وهرپنج روز آب تازه نموده باشند کارند و آب‌ندهند که ازآب‌دادن بد رنگ‌میشود. پیش ازگل کردن برکنده کوفته اندکی **نرمهٔ بلور** کوفته‌را بروی‌افشانیده بعدازآن‌بردست‌مالند ونرمه‌بلور کوفته‌را اندک‌اندک بردست پاشیده بایکدیگر مخلوط سازند لحظهٔ‌برآید خوش‌رنگ شود واگر جهت بذر باشد آب‌داده گذارند که گل کرده تخم بندد.

وسمه خشک

وسمهٔ خشک ـ گرم ورنگ وبوی وی لطیف.

شعر

خوش رنگ آمده گر وسمه در این باغ
شرمندهٔ ابروی خوش سرو قدان است

دراول حمل زمین را پل کرده، درجریب چهار من بذر نمایند که یک روز در آب بوده باشد وروی بذر را بریگ پوشیده اگر نم باران نباشد آب دهند وچون بیست روز گذرد وبلند شود ساو کرده انبار و آب دهند و دیگر تاضرورت نباشد آب ندهند که ازآب دادن بسیار، بدرنگ میشود وپیش از گل کردن باید دروید ودو درو میشود. اما دروی اولش خوش رنگ نیست ودوم دروش خوش رنگ وخوب است وهرنوبت که دروند دسته های خورد بسته از سایه آویزند که خشک شود بعد از آن افشانند برگهای وی وسمه میشود واگر جهت تخم باشد گذارند که گل کرده تخم به بندد.

وسمه تر

وسمه تر ـ گرم وتربود ودرحمل بذر نمایند، بقرار جریب سه من که یک روز در آب بوده باشد وتامیزان برگش چیده میشود ورنگش خالی از لطافتی نیست وبرگ خشک وی رنگ ندارد وتادوسال که بیخ وی درزمین باشد هرسال سبز شده بدستور محصول میدهد.

شعر

هرچند که نیل آمده باحسن و لطافت
این خوبی وحسنش همه ازرنگ حناست

درحمل بدستور نیل پل کرده درجریب سه من که سه روز درآب بوده باشد بذر نمایند وریگ بربالای آن افشانیده اگر نم باران نباشد آب دهند وچون محل شود ساو نموده انبار وآب دهند ودیگر هرگاه آب طلب شود آب دهند ورسیدن بذر وی که کوفته جهت رنگ برنیل اضافه نمایند سرطان است.

بید انجیر

بید انجیر ـ گرم وخشک بود ومحلل بادهاست وبعربی خروع گویند.

شعر

خروع بچمن آمـده از بهر فوائـد
بسیار از او سود و،زنقصان بکران‌است

درحمل بذر آنرا یکروز درآب‌نموده در جویه کاشته چون‌محل شود ساو نموده انبار وآب دهند دیگر هرگاه آب‌طلب شود آب دهند ورسیدن وی در میزان است.

پرده عروسک

پرده عروسک ـ بعربی کاکنج گویند. طبیعت آن سرد و خشک بود اگر که درخت آن روزی یک مثقال فرو برنـد از یرقان خلاصی یابند واگر زنی بعد ازطهر هفت‌روز، هرروز هفت‌حب فرو برد منع‌آبستن کند ومجربست روی‌جگر وشانه‌وگرده را نیکو بود واو را ربول کند.

شعر

دل غرقه بخون آمده گر پرده‌عروسک
زان‌است که‌افشای ازاو راز نهان است

درحمل بذر وی را دو روز درآب نموده در جویه کاشته چون بلند شود ساو نموده انبار وآب دهند ودیگر هرگاه آب طلب شود آب‌دهند ورسیدن وی درسرطان است.

دستنبوی

دستنبوی ـ آنچه‌هروی وترنج زرد بخاری که قرینه دستنبوی است رسیدهٔ هر دو گرم و تر است ونارسیده سرد وتر است ودرنفع وضرر حکم خربزه دارند.

شعر

دستنبوی زیبا چو رسید از چمن خلد
خوشبوی از او شدچمن و، تازه جنانست

دراول حمل زمین‌را تیش زده اگر نم‌باران نباشد ،آب‌داده روز دوم تخم را که‌چهار روز درآب نموده باشند برسر نم بریکروی جویه بجانب آفتاب درقوچه سه بذر یا چهار بذر کارند وبدستور خربزه‌چکانی وسبزخط محافظت نمایند ورسیدن وی درسرطان است .

شبدر

شبدر ـ که به‌شفتل مشهور است درکیفیت ومنفعت حکم سبست‌را دارد .

شعر

شبدر بچمن آمده چون خرم و زیبا
منزلگه رندان که و هم زمهان است

محل کاشتن‌آن یکدفعه حمل است ودفعه دیگر جوزا . زمین‌را پل نموده در جریب، پنج من بذرکه یکروز درآب‌بوده باشد بدستور سبست بذر نمایند ویک‌درو میشود . چون سرما شود از غایت نازکی نابود میگردد وهرساله دستور آن‌است که بذر نمایند وکاشتن‌آن دو فایده‌دارد یکی آنکه گل‌آن خوش‌رنگ وخوش‌نما میشود ومنظور خورد وکلان است وجهت تکلف بعضی احیان در بلوکات مذکوره کارند دیگر آنکه هراسب وگاوکه سوخته ولاغر باشد چون بوی دهند در غایت فربهی وخوبی میشود ودرولایت نیشابور بسیار کارند والله‌اعلم .

روضهٔ ششم

دربیان بذر نمودن اشجار وگل‌وریاحین وآنچه قلم و پیاز ونهالست ازگل و ریاحین وغیرها بچند نوع کاشتن وبچند قاعده تربیت نمودن.

ومجموع راآنچه بذرمینمایندوآنچه بذرنموده‌باشند که‌سبزشده‌وپیاز که‌سبزمیشود هر کدام‌راچنانچه بتفصیل خواهدآمدبمحل وموسم‌آب دهند که خوب‌سبزمیشودواعتماد برآب‌باران ننمایند که‌ریاحین وبذر واشجار وپیازرا چندان فایده نمیدهد وباران‌خاص غله واجناس است چنانچه دهاقین هربارانی را تاآخر حوت بمنزله یک انبار اعتبار کرده‌اند وچون حمل شود اگر باران نیز باشد غله واجناس‌را آب‌باید داد که زود درروش شوند وبعداز نوروز، آب‌باران‌غله واجناس‌را فایدهٔ‌تمام‌نمیدهد ودلیل برآنکه پیاز و ریاحین وبذر واشجار وغیرها را هریک بمحل و موسم باید آب دادآنست که چون‌لاله کوهی‌را درباغات کارند هرپیاز که آب‌خوردلاله آن کلان وسیرآب میشود وآنکه آب نخورد لاله آن ضعیف مینماید وطراوت ندارد ومحل نهال کاشتن اشجار درقوس است، درفرصتی که برگ‌ریزان میشود ودلیلش‌آن است که در زمستان آب سردرخت متوجه ریشه است هرجا کارند ریشه آن روش نموده مستحکم میشود و درگرفتن وسبزشدن آن شبهه نیست اما درمیان مردم دلو وحوت رسم شده **افلاطون** حکیم میگوید که درختی که درخزان کارند اصول وعروق زیاد میشود درختی که دربهار کارند، زیادتی درفروع واعالی آن میشود ودروقت کاشتن درخت باید که قمر درمحاق باشد یا تحت‌الارض، چو هردرخت که دراین وقت کاشته شود بار بیشتر آرد وبسیار بلند نشود وهردرخت که در زیادتی نورقمر کارند یا دروقتی که قمر فوق‌الارض بود آن درخت بسیار بلند شود و بارکمتر آورد.

نقل‌کردن درخت بزرگ از موضعی بموضع دیگر

اول آن‌موضع را که نقل بآن‌خواهند کرد، حفر کنندچهار ذراع درطول وعرض وعمق . پس بعضی شاخه های آن‌درخت‌را ببرند تاسبک شود پس‌اصل آن درخت‌را حفر کنند و آنرا باهمه عروق آن بر کشند وآهن بعروق آن نرسانند و آن را چنان بر گیرند که‌عروق‌آن درزمین کشیده نشود وهمچنان بیاورند ودرحفره نهندوملاحظه کنند که آنچه درشاخه های آن درموضع‌اول بجانب شرق‌بود این زمان نیز بجانب شرق باشد وبراین قیاس شاخه های دیگر وعروق آنرا چنان راست نمایند که برهم پیچیده‌نشود وقدری سر گین درآن‌حفره کنند وخاکی که‌ازآن حفره برآمده درآن‌حفره ریزند وبیخ آن درخت‌را ازسه موضع ستون زنند تا از باد متحرك نشود و دوسبوی پرآب در دوطرف اصل آن درخت گذارند وقعر آن سبو را سوراخ باریک کنند تا آب ازآن ترشح کند و هروقت که آب کم شود پرآب کنند تا دو ماه بدستور عمل کنند وبعدازآن بطریقی که بیشتر آب‌میخورد آب دهند وخشک کردن درخت چون خواهند که‌درخت خشک‌شود دهان‌را پرعدس کنند وبجایند برناشتا ، پس همچنان آن‌عدس دردهان نگاه‌دارند شاخه های آن‌درخت‌را بدندان بگزندآن درخت خشک شود واگردرخت‌را به‌پرماه سوراخ کنند پس‌چوب گزی به‌پری‌آن سوراخ به‌تراشند ودرآن سوراخ فرستند چنانچه ازآن طرف بیرون‌آید، آن‌درخت‌خشک شود واگر میخ آهنین درآتش کنند چنانکه سرخ شود ودرچند موضع متعدد وباصل آن درخت فرو برند خشک شود واگر بیخ آن درخت خالی کنند چنانچه عروق آن پیدا شود و شاخ گوسفند که کهنه کشته‌باشند بسوزند ومیان عروق درخت‌ازآن پر کنند خشک میشود واگر خواهند که بار درخت آن زیاد شود سر گین کبوتر درآب کنند و در شاخه های درخت مالند بسیار بار آورد . واگر عصاره برگ باقلی‌را بردرخت پاشند بار آن درخت بسیار شود واگر درختی بار نیاورد شخصی تبری بدست گیرد ودامن

برمیان زند وآستینها را برمالد وبرسبیل قهر بجانب درخت میآید وقصد آن میکند که درخت را بیندازد ودیگری بیاید و حمایت میکند ومیگوید که این درخت را میانداز که درسال آینده بار آورد وبتجربه صحت این معلوم میشود .

معرفت اموریکه بآن بار درخت نریزد

در میان غله گیاهی میباشد که دانه‌آن سیاه گردد از او چون آن دانه باغله مخلوط گردد وآنرا نان کنند نان تلخ گردد وآن‌راعرب دزوان گویند، اطباء آنرا شیلم گویند وچون ازآن گیاه بشکل حلقه چیزی سازند وبرشاخ بلندتر درخت بندند میوهٔ آن ساقط نشود واگر دوسرطان یا سه سرطان بردرخت آویزند بارآن بسلامت بماند. واگر طوقی از سرب بسازند وگرد درخت گردانند درموضعی که‌درخت اززمین جدا میشود بارآن درخت زیاد میشود وهیچ ازآن ساقط نشود واگر زمین گرد درخت‌را بکاوند وآن بیچ که نزدیک بروی زمین بودشق کنند و سنگ را در آن شق نهند وبعدازآن خاك برروی آن ریزند، میوه آن درخت سالم‌بماند واگر کاه باقلا درآب کنند یکهفته وبعد ازآن گردبرگرد درخت حفرکنند یك ذرع و دو سبو ازآن آب درحفره ریزند اگر درخت خورد باشد وسه سبو اگر بزرگ باشد تاسه روز این دستورعمل کنند بارآن درخت ساقط نشود .

قلم‌کاشتن در حوت است چنانکه گفته‌اند .

شعر

خواهی که شود کار تو چون باغ ارم

درقوس نهال کارو درحوت قلم

وازاشجار میوه‌دار هریک که‌مذکور میشود که‌قلم نیز توان کاشت،قلم کارند که‌زود میوه دهد وچون دوساله شود، هرقلم‌را خواهند پیوند نمایند که‌خوب برسد ونهال بادستور قلم زود روش نمیکند و نهال وقلم دوساله کاشتن مناسب است که

سه ساله و چهار ساله بد میگیرد و بد پیوند و بد روش است و چون اسامی میوه اکثر در پیوند زدن مذکور میشود بدین جهت در پیوند نمودن مذکور ساخت .

بذر نمودن وقلم‌کاشتن اشجار میوه‌دار وغیرها

زقد گل‌رخان درباغ خوبی نهال ناز پرور آفریده

اما دانه‌زردآلو وبادام وفستق وفندق وغیرها راکه در خور محکمی هریک چند روز درآب‌نموده درکشه‌بیل بهرطریق کارند سبز میشود بعد شفتالو وشلیلی‌که اگر نیش ایشان در زمین وپایان بالا نباشد اکثر سبز نمیشود چنانکه گفته‌اند :

شعر

هر چه میکاری ز بذر میوه‌ها
چون فتد در خاك نیك آید برون
دقت دیگر ندارد هیچیک
بعد شفتالو که باید سرنگون

زردآلو

زردآلو ـ سرد و تر است جگرگرم را فایده دهد و دفع تشنگی کند اما زود تب آرد مصلح قی است یامصطکی یا انگبین .

شعر

زردآلوی شیرین که بود دانه چو بادام
شهد است وشکر چاشنی کام زبان است

نزد بعضی نهال‌کاران آن است‌که دانه‌اش را نشویند وباشیره نگاه دارند که‌چون محل باشد بذر نمایند‌که زردآلوی آن خوب میشود و دانه شفتالو وسایر میوه‌ها رانیز گویند‌که اگر خشک بکارند سبز میشود واما آنچه‌حالا رسم‌شده‌آن‌است

کەچون دانه‌میوه‌هارا فراخور محکمی‌چندروز درآب نموده کارند خوب سبز میشوند وافلاطون حکیم میگوید که گرفتن دانه درخت بجهت نقل کردن بموضع دیگر آن میوه را بعدازآن که رسیده شود بەچینند ودانه وی درسایه در زیر خاکستر کنند تا خشک شود پس آنرا برگیرند وبموضعی که خواهند نقل کنند ودراکثر اشجارمیوه باین نوع نقل توان کرد وقاعده کاشتن آنستکه زمین آنرا نیم‌ذرع بیل گردان‌نموده انبار و ریگ ریخته پل نمایند که هرچند زمین آن نرم است نهال آن در روش میشود. وبذر نمودن وی در دو محل بدو نوع است اول چون قوس شود دانه وی را پنج‌روز درآب نموده قبل‌از یخ‌بند زمین‌وی‌را به‌بیل کشه نموده کارند واگرزمین شخ باشد آب ندهند که زمین محکم شده اکثر سبز نمیشود و اگر ریگ بوم بوده باشد آب‌دهند که خوب بیرون میآید و دریخ‌بند کاشتن بواسطه آنستکه دانه آن شکافته درحمل سبز شود وچون آخر جوزا شود وفهم شود که نیک تشنه شده باشد آب دهند واگر پیش از جوزا آب دهند خشک میشود دیگر هرگاه دانند که تشنه شده باشد آب‌دهند وآب زیادی ندهند وملاحظه تمام نمایند که مبادا نهال‌خشک شود وبرقاعده محافظت نمایند که خوب برسد دوم در حوت یکهفته درآب نموده بذر نمایند که درحمل سبز میشود اما اعتبار نهال قوسی زیاده است و درسال اول اگر آب وانبار برقاعده یافته نیکو محافظت نموده باشند وضرورت باشد نهال وی‌را برکنده هرجا خواهند میتوان کاشت و چون سال دویم میانه آنرا بسرساوزنه نرم نموده انبار دهند که نهال روش پیدا میکند و خوب میشود ونهال دو ساله کاشتن مناسب است وچون درخت‌زردآلو بدگیر و بد پیوند است درهرقوچه دونهال کارند که‌اگر یک نهال درکاشتن وپیوند نمودن قصوری پیدا کند نهال دیگر بوده‌باشد و مجموع بایکدیگر برسند و درخت زردآلو را هرجا کارند آب بسیار دهند که از تشنگی ضایع میشود اما باید که‌آب بپای درخت نرسد که خشک میشود. افلاطون

حکیم گوید فضله که در اسفل نهال یا درموقع غیر تناسب بیرون آید بدست قطع کنند وآهن بآن‌نرسانند ، چو نهال تادوساله نشود آهنی‌بآن نباید رسانید والاضعیف میشود واگر نهال مایل بود ستونی زنند آنرا تا راست بایستد و درخت میوه را در آخر عقرب سماد دهند ونزدیک باصل درخت باید و نشاید که متصل بدرخت بود و درسال، چهار نوبت پای اشجار را بکولند.

درخت زیتون

درخت زیتون ـ بموجب نص قرآن درخت مبارك است وازاین‌جهت گفته‌اند که کسیکه درخت زیتون می‌نشاند ومحافظت آن بکند میبایدکه پرهیزکار وزاهد باشد تاازآن درخت بار بسیار آورد وازآن منفعت تمام یابد واگر بخلاف این باشد آن درخت بارکمتر آورد وازآن منفعت نه‌بیند و در بعضی بلاد روم کودکانی‌راکه برایشان قلم تکلیف نرفته فرمایندکه زیتون به چینند و از آن خیر و برکت بسیار به‌بینند .

معرفت غرس نهال زیتون وزمینی که صالح آن باشد

چون گرمای‌تابستان بآخر رسد وروی به‌خزان نهد وتغییر در ورق زیتون پیدا شود، درخت زیتون میتوان‌نشاند وبهترین اوقات غرس آن مابین اول عقرب و اول قوس است ودربعضی بلاد در بهار نیز درخت زیتون‌را نشانند وزمین‌آن زمینی‌باید که‌سرمای آن‌بسیار نبوده وزمین سفید وبی گیاه‌بوده وخشك وبسیار نمناك نیز نباشد ونشایدکه زمین شوره‌زار و زمینی که خاك آن سرخ باشند بنشانند وزمینی که در بلندی نباشد وباد برآن عمل نداشته باشد و بسیارگرم بود مناسب زیتون نیست و زمین آن هرچه بلندتر بهتر بود .

معرفت حفرهٔ درخت زیتون

اول زمین را از هرگیاهی پاك کنند پس حفره درآن زمین بکنند ویک سال حفره‌را بگذارند تانیک خشک شود چوهرگاه چنین‌بود آن‌درخت بهتر بگیرد وزودتر ببارآید واگر تعجیل باشد مدت دو ماه هرروز قدری گیاه خشک ونی درآن حفره بسوزانند تاخشک شود وعمق هرحفره دو ذرع یا سه ذرع باید ومیان هر دو حفره

باید کهسی گزباشدودرما بین اگرخواهنددرختهای دیگر که بلندنمیشودمیتوان نشانید.

معرفت نشانیدن نهال زیتون

باید که هموار وراست بود و ازدرخت جوان که هرساله بار آورد وغلظ نهال بقدر غلظ تاك یکساله باید وبعضی آن را چنان نشانند که تمام در زیر خاك شود و بعضی چنان نشانند که نصفی در زمین باشد ونصفی دربالای زمین آنچه باین نوع نشانند باید که ملاحظه جانب شرقی وغربی آن کنند که در غرس بهمان نوع باشد که درخت اصل بوده وآنچه در زمان بهار وایام مطر نشانده نشده باشد هرروز دوبار یا سهبار آب باید داد و چوب از دو طرف او فرو برند و آنرا بآن چوبها بندند تا باد آنرا زحمت ندهد وچون آن حفره را پرخاك کرده باشند آنرا لگدکوب کنند تامحکم شود وبعدازآن آنرا بهبیل شیار کنند اندکی وچون شاخ زیتون بجهت غرس برند باید که ازاره تیز برند چنانچه پوست باز نشود وهفت روز دز زمین نمناك زیر کنند وبعدازآن بنشانند وروز بیستم البته ازاین کمتر نباید ، بیخ شاخ که در زمین خواهد بود بخاکستر وسرگین گاو تازه بربیالایند و آن حفره بروث و خاك پر سازند وباید که درآن خاك سنگ وسفال نباشد ودرخت زیتون درهریك سال یکبار زیاد سماد ندهند وبعضی گفتهاند درهردوسال وهمه سرقین ها واوراث درخت زیتونرا نفع دهد سوای سرقین آدمی که آنرا ضرر رساند.

معرفت آنچهباردرخت زیتون بآن بسیار شود

ساق درخت زیتون را تیرماه سوراخ کنند و دوشاخ از درخت زیتون بسیار بارآورنده که غلظ آن بقدرآن ثقبه بود وهرشاخی ازطرفی درآنثقبه درآورند چنانچه ازطرف دیگر بیرون آید وهردورا بقوت تمام بکشند هریك ازجانبی تا هردو درآن ثقبه بغایت محکم شوند پس آنچه ازآنشاخههای درخت ازجانبی بیرون آمده ببرند چنانچه ازپوست درخت چیزی خراشید، نشود وازطرفین آن شاخهها چیزی بردرخت زیادنباشد پس هردوطرف ثقبهرا بگل پاك خالص بیالایند وبگذارند، درختبار بسیار

آورد واین عمل را تلقیح گویند

و اگر بیخ درخت زیتون بکاوند تاعروق آن پیدا شود عصاره ورق زیتون صحرائی باورق درخت بلوط درآن حفره ریزند چهار نوبت باین طریق عمل کنند چنانچه میان هردونوبت ده روز باشد آن درخت بسیار بار آورد واگر چند دانه باقلا که در آن کرم باشد در اسفل حفره درخت زیتون کنند بعداز آن حفره‌را پرروث وخاك کنند ثمر آن درخت ساقط نشود مگر آنکه باد تند آید ـ و بدانکه اگر ثمر درخت زیتون را که بچینند بعداز آن فضله های شاخهای آنرا ببرند درسال آینده بار بیشتر آورد و این به‌تجربه معلوم شده‌است والله‌اعلم.

بادام‌خجندی

معتدل‌است‌سرفه‌را نیك‌بود، بدهضم‌است،مصلح وی شکر یاانگبین،جالینوس حکیم گوید اگر کژدم گزیده بخورد وبر کژدم گزیده بمالد فایدهٔ تمام دهد.

شعر

بادام خجندی‌واز آن عشوه چشمش

بیمار بهرگوشه و دلها نگران است

آنچه بذر شود دانه وی‌را از رسمی سه روز وخجندی را درحوت دو روز درآب نموده بذر نمایند وکاشتن ومحافظت نمودن آن بدستور زردآلو است امادرخت بادام هرجا که کارند آنچه تنه وشاخ آن بلند شود ریشه‌آن‌بهمان دستور در زمین‌جا نموده خود را به‌نم میرساند وآب خوردنش از آنجاست بدان سبب بآب‌دادن بسیار احتیاج ندارد ومناسب آن است که نهال خجندی کارند که زود گل نمیکند و رسمی بیگاه گل کرده ودرسرماضایع میشود وآنچه‌ازعروق درختست که‌پای‌جوش گویندجالینوس حکیم گوید که درهرموضع کارندوسبزشوداولی‌آن‌بود که‌بموضع دیگرنقل کنند که‌خوب روش میکند وآنچه قلم است از شاخ درخت بادام کنند که بعضی از پوست اصل باآن جدا شود، کارند واگر پایان درخت بادام تلخ ازخاك خالی کنند تاعروق آن

ظاهر شود وسرکین خوك نرم بکوبند ودرآن بریزند پس بخاك آن‌را بپوشند هریک سال یکنوبت باین روش عمل کنند تا بادام شیرین شود .

شفتالو

سرد وتر است، گرم‌مزاج را مفید است اما نفاخ است، مصلح وی زنجیل پرورده است جالینوس گوید هرکه بسیار خورد تب آرد .

شعر

شفتالوی سیر آب بود چون لب دلدار
دندان نرسیده بلبش آب چکان است

شلیل

درکیفیت ومنفعت ومضرت ودفع مضرت حکم شفتالو دارد.

شعر

درباغ شلیل آمده چون عارض خوبان
بر بود دل ازجمله اگرشیخ زمان است

شافتلنگ

در خواص حکم شفتالو دارد .

شعر

چون شافتلنگ آمده در باغ ملون
بیچاره شلیل ارشده رخ زرد ازآن است

نزد بعضی نهال‌کاران آن است که در محلی که شفتالو و شلیل و شافتلنگ رسیده باشد وتمیز لطافت هریک نموده باشند آنهارا مع شیره درهمان‌ساعت سربخاك وپایان بالانموده بذر نمایند که بغایت خوب سبز میشود واگر ملاحظه بذر نمودن

ننمایند اکثر سبز نمیشوند اما آنچه نزد دهاقین اصطلاح است دانه‌ها را یک‌ماه در آب نموده درقوس بشرح صدر کارند و بدستور زردآلو محافظت نمایند وباوجود بذر درآب‌نمودن اکثر سبز نمیشود غرض که‌دانه‌هارا تازه کاشتن مناسب است ودرخت شفتالو وشلیل وشافتلنگ‌را هرجا کارند آب وانبار بسیار باید داد و الا ثمره آن نیکو نیاید وروش نمیکند وطریق نهال کاشتن شفتالو را در پیوند نمودن بشروح نوشته که‌بچه نوع کارند وبکدام قاعده پیوند نمایند.

انار

انار ـ میخوش وترش، سرد وخشک است وجگر گرم را نیکوست اعصاب را بد است. مصلح وی شیرینی و شیرین آن ، معتدل است جگر را نیک است. سرفه و درد شقیقه را ببرد و در تب ها منقلب بصفرا شود و مصلح وی انار ترش. جالینوس حکیم گوید هرکه پوست انار ترش را بکوبد و بحمام بخویشتن اندر مالد گزنده از تن او پاك شود هرکه پوست درخت انار را بجوشد وآب آن بخورد کرم کدو دانه را ببرد و استخوان او هرجا دود کنند مارها از آنجا همه بگریزند .

شعر

از نار عجابت نبود خندهٔ شیرین
شیرینی او از لب و دندان بتان است

از میخوش وترش وشیرین و **سیاه پوست** و **بیدانه** و **ازغند** و **اردستانی** آنچه بذر شود دانه آنها در حوت که از انار بیرون آرند بریگ مالیده چنان سازند که پاشان شود وبعدازآن بذر نموده وریگ برروی آن ریزند وآب دهند وبرقاعده محافظت نمایند واگر چنانچه دانه آن خشک باشد درآب نموده بشرح صدر کارند و آنچه قلم کاشته شود درآخر حوت از بارخانه شکسته سرنگون کارند که بهتر میگیرد وبار بسیار آورد ونبرند که مناسب نیست وبعداز آن درزمین بلند که ریگ بوم بوده باشد در قوچه چهار قلم سرنگون خم نموده خاك ریزند وقلم را از جوانب واطراف درخت بشکنند که چون کارند دیر ببار آید جالینوس حکیم گوید چون قلم را سر در بالا کارند دیر بار آمده کم بار نیز آید واگر سرنگون کارند چنانچه فروع آن در

حفره بود زود در بار آید وانار آن‌شق نشود واگر پیاز عنصل در پای درخت کارند دانه وی شق‌نشود ودروقتی که گل کند پای آنرا بیل گردان نموده قطعاً آب ندهند تاوقتیکه انار به‌بندد وبعدازآن بیل گردان دیگرنموده انبار ریزند وآب‌دهند وطریق آب‌دادن آن‌است که درهر سه روز یاچهار روز بیک دستور آب‌دهند که اگرچنانچه بتفاوت‌آب‌خورد انار آن اکثر شکافته ونابود میگردد وباید که درپای هرچمن‌جویه باشد که بطریق تاك آب‌خورد اما ملاحظه نمایند که آب درگردن درخت نیفتد و بعضی از دهاقین در محل سبز شدن پای درخت آنرا بطریقی که جالینوس حکیم گفته بیل گردان‌نموده جرم‌ریزه وخاکستر باانبار آمیخته‌ریزید وتجربه نموده‌اند که شاخه‌های در روش شده انار بسیار وخوش‌رنگ میدهد اما خاکستر جهت خوش رنگ شدن انار است واگر درخت انار را زمستان توانند خم نموده خار و خاشاك بربالای وی گذاشته‌خاك ریزند که‌از سرما امن باشد وبهار که دغدغه سرما برطرف شده باشد بیرون آورند مناسب خواهد بود بواسطه آنکه تاب سرما ندارد واگر چنانچه از سرما نقصان یابد درختش‌را از روی خاك نبرند وگذارند که تا پانزدهم جوزا بعضی از شاخه هایش سبز میشود وسال دوم گل نموده بار میدهد وآنچه سبز نشود ازشاخه هایش ببرند واگر چنانچه از لای خاك ببرند وآب و انبار یابد چهار سال را دربارمیآید غرض که‌دربریدن تعجیل‌ننمایند باید که بوته انار را پرکاوش دهند چنانچه به‌سه قلم یا پنج قلم بازآید تا انار بزرگ وخوب دهد و در میان باغبانان مشهور است که پنج قلم زیاد وسه کم است جالینوس حکیم گوید که اگر سگ مرده اندر بن درخت وی در خاك کنند باروی کلان آید واگر درخت وی را از جای به‌جای دیگر بگردانند نیکوتر شود وبار بیشتر آرد واگر خواهد کسی که انار بیدانه گردد آن قلم که خواهد کاشت نصف از وی شکافته مغزی که درمیان آنچه روی باشد بیرون آورد آنگاه آن شکافته را برهم پیچید وبن آن شاخ را در

قوچه گذاشته از شق آن سه انگشت برروی زمین باشد خاك ريزد چون سبز شود آنچه بربالای شق بود ببرند وآب میدهند تا بالش کند چون ببار آید انار را دانه نبود واگر بیخ درخت انار ترش را از خاك خالی کنند و عروق آنرا بسرگین خوك آلوده کنند وبول آدمی برآن ریزند وباز خاکها در آن موضع ریزند انار آن درخت شیرین شود .

به

به ـ سرد و خشک است معده را قوت دهد اعصاب را بد است مصلح وی گل‌قند جالینوس حکیم گوید که شکم‌را به‌بندد هر که پس‌از طعام خورد ثقل‌زود از معده بیرون کند .

شعر

به آمده خوش‌طعم که در طعم چو او نیست
القصه به است از همه نامش به از آن است

از شیرین و ترش بذر میتوان نمود و نهال وی خوب‌میرسد . افلاطون حکیم گوید که قلم نیز میتوان کاشت قلم را درحوت ازبارخانه بردارند که زود ببار رسد اما جهت آسانی نهال پای جوش‌را که‌نوچه دوساله باشد بمحل وموسم که مذکور شده کارند . جالینوس حکیم گوید که چون نهال پای جوش کارند و سبز شود اولی آن‌بود که بموضع دیگر نقل کنند که‌خوب روش میکند . مناسب است وحقیقت‌آنکه درخت به را آبی گویند آنستکه آنرا آب بسیار باید داد وازهمه درختها بیشتر آب خورد وچون آب کم یابد ثمره آن خشک وخورد بود وقاعده و دستور آن است که هرنوبت که به را آب دهند چنان سازند که یک ذرع ساق درخت درآب باشد و هرگاه که زمین‌آن‌خشک‌گردد بار دیگر بهمان قرار آب دهند وطریق آنستکه به را برکنار جوی‌آب کارند که پیوسته آب درپای وی باشد واگر به درتابستان تشنگی خورد ، ریشه وی نقصان یافته برگهای وی زرد میشود درآب‌دادن ملاحظه تمام نمایند و اگر خواهند که در زمستان به را نگاه دارند چون از سبزی بیرون آمده سفید شده باشد تا بیست روز آب ندهند بعدازآن آب داده تابیست روز دیگرگذارند که‌برقاعده برسد وباز نمایند واگر دراین‌ایام آب دهند بعضی گل پیدا کرده بعضی

دیگر شکافته ضایع میشود وچون بدین نوع عمل نمایند به آن آبدار وخوش طعم باشد وچون بخانه آورند مناسب آن است که اگر پایان خانه ویا بالاخانه باشد باد درنیاید که باد وی‌را خشک نموده بی‌طراوت میسازد واگر جزئی باشد هریک را در میان پنبه به‌پیچند واگر بسیار باشد بروی ریگ نرم که‌تنک نموده باشند چیده در میان ایشان فاصله باشد که پهلو برپهلوی یکدیگر نباشد که اکثر کل پیدا کرده ضایع میشوند به‌بمرتبهٔ نازک‌است که اگرزمین‌وی نرم نباشد ازگرانی‌خود آزار یافته پایانش سیاه ونابود میشود و پرده روی وی‌را نیز پاك نسازند که آزار یافته بدرنگ میشود که گفته‌اند :

شعر

مبر اشک از رخسار زردم گرد کوی او
که به‌آزرده گرددچون‌شود بی‌پرده روی او

جالینوس‌حکیم گفته که‌اگر سگ‌مرده در بن درخت‌وی‌درخاك کنند ، بر وی کلان آید ودرخت وی‌را ازجای بجای‌دیگر بگردانند نیکوتر شود وبار بیشتر آورد واگر به را دربرگ درخت انجیر رسیده در گل گیرند دیر بماند وتباه نگردد واگر درمیان جو نهند دیر بماند اگر به را بجایند وآبش‌را فرو برند وثفلش بیرون آورند آنگاه شراب خورند دیرتر مست شوند .

امرود

امرود ـ سرد وخشک‌است، معده ودل را قوت‌دهد اما قولنج آرد، مصلح وی عسل یا زنجبیل پرورده است. جالینوس حکیم گوید که شکم به‌بندد. پس از طعام خورند وتشنگی نیز ببرد.

شعر

برصورت دل آمده امرود بگلشن   این میوه‌دل فیض دل اهل دلان است

یکدفعه نهال از پای جوش است که از عروق درخت گیرند ونوچه دوساله حاصل شده درحوت کاشته میشود. جالینوس حکیم گوید که چون پای‌جوش را کارند وسبز شود اولی آن بود که بموضع دیگر نقل کنند خوب‌روش میکند ویک‌دفعه دیگر تخم‌آن‌را چون بکارند بروید وچون محافظت نمایند دریک سال در یک ذرع بلندتر شود ولیکن تخم آنرا باید که سه‌روز درآب نموده درزمین معمور کارند والا نروید ودرخت امرود دراز عمرتر است از بعضی درختهای میوه‌دار و در زمین ریگ بوم خشک میشود و چون آنرا پیوند نمایند وهرساله انبار دهند ثمره خوب دهد وآب کمتر خواهد. باید که نهال آنرا درآخرماه کارند تا زود ببار درآید واگر در اول‌ماه کارند دیر ببار درآید وبتجربه چنین معلوم نموده‌اند و دفعه دیگر قلم است که در حوت کارند وافلاطون‌حکیم گوید که شاخه وی ازدرخت‌اصلی‌باشد ویدست شکنند بروجهی که بعضی از پوست درخت باآن شاخ جدا شود و چون بدین نوع کارند خوب سبز میشود ومناسب آن است که ازآن موضع نقل کرده به‌موضع دیگر ببرند .

سیب

سیب ـ سرد است. دل‌را قوت‌دهد، بلغمی مزاج‌را نشاید مصلح وی زنجبیل پرورده. جالینوس حکیم گوید هر که خواهد تا نوشته سفید برسیب سرخ پدید آید، سیب سرخ را در گل باید گرفت و آنچه خواهد نوشتن گشاد گذارد پس گوگرد دود باید کرد، آنچه گشاده باشد سفید گردد وآنچه اندر گل باشد سرخ بماند. اگر پیش از آنکه بردرخت رنگ گیرد موم براو گذارند یا چیزی مانند این، نوشتکی سفید بماند وباقی رنگ گیرد وآن نیکو بود وپاکیزه بردهد که سیب را دربرگ جوز پیچیده ودرگل گیرند هرچند خواهند نگاه دارند تباه نشود.

شعر

سیب شکرین طعم که آسیب مبیناد
خوشبوی ونکو چون ذقن سیم بران است

نهال آن برسه نوع حاصل شود **اول** پای‌جوش است که ازعروق درخت روید ودرحوت کارند اما باید که نوچه دو ساله باشد وریشه خوب داشته باشد که سبز شود. جالینوس حکیم گوید که پای جوش را هرجا کارند سبز میشود واولی آنستکه بموضع دیگر نقل کنند که خوب روش میکند **دوم** قلم است که درحوت کارند افلاطون حکیم گوید که شاخه وی از درخت اصل باشد وبدست شکنند و بروجهی که بعضی ازپوست درخت باآن شاخ جدا شود چون بدین طریق کارند خوب سبز شود مناسب آن باشد که ازاین موضع نقل کرده بموضع دیگر برند **سوم** بذر است که دو روز درآب نموده در زمین معمور کارند میروید وبعضی گویند که تخم وی ضعیف است ونروید، آن تصور باطلست میروید وچندنوبت کاشته شده وروئیده ونهال حاصل شده وآن تعلق به محافظت تمام دارد وچون نهال برسد در نسر کارند و در

آفتاب نکارند که کرم پیدا میکند وخشک میشود افلاطون‌حکیم گوید که اگر پیاز عنصل در بیخ درخت سیب کارند آن درخت از کرم محفوظ ماند.

واگرسرگین خوک درظرفی کنند واز ابراز بول‌آدمی کنند ویک‌شباروز بگذارند وبعدازآن در بیخ درخت سیب ریزید کرم درخت برطرف شود و اگر بیخ درخت ازخاك خالی کنند وعروق آنرا بدرد شراب بیالایند وبعد از آن آنرا از خاك بپوشند سیب آن درخت شیرین شود و اگر سرگین درازگوش که تر باشد در آب آغشته کنند ویک سبو ازآن‌دربیخ درخت ریزند ، هفت‌روز بدین دستور عمل کنند هرآفتی که‌درخت سیب‌را بود همه زایل شود. واگر بیخ درخت سیب یا شاخه‌های آن بزهرهٔ گاو آلوده کنند سیب آن درخت ازکرم محفوظ ماند و در بیخ درخت سیب نزدیک بروی زمین کرمی‌پیدا میشود که پوست‌درخت‌را میخورد ودرخت‌را خشک میکند آن موضع را سرگین گاو بیالایند ازآن کرم محفوظ ماند واگردرسال چهارنوبت بیخ درخت سیب را پر بول آدمی کنند چنانچه یک شبر نم بزمین فرو رود رنگ آن سیب سرخ شود .

آلوبالو

آلوبالو ـ سرد وتر است. صفرا تسکین دهد ومعده‌را سست کند. مصلح وی گل‌قنداست. جالینوس‌حکیم گوید سرد بود وشکم بگشاید وشهوت را کم کند.

شعر

از گلشن فردوس بود آلوی‌بالو

مطلوب به‌صفراو دوای دل‌وجان است

نهال وی بدستور امرود از پای جوش که عروق درخت است از نوچه دو ساله حاصل میشود ودرحوت کارند. جالینوس‌حکیم گوید که چون پای‌جوش کارند سبز شود مناسب چنان است که بموضع دیگر نقل کنند که خوب روش میکند اگر

خواهند بذر نیز میتوان نمود ونهال خوب میرسد اما بذر وی یکماه درآب بوده باشد وهرپنج روز آب وی تازه نموده باشند.

آلوبخارا

آلوبخارا ـ در کیفیت ومنفعت ومضرت ودفع ضرر ، حکم بآلوبالو دارد اما چون برناشتا میل نمایند تلیین میکند ودرسرطان میرسد وبسیار خوب میشود. نهال وی از پای جوش است که ازعروق درخت روید وهرجا کارند سبز شود اولی آنستکه بموضع دیگر نقل کنند که خوب در روش میشود، دراول قوس وحوت کارند واگر خواهند بذر نیز میتوان کرد وخوب میرسد وبذر وی یکماه درآب باشد وهرپنج روز آب وی تازه نموده باشند.

شعر

تعریف چه گویم من از آلوی بخارا
شهد است وشکر راحت دلسوختگان است

شربتی

شربتی ـ که بهلروه معروف است ، برنگ وطعم گیلاس وخوردتر از گیلاس است ، در کیفیت ومنفعت ومضرت و دفع مضرت حکم آلوبالو دارد اما چون برناشتا میل نمایند تلیین میکند. یک دفعه درسرطان ودفعه دیگر درسنبله میرسد وآنچه در سنبله میرسد ، بسیار خوب میشود و نهال آن از پای جوش است که از پای درخت روید اما هرجا کارند سبز شود بموضع دیگر نقل کنند ودرحوت کاشته میشود وبذر نیز میتوان نمود وبذر وی یکماه درآب باشد وهرپنج روز آب تازه نمایند.

شعر

آمد بچمن شربتی و فایده آورد
صد گونه فرح زوبدل غمزدگان است

مویول

مویول ـ از سرخ وسفید بصورت وطعم شربتی‌است ودرمنفعت ومضرت ودفع مضرت حکم آلوبالو را دارد ودرسنبله میرسد ونهال آن ازپای جوش است که از عروق درخت روید وهرجا کارند سبز شود ، بموضع دیگر نقل کنند ودرحوت کاشته میشود وبذر نیز میتوان نمود اما بذر وی یک ماه درآب باشد وهرپنج روز آب را تازه نمایند .

شعر

مویول به چمن آمده خوش طعم و ملون
هریک بصفا چون در ویاقوت عیان است

مرمنجان

مرمنجان ـ که‌درطاغنگان ملاردست ودربلوکات‌مذکوره شاه‌توت استرآبادی گویند ، بصورت ورنگ شاه‌توت‌است ، چون برنهار (ناشتا) میل‌نمایند تلیین میکند ودرسنبله میرسد نهال کارند وبذر نیز میتوان کاشت که بذر وی پنج‌روز درآب بوده باشد اما چون هرجا کارند پای‌جوش بسیار پیدا میکند ونهال وی بلند نمیشود .

شعر

مرمنجان بگلزار بود ثانی شه‌توت
خون‌جگرش چون‌دل عشاق روان‌است

سماق

سماق ـ سرد وخشک‌است وقابض ، اعصاب‌را بد است ، مصلح وی شیرین .

شعر

بهردل مجروح سماق‌آمده بیرون بسیارنکوباشد وبه‌ازد گران‌است

زرك

زرك ـ سرد وخشك است ، جگر ومعده را قوت دهد اعصاب‌را مضعف است مصلح وی شیرینی .

شعر

زرك آمده بهتر ز همه میوهٔ باغات
در فائده هردل خسته جگران است

نهال وی بدستور امرود ازپای جوش‌است که ازعروق درخت باشد و کاشتن آن بدستوریکه مذکور شد و درحوت کارند وبذر وی که پنج روز در آب باشد نیز میتوان کاشت ونهال وی خوب میشود وبعضی گویند که قلم نیز بگیرد و آن تعلق بمحافظت تمام دارد.

انجیر

انجیر ـ گرم وتر است، سنگ مثانه ببرد واحدات شپش کند(دفع وی بسیماب است) .

جالینوس‌حکیم گوید درد سینه وسرفه‌را ببرد وجگر وسپرز را سود دارد ، اما انجیر سفید بهتر بود ازسرخ وتر بهتر بود ازخشک وی وچون بسیار مداومت‌نمایند دندان را زیان دارد از سفید وسیاه وسرخ وزرد .

شعر

انجیر بهشتی کـه شده قوت دلها

مقبول از آن نزد همه جنتیان است

درخت انجیر دراز عمر باشد و زود مرتفع نگردد و کاشتن آن برسه نوع است و در موضعی که کارند باید که پناه باشد و سایه نبود و آفتاب برآن عمل داشته باشد و در کنار آب وزمین نمناك نباشد ، چـه بسیاری آب ونم درخت انجیر را زیان میدارد . **اول** پای جوش است که از عروق درخت حاصل میشود و نوچه دو ساله باشد ، نهال کاشته میشود . **دوم** قلمه آنستکه از سرشاخ پنجه‌دار در حوت مع‌پنجه‌ببرند و کارنـد . **سوم** بذر است کـه در حوت انجیر را دو شبانه‌روز در آب آغشته کنند وبعداز آن‌دوشبانه‌روز دیگر، آن‌را درآب میمالند وآب‌تازه میریزند پس‌تخم آنرا باسرگین گاو مخلوط سازند وآن‌را ازلوخ بشکل ریسمان چیزی‌بسازند واین تخم وسرگین گاو برآن بیالایند و نهر مستطیل در زمین بکنند که عمق آن یک شبر بود وآن ریسمان در آن نهر نهند و پرخاك کنند و همان لحظه آب دهند چون سبز شود همچنان بگذارند تابلندی آن سه ذراع شود . پس از آن‌موضع، آن را بموضع دیگر نقل کنند و چون بلندی آن سه‌ذراع شود بموضعی که خواهند آن را

نقل کنند وشاخ انجیر را خواهند که کارند سه روز اصل آن‌را درآب نمک گذاشته بعدازآن کارند واگر سرگین تازه گاو آلوده کنند وبعداز آن کارند بهتر بود و بعضی در اسفل نهال‌انجیر که درحفره بود دو بیضه یا سه بیضه نهند بار بسیار آورد واگر شاخ انجیر سرنگون کارند چنانچه فروع شاخ درحفره بود آن درخت بسیار بلند نشود و میوه آن بسیار بود اگر دو سه شاخ انجیر که هریک از درختی بود و لون آنها مختلف بیکدیگر ،به‌بندند ازلوخ دوشاخ‌را دریک حفره کارند وبیخ‌آن پرخاك وروث درآب کنند وآب‌دهند ، چون سبز شود ، فروع سبز شده‌را پهلوی‌هم آورند و محکم بربندند وبگذارند که تا بهم متصل شوند پس‌اگر خواهند همچنان بگذارند واگر خواهند آنرا در روی زمین برند و بموضع دیگر نقل کنند و چون آن درخت ببار آید انجیر آن برنگ‌های مختلف شود و اگر پیاز عنصل در بیخ درخت انجیر کارند آن درخت ومیوه آن از کرم سلامت مانـد وانجیر آن‌را شیره سفید نبود واگر بیخ درختان یا ازمیوه آن کرم پیدا شود، بیخ آن‌درخت‌را ازخاك خالی کنند چنانچه عروق‌آن ظاهر شود پس‌پرخاکستر کنند وروی آن پرخاك کنند ،آن کرم آخر شود واگر عروق درخت انجیر را بشاه‌توت آلوده کنند انجیر آن درخت ساقط نشود واگر سرگین کبوتر وفلفل و روغن کنجد هرسه برابر باهم بیامیزند وانجیررا که‌خام باشد بآن بیالایند زود پخته شود و اگر نمك را نرم بسایند و بیخ درخت انجیر شکافی کنند واین‌نمك‌درآن ریزند ، انجیر آن‌درخت زود پخته شود وساقط نشود وزراعت نمایند بدین‌نوع که‌لیف‌خرما راکه ازغمچی بافته‌باشند مناسب‌آن زمین‌را یکوجب مغاك نموده ازغمچی‌را دریك مغاك گذارند وبذر را بر وی ازغمچی بریزند وریگ برروی آن پاشیده آب دهند و چون سبز شود هرگاه دانند که نیك تشنه شده باشد آب دهند وچون یکساله شود ازغمچی را از زمین بیرون آورده هرجا خواهند نهال کنند وحقیقت لیف آن است که چون بذر ضعیف است وریشه خود را در زمین‌محکم نمیتواند نمود بواسطه آن برروی لیف بذر مینمایند ودرسالی که سرما بسیار است و

درخت وی نقصان یابد ، از روی خاك برند که چهار سال را در بار میآید و گذارند که درجوزا بعضی از شاخ وتنه وی سبز میشود وآنچه سبز نشود ببرند و سال دوم در بار میآید ومناسب آن است که هرساله درزمستان اگرتوانند درخت انجیر را خم نموده خار وخاشاك بربالای آن گذاشته خاك ریزند که از سرما ایمن باشد و دربهار که دغدغه سرما برطرف شده باشد برون آرند .

جوز

جوز - گرم وخشک است تریاق زهرهاست آنچه ازگزنده‌ها وغیرها بگزند، چون‌مغز جوز خورد، فائده‌تمام‌دارد اما دهان‌بجوشاند. مصلح وی ترشی یاآب کامه، جالینوس‌حکیم گوید چون جوز خورد بود آب پشت بیفزاید .

شعر

جوز آمده پرفایده و هست ز جمله

تریاق بهر زهر ودرآن دردضمان است

جوز دست مال ورسمی را از درخت اصلی ویا آنکه پیوندی باشد پانزده روز درآب نموده، در قوس بذر نمایند و در ثور آب‌دهند و درمحافظت آن سعی واهتمام نمایند که پنج سال را در بار میآید واگر کسی جوز را بهمان موضع بکارد که‌درخت درآنجاخواهد کشت‌تا هم‌آنجابروید وحاجت‌نبود که جای دیگربکارند وباز نقل کنند بهتر باشد ، چه‌درخت جوز را خاصیت آنستکه ریشه که بزرگترین‌باشد در زمین جا نموده خود را به‌نم میرساند پس‌دروقت نهال کندن وجای دیگر کاشتن خلاصۀ ریشۀ آن گسسته گردد وخلل‌پذیرد وهرجا کارند درسبزشدن آن دغدغه است جالینوس حکیم گوید که کاشتن نهال جوز در سردسیر باید وزمین خشک وچون خواهند جوز کارند جوز را پنج شبانه‌روز در شراب کهنه آغشته کنند یا در بول کودك نابالغ و بعداز آن کارند وچون ببار آید پوست جوز تنک بود ودروقت کاشتن ملاحظه کنند که‌سر جوز یعنی آن‌جانب که متصل بدرخت نیست بجانب بالا بود .

سنجد

سنجد ـ سرد وخشک است، طبع را قبض کند واعصاب را بد است ، مصلح وی فانید .

شعر

خوش رنگ ولطیف آمده سنجد سوی گلزار
آرایش هرمجلس و چون لعل بتان است

نهال آن اول قلم است که در حوت کارند اما باید که شاخه آن از درختی باشد که آن درخت اصلی بوده باشد وآب وانبار بسیار یافته باشد تاثمرهٔ خوب دهد افلاطون حکیم گوید که شاخ وی‌را از درخت اصلی بدست باید شکست بروجهی که بعضی از پوست درخت باآن شاخ جدا شود وآهن بدان نرسانند و چون براین وجه کارند خوب سبز میشود وبهترین آن باشد که آنرا ازآن‌موضع نقل کرده بموضع دیگر برند دوم پای‌جوش است که ازعروق درخت روید وهرجا کارند سبز شود اولی آن بود که بموضع دیگر نقل کنند سوم بذر است که در پانردهم دلو که ده روز درآب بوده باشد کارند و در حمل سبز میشود برقاعده محافظت نمایند و چون نهال برسد هرجا خواهند کارند .

عناب

عناب معتدل است ، خون صاف کند وسرفه‌را ببرد اما بدهضم است ، مصلح وی مویز است .

شعر

هردانه عناب که از شاخ نماید
رنگین ونکو چون لب یاقوت لبان است

نهال وی یکدفعه از پای‌جوش‌است که نوچه دوساله باشد ودفعه دیگر بذر است که یک‌ماه درآب باشد وهرپنج روز یک آب تازه نمایند وچون محافظت کنند نهال خوب حاصل میشود اما اکثر از دهاقین جهت آسانی نهال ازپای‌جوش نوچه دوساله در قوس کارند.

خرما

خرما ـ گرم بود ، خون‌را زیاده کند وشهوت‌را فزاید لیکن دندان‌را تباه کند.

شعر

خرما بچمن آمده چون شهد و چو شکر

درد‌فع‌مرضهاست که شاخش‌چوسنان‌است

آنچه بذر است در حمل بیست‌روز درآب نموده در حوت کارند و در زمستان بربالای آن خانه ساخته نمدپوش نمایند که ازسرما ضرر نیابد و پرکاوش دهند که بلند میشود وجالینوس حکیم میگوید که آنچه نهال ازعروق درخت است در هر موضع که کارند ملاحظه نمایند که ازسرما ضرر نیابد وبرقاعده محافظت نمایند. اما زمین وی شور باشد مقدار دوگز اززمین‌را حفر کنند وپرازخاك وارواث دواب کنند وقدری نمک درآن حفره ریزند پس دانه خرما دوشبانه‌روز درآب‌آغشته کنند بعدازآن هردانه را به‌طولانی بدو نصف کنند پس هردو نصف‌را در زیر خاك وروث پنهان کنند چنانچه باطن آن انصاف بجانب قعر آن حفره بود و سر باریک بجانب فوق وهر روز آن‌را آب دهند تاسبز شود وبعد از دوسال اگر خواهند آن را درهمان موضع بگذرانند واگرخواهند بموضع دیگر نقل کنند ودرخت خرمارا به‌نمک الفت تمام است هرسال یک نوبت پایان آن‌را از خاك خالی کنند وجزوی نمک در آن ریزند واگر بجای‌نمک دروی‌شراب کهنه‌ریزند خرماخوش‌طعم‌تر بود و گفته‌اند که‌بعضی اصناف نخل‌را بابعضی الفت است پس چون درجوار هم باشند بار بیشتر

آورند وچون درخت خرما که‌ماده باشد وبار نیاورد ، قدری ازشکوفه درخت‌مذکور برآن نهند بار آورد .

توت

توت ـ شیرین‌وی گرم وتر است، طبع‌را نرم‌دارد ومعده را بد است، مصلح‌وی ترشی ، ترش وی که شاه‌توت است سرد وخشك است ، دفع صفرا کند، دیر هضم شود ، مصلح وی شیرینی .

شعر

شه‌توت که تا آمده از روضهٔ رضوان
چون‌دیدهٔ‌عاشق همه‌خونابه چکان‌است

اما نهال شیرین، برسه نوع حاصل میشود: اول قلم است که ازدرخت اصلی باشد. دوم‌نهال‌است که ازعروق‌درخت‌روید. افلاطون‌حکیم گوید که‌چون‌درموضعی کارند وسبز شود، اولی‌آن‌بود که بموضع دیگر نقل کنند که خوب روش میکند ، سوم‌بذر است که زمین آنرا شدیار نموده انبار وریگ ریزند وکود پل نمایند وچون حوت شود بذر آن‌را دو روز درآب نموده بشویند که دانه دانه شود بعدازآن بریگ برهم نموده بذر نمایند وبرروی آن‌ریگ‌ریزند وآب دهند وچون درحوت بذر نشود، درجوزا از توت رسیده بشرح‌صدر بذر نمایند وچون یک ساله شود، چهار انگشت از روی خاك گذاشته تتمه را قلم نمایند ، که نوچه خوب پیدا سازد وچون نهال رسید هرجا خواهند کارند وتوت بیدانه پیوند نمایند که‌بغایت اعلاست، بمثابه شیرین و لطیف میشود که از آن دوشاب میپزند واز توتهای‌دیگر نیز که شیرین بود دوشاب توان‌پخت وشاه‌توت‌را اگر بذر نمایند نیز سبز میشود امادستور آنستکه پیوندنمایند. درپیوند کردن مذکور خواهد شد.

فستق

فستق ـ گرم وخشک است ، دماغ وجگررا نیکست، صفرا وی مزاج را بد است مصلح وی ترشی است .

شعر

بگشاد دهان پسته در این باغ بخنده

براهل جهان بین که چوسان خنده زنان است

آنچه بذر است ، دانه آنرا پنج روز درآب نموده درقوس کارند وفستق دهان بسته مناسب است وچون نهال وی برسد هرجا کارند یک آب دهند ودیگر آب ندهند که آب وی را زیان دارد واگر دهند بدستور برنیاورد وآب باران وبرف کفایتست و اگر درخت آن بار ندهد پیوند توان کردن تا ثمرهٔ نیکو دهد و آنچه نهال است که ازعروق درخت روید کاشته یک آب دهند ودیگر آب ندهند .

فندق

فندق ـ گرم وتر است ، دماغ وباه را نیک است، معده‌را بد است، مصلح وی گلاب .

شعر

فندق که دهان بست ونخندید چو پسته

فارغ زشکست آمد و در امن وامان است

محل کاشتن آن درقوس است، اما بذر وی‌را ده روز درآب نمایند وبعد ازآن یکدانه از آب بیرون آورده شکنند اگر نم بمغز وی نرسیده باشند گذارند وچون نم بمغز رسیده باشد ازآب بیرون آورده در نمد نم‌دار پیچیده و یک هفته درمیان انبار اسب گذارند که مغز وی نیش پیدا کرده پوست را شکافته بیرون میآید وبعداز آن

درزمین کارند که نیکوباشد وچون بروید دوساله‌شود ازآنجابر کنده‌هرجاخواهند کارند وازاطراف وجانب آن پای‌جوش بسیارمیشود، نوچه‌های دهساله‌وی‌را بر کنده‌هر کدام که ریشه‌دار بیرون آید بطریق نهال درحوت کارند و آنچه ریشه نداشته باشد بدستور تاك درهر قوچه چهار قلم میتوان کاشت وخوب سبز میشود ونیز بدستور گل نسترن که مذکور خواهد در زمین فرهنگ میتوان کشید اما ملاحظه تمام نمایند که پای جوش کهنه ازریشه‌داروقلم فرهنگ نمیگیرد واشجار آنرا آب و انبار بسیار بایدداد که ثمرهٔ آن نیکو وبزرگ باشد. جالینوس‌حکیم گوید اگر خواهی بار بیشتر آورد نزدیک آب یا نزدیک درخت سیب باید کاشت.

دولانه

دولانه ـ از زرد وسرخ و کیفیت ومضرت ودفع مضرت حکم سنجد دارد.

شعر

از بهر بهی آمده دولانه بگل‌زار
تابوی بهی‌یابد ازآن وصل کنان است

نهال آن یکدفعه از پای جوش دوساله است و دفعه دیگر قلم که از نوچه درخت باشد وبذرآن درمحلی که دولانه برسد با گوشت وی کاشته بواجبی خبردار باشند .

فلفل

فلفل ـ گرم و خشک است. درد اعصاب و بلغم را ببردچشم را تاریک کند مصلح وی ترشی.

شعر

هردانه فلفل که دراین باغ نموده
گویا که چوخال رخ زیباپسران است

درخت آن مانند درخت تاك است وباریکی آن بهمان دستورو اکثر درپای

درختهائی که بلندقد است کارند وآب وانبار دهند تابرآن درختها بالا رود وثمره آن مانند خوشه های انگور خورد باشد وسبز چون بآفتاب گذارند که خشک شود وسیاه گردد ودرخت فلفل درازعمر باشد واگر خواهند بذرآن را درحوت میتوان کاشت اما زمین آن ریگ بوم باید که زود روش کند و از دهاقین چنان استماع افتاد که درزمان حضرت خاقان مغفور سعید **شاهرخ بهادرخان** انارالله برهانه درباغچه **لکندی** از باغات سلطان کاشته بوده بطریقیکه مذکور شد مشاهده نموده‌اند.

مشک‌بید

مشک‌بید ـ معتدل است ، دل‌را قوت دهد ومحلل نفخ است.

شعر

مشگین شده بید و زده صدپنجه چو گربه
از پنجه ولی راحت بس خسته‌دلان است

از رسمی که بدم روباه وپنجه‌دار که پنجه گربه مشهور است، نهال‌آن قلم‌است، وقول‌جالینوس‌حکیم‌است که‌درحوت سرنگون کارند واگر سربالا کارند کرم‌دردرخت وی افتد وبتجربه نیز محقق شده اما هرجا مشگ بیدستان سازند پشت پل‌را سه‌ذرع وجوی‌را یک ذرع ونیم گذاشته قلم از هردو روی جوی کارند و اگر میسر شود قلم پنجه‌دار مناسب است که عرق آن پربوی وزیاده از رسمی حاصل میشود وهرساله پای‌قلم‌ها را بیل گردان نموده انبار دهند که‌نوچه های خوب‌پیدا سازد ومشگ‌بیدان خوش‌بوی مالیده میشود چون چهار سال گذرد درمحلیکه مشگ‌بید دهد قلمهای آن را از روی خاك بریده محافظت نمایند تا نوچه خوب رساند ومشگ‌بید خوب وبسیار دهد واگر گذارند که شاخه هایش کهنه شود ومشگ‌بید آن نیکو نمیشود وعرقی که ازآن گیرند خوشبوی نباشد واکثر میوه‌ها را که برآن پیوند نمایند خوشبوی ونازك وآبدار وخوش‌طعم ولطیف بود.

چنار

چنار ـ سرد بود ، پوست‌وی‌را باسر که بجوشند درد دندان ببرد .

شعر

در باغ چنار آمده از بهر مناجات
برداشته گردست دعا بهر همان است

درخت چنار درخت مبارك است وعظیم بزرگ‌میشود چنانچه مشاهده میشود نهال آنرا قلم کاشته محافظت نمایند اما قلم آن باید که یکساله یا دوساله زیادتر نباشد که سبز شود واگر زیاده باشد در گرفتن وسبز شدن آن دغدغه است و چون کرم در درخت افتد باآنکه ریگ درپای آن ریزند برطرف نمیشود قاعده آنستکه در تابستان که کرم ازمیان چوب پوست میآید از پی رفته بیرون آورند برطرف میشود و حضرت‌خاقانی، سلیمان‌مکانی، درباغ جهان‌آرای، باغبانان‌رابا ین نوع تعلیم‌فرموده‌اند واین قاعده ، خاصه طبع‌لطیف آنحضرت است واکثر از دهاقین که بدین نوع تجربه نموده‌اند برطرف شده وافلاطون‌حکیم گوید که اگر بیخ درخت‌را بزهره گاو بیالایند ازکرم وهمه آفت‌ها در امان شود اگر بیخ درخت را حفر کنند وآن را عروق آن را به‌سرگین کبوتر بیالایند همین منفعت حاصل آید واگر پیاز عنصل در بیخ درخت بنشانند هیچ آفت بآن درخت نرسد واگر درسرطان نگیرند و درظرف آب نهند وسر بپوشند و دو روز درآفتاب نهند وازاین آب بردرخت بپاشند از همه آفتها سالم ماند هرسال یکنوبت باین دستور عمل کنند ودرخت چنار درازعمر باشد چنانچه استماع افتاده ومشاهده نموده شد وسبب درازی‌عمر وثبات وی آنستکه بیخ وی محکم‌است وریشه آن خودرا بآب‌میرساند واکثر از درخت‌دار که بردرخت چنار تر پیوند نموده وملاحظه تمام کنند بگیرد وتر پیوند ، بدستور پیوند درخت تاك است وحقیقت آنکه تاك را چگونه پیوند نمایند درپیوند نمودن مذکور خواهدشد، جالینوس‌حکیم گوید

که تاك را بهیچ درخت پیوند نتوان نمود الا برچنار که میان ایشان مشابهتی تمام است، بحسب چوب وبرگ و کمی شاخ وچون تاك را بردرخت چنار نوچه که برابر ساق دست شده باشد ، اسکنه پیوند نمایند، انگور بسیار دهد وسودمند بود وتجربه کرده اند

سفیدار

سفیدار از **سرو وسفیدار** ترکستانی و عرعر سمرقندی که دیودار نیز گویند و رسمی سمرقندی و کنده‌دال، سرد وتر است .

شعر

با ساق سپید آمده در باغ سفیدار
بیچاره دل از دیدن او در طیرانست

نهال سرو وسفیدار ترکستانی که لطافت ونمایش خوب دارد وبهترین سفیدارهاست، قلم است ودرحوت کاشته میشود واما درتابستان، درهر پنج روز تمامی درختان سفیدار را آب دهند چنانچه آب از پایان اشجار گذران باشد واگر بدستور آب ندهند برگ اشجار روی بخزان آورده اکثر را کرم ضایع میکند ودر زمستان که یخ بند باشد پنج پیش ، آب پی درپی دهند که فایده تمام دارد ودرتابستان وزمستان هرچند آب دهند درخت آن خوب میشود و نقصان ندارد و اگر بر کنار جوی کارند بهتر خواهد بود اگرخواهند که درخت گل را بردرخت سفیدار پیوسته سازند در وقتی که نهال سفیدار فرمان‌بردار باشد سر او را خم سازند ، چنانکه پای‌جوش نوچه آنراچون کارند بگیرد وبذر آن را دو روز در آب نموده درشدیار که کرد پل نموده باشند در حوت کاشته ریگ برروی آن ریزند وهرگاه ساو نمایند آب داده انبار دهند وبواجبی خبردار باشند .

یاسمن

یاسمن ـ کبود وزرد وسفید، حار ویابس اند، مقوی دماغ باشند.

شعر

از آمدن یاسمن ونکهت زلفش
صد گونه پریشانی سیمین بدنان است

بذر مجموع را درآب نمایند واگر خشک کارندخوب سبز نمیشود. کبود، بذر آنرا دو روز درآب نموده در حوت کاشته بدستور ارغوان محافظت‌نمایند سفید.[۶] وزرد دارد. فاما جهت‌آسانی در حوت بعضی قلم وبعضی نهال پای جوش کارند ویاسمن سفید خوشبوی است وبرچفت میرود.

خطمی خطائی

ختمی خطائی، بعضی گرم و بعضی سرد. گفته‌اند باسر که بربهق طلا کردن نافع باشد.

شعر

در باغ چمن آسده خطمی خطائی
ختم‌است برو صورت ورشک‌پریان‌است

از سفید و کبود وسرخ بذر آنرا یک روز درآب نموده در حوت بدستور ارغوان کاشته هر گاه ساو نمایند، آب‌داده انبار دهند وبرقاعده محافظت نمایند.

شب‌بدوستان

شب‌بدوستان ـ شب دوست نیز گویند برنگ وصورت و نمایش هتماقه جانور مشابه است.

شعر

برصورت توماقه باز آمده شب دوست
هرلحظه بهر گوشه دلی صید کنان‌است

از اول شب تا سرآفتاب، بوی بسیار میدهد و چون آفتاب برآید بدستور بوی

میدهد، اما در سالی دو نوبت گل‌میدهد : اول در سرطان که گل آن اندك باز میشود دوم درسنبله که گل بسیار میدهد وخوشبوی وخوش‌رنگ‌است. نهال آنرا درقوس کاشته بذر آن را یکروز درآب نموده کارند و بدستور محافظت نمایند که برقاعده سبز میشود.

گلنار

گلنار ـ سرد وخشك است. شکم به‌بندد وبیخ دندان محکم کند وخون‌شکم باز دارد وقلم آنرا بدستور نار کارند.

شعر

بلبل بچمن سوخته از آتش گلنار
همرنگ اگر گشته بخاکستر ازآن‌است

عشق پیچان

عشق‌پیچان ـ باغی‌را لبلاب گویند. معتدل بود درحرارت ورطوبت، دردسر کهنه وقولنج را ببرد .

شعر

عشق پیچان بچمن بهر جوانان
پیوسته ازآن خرم وازغم نگران است

قاعده آنستکه درحوت شاخه آن‌را فرهنگ کشیده چون سال گرد شود شاخه مذکور را از بوته کلان نیم‌بر نموده گذارند که ریشه پیدا نماید وسال دوم ازآنجا کنده ودرحوت کارند.

سنبل استرابادی

سنبل‌استرابادی ـ که درخت آن بلند میشود. گل آن بطریق گل‌عشق پیچان

است اما بغایت خوش بوی ولطیف است ونهال آن در قوس کاشته میشود.

شعر

از جنت فردوس رسیده گل و سنبل
جمعیت دلهای همه زنده دلان است

گل‌سرخ‌وامثال‌آن - اما گل‌سرخ وغیره بعد نسرین، بارد ویابس‌اند ونسرین گرم وخشك است وجمله مقوی اعضای باطنی‌اند وکاشتن جمله بردو قسم است اول آنکه دانهٔ گلهارا یك روز درآب نموده در حوت در زمین معمور بذر نمایند و چون برسد هرجا خواهند کارند دوم آنکه نهال پای‌جوش‌را چون‌دوساله شود و در دلو کاشته آب دهند واگر خواهند قلم آن نیز میگیرد اما باید که زمین‌آن نرم باشد وهرساله ریگ بانبار آمیخته درپای آن ریزند که گل آن خوش‌رنگ وپربوی شود وبوته گل‌را آب بسیار نباید داد به‌تخصیص درمحلی که گل بار آورد

شعر

تا گل زده در باغ سرا پرده خوبی
درشام‌وسحر بلبل از او نعره کنان‌است

وگلها هریك بدستوریکه از عقب یکدیگر میرسد بشرح نوشته شده تامعلوم گردد والتفصیل هذا.

ملّه اول ثور.

شعر

از باغ جنان آمده است تا گل مله
صوفی‌زغمش بی‌دل‌وهم‌جامه‌دران‌است

گل پنج برگ

گل پنج برگ که بهشکی مشهور است اول ثور .

شعر

از جنت فردوس رسیده گل پنج برگ
خوشبوی ونکوچون رخ زیبا صنمان است

رعنا

رعنا ـ از زرد وسرخ اول ثور .

شعر

با خون دل وچهرهٔ زرد آمده رعنا
زان میکشد اینها که نه ازیکجهتانست

سرخ

سرخ ـ رسمی که گلاب گیرند دهم ثور .

سغر

چهره برافروخته در باغ گل سرخ
بلبل شده زو بیدل وفریاد کنان است

مأالورد

مأالورد ـ را بفارسی گلاب گویند نیکوترین آن تیز بوی که بهطعم تلخ بود و طبیعت آن سرد بود و گویند گرم بود واین قول جالینوس است وگویند سرد بود در اول ومعتدل بود در رطوبت وپیوسته مایل برطوبت بود . مقوی دماغ ومسکن صداع . گرم بود بوئیدن وطلا کردن وقوت دل و معده بدهد ولثه را سخت کند ودرد چشم

را ساکن کند وحرارت آن بنشاند ومقوی چشم بود وچون برسر ریزند خمار را تحلیل کند وصداع را ساکن گرداند وبسیار برموی ریختن موی را سفید گرداند. مصلح وی نبات.

ابرش

ابرش ـ از جنس گل سرخ که خالهای سفید دارد پانزدهم ثور.

شعر

از صنع الهی بچمن ، ابرش گل گون
زیبا ونکو چون رخ غنچه دهان است

صابونی

صابونی ـ که روغنی نیز گویند پانزدهم ثور.

شعر

آمد گل صابونی و در باغ رخ افروخت
زان روی نکو، منظر صاحب نظران است

آتشین ابرش

آتشین ابرش پانزدهم ثور.

شعر

تا آتشی ابرش از این باغ برآمد
صد گونه الم در دل سیمین زقنان است

زرد صدبرگ

زرد صد برگ بیست وپنجم ثور.

شعر

از باغ جنان‌آمده زينسان كه گل زرد
رشك رخ خوب همه گلنار وشان است

آتشی مشهدی

آتشی مشهدی ـ كه صدبرگ است بيستم ثور .

آتشی پنج‌برگ

آتشی پنج برگ بيست‌وپنجم ثور .

شعر

افروخت گل آتشين تا چهره زيبا
آتش بدل غمزده عالميان است

نسرين

نسرين ـ بيست‌وپنجم ثور .

شعر

نسرين كه بباغ آمده با طره مشگين
دل‌خون‌شده‌وسوخته گرمشك‌ازآن‌است

سرخ صد برگ

سرخ صد برگ ـ پانزدهم ثور .

شعر

باروی نكو آمده است تا گل صد برگ
صدداغ از او بردل گلچهره وشان است

بغدادی

بغدادی ـ که بسرخی اندك مایل است پانزدهم ثور .

شعر

آمد گل بغدادی و ازجمله نفعش
آسودگی چشم همه ، دردکشان است

مشگین

مشگین ـ که بهشش‌ماهه مشهوراست وگل‌آن بطریق گل نرگسی صدبرگ است اول جوزا .

شعر

درصحن چمن آمده‌است تاگل مشگین
بی‌تاب بود نرگس و بیمارازآن است

قازقان

قازقان ـ که گل‌آن کبود است ودرباغات بسیارکارند وپای‌جوش بسیارمیکند اول‌جوزا .

شعر

آمد بچمن تـا گل قازقان بلطافت
پیوسته بخوبان جهان جلوه‌کنان است

نسترن

نسترن ـ ازسفید که رسمی‌است وسرخ وبله که سابقاً درباغات میبوده وبرطرف شده ،رسیدن گل‌آن بیست‌وپنجم ثوراست .

شعر

تـا چند گـل نسترن آورد بـگلزار
فراش صبا هرطرفش مشک‌فشان است

و کیفیت نهال آن است که یک شاخه نوچه آن را در حوت بطریق فرهنگ زمین کشیده، چون سال گردشود شاخه مذکور رااز بوته نیم بر کرده، گذراند که ریشه پیدانمایدوسال دوم ازآنجا بر کنده هرجا خواهند کارندوهر گاه‌بوته گل جنگل و کهنه شود و گل بدستور ندهد در فرصتی که گل باتمام‌رسد ، از روی‌خاك ببرند اما نسترن را نیم‌ذرع گذاشته ببرند که نوچه پیدا نموده گل بدستور دهد و گل شش ماهه را اگر ببرند بیشتر آنستکه خشک میشود واگر خشک‌نشود بدستور بیشتر روش‌نمیکند وچون باتمام رسد مجموع را سیاه آب نمایند که اگر کرمی داشته باشد بمیرد بعد از آن بدستور آب دهند وسیاه‌آب ننمایند که ضایع میشود.

ریاحین

شعر

بسیار نـکو آمـده در بـاغ **ریاحین**
خوشبوی‌بنوعی که‌چمن همچوجنان‌است

بنفشه

بنفشه ـ که بعربی‌بنفسج گویند، بتمامی سرد وترند وسرفه را نافع باشند.

شعر

تا زلف سمن سای بتان دید بنفشه
افتاد زپا بیخود وقدش چوکمان است

کبود ، ازصدبرگ ورسمی وارغوان وسفید چون بذر نمایند سبز میشود لیکن

معهود آنستکه نهال کارند بدین قاعده که زمین آن را رانده، ریگ ریزند که بنفشه در زمین ریگ بوم خوب میشود ومحل نهال کاشتن آن یک دفعه از سنبله تا قوس است و دفعه دیگر از دلو تا حوت وبر دو نوع پل مینمایند بعضی لوله پل نموده برسر رنگ آب از هر دو روی وی چهار بوته از نهال در هر ذرعی کارند وسال دوم خاك سرپل را درپیش نهال کشند تا نهال در میانه پل جا گیرد وبعضی پل آن دو رجه مینمایند که سرپل آن هموار بوده چهار دانگ‌ونیم ذرع وتک جویه یکذرع و در پل آن سه قطار نهال کارند، چنان یک‌قطار درمیان و دو قطار درکنار باشد ودر طول فاصله ، میان نهالها بدستور عرض خواهد بود ودربعضی معقلی پل مینمایند و بدستور دو رجه نهال کارند وچون نهال کاشتن مجموع باتمام رسد بنوعی آب دهند که‌تمام پلها نم براندازد وهرجا که خشک ماند مقرراست که نهال سبز نخواهد و باید که درسایه درخت باشد واگر سایه درخت میسر نشود یک جویه آنرا کولش نموده تخم بستان افروز پاشند که سایه پیدا نماید وهرسال در سرطان وسنبله و ثور ساو نمایند و در حوت ریگ وانبار برروی آن پاشند یکدفعه در میزان و دفعه دیگر درحمل که گل باتمام‌رسیده باشد ودرهر سه روز آب‌دهند ودرآب وانباردادن تقصیر ننمایند ورسیدن گل‌آن آنچه نوچه است از میزان است تاحوت وآنچه ازکهنه است از دلو است تا حوت.

زرد

زرد ـ آنچه بذر نمایند زمین را لوله پل نمایند و از هردو جانب بر سر رنگ آب که بذر را یک روز درآب نموده باشند بطریق گشنیز سرپلی کارند وازآنجا برسم نهال هرجا خواهند برند و آنچه نهال است زمین آن را نیز لوله پل نموده در ذرع دو نهال کارند وانبار بسیار دهند که بوته وی بزرگ میشود وکاشتن بذر و نهال آن در حوت ورسیدن گل آن از ثور است تا جوزا .

گل زیبا

گل زیبا ـ از صد برگ ورسمی که شش برگ‌است، پیشتر ازهمه گلها میرسد.

شعر

در فصل بهاران که دمیده گل زیبا
رخسارچوزرساخته گوئی که خزان‌است

کاشتن پیاز آن بدستور نرگس است که مذکور خواهد شد ورسیدن آنچه رسمی است در سنبله وآنچه صدبرگست در دلو.

سورنجان

سورنجان ـ که بعضی سورنج گویند طبیعت‌وی گرم وخشک‌است. جهت‌مفاصل مغز وی را بگلاب ساویده طلا سازند نافع بود وگل وی بطریق گل زیباست و در حوت میرسد وکاشتن پیاز وی بدستورگل پیاز است و محافظت وی بهمان طریق .

شعر

سورنج بباغ آمده پیش از همه گلها
داده‌است نشانی که‌چمن بازجوان‌است

زعفران

زعفران ـ که بعربی جاوی گویند گرم وخشک‌است، دل‌را قوت دهد ومصلح عفونت بدن‌باشد، اما مضعف معده است، مصلح وی بادیان رومی. جالینوس‌حکیم دردسر وخواب آرد، ریشی که محکم شده‌باشد یا زخمی رسیده باشد نرم کند.

شعر

تا زعفران از گلشن فردوس رسیده
صد گونه از او فائده عشرتیان است

زمین‌آن‌را پل نموده بسر بیل کشه زنند وپیاز آن‌را درمیان یک‌وجب فاصله گذاشته بقرار جریب سه خروار آخر میزان کارند وآب دهند واگر زمین بسیار باشد ازعقب عوامل در کشه شدیار بشرح صدر فاصله گذاشته کارند. فاما پیاز را دانه دانه ساخته هردانه بیک پوست آورند واگر چنانچه مع پوست‌ها ویا آنکه بی‌پوست کارند پیاز ضایع میشود ودرسال اول انبار آن از خاک‌روبه کوچه است وسال دوم انبارگاو باخاک‌روبه کوچه مخلوط ساخته درمیان آن ریزند که اگر چنانچه این دو سال بتمام انبار گاو دهند پیازها سوخته ضایع میشود. دیگر هرسال‌درمیزان آب داده زمین آن چون زرد نم شود بسر ساوزنه کولش نموده خاروخاشاک که درمیان آن سبز شده باشد ساو نمایند وملاحظه نمایند که درمحل کولش نمودن پیاز بسر ساوزنه نقصان نیابد و بعد از آن آنچه توانند انبار گاو دهند که پیاز زعفران زور بسیار می‌طلبد وچون زور یابد زعفران خوب‌میدهد ومشهور است که انبار وی چنان میباید که اگر پنج من سنگ درمیان زعفران‌زار اندازند در میان انبار پنهان شود و بعد انبارگاو انبار دیگر ندهند که پیاز آن میسوزد وآب‌دهند وگذارند که چون

گل باتمام رسد آب دیگر دهند و بعضی گویند در سال دو آب‌میخورد درمیزان و عقرب وبعضی‌را سخن آن است که بعدازگل‌دادن اگر برف وباران‌نیز باشد تاحمل هر ده روز یک آب باید داد که پیاز آن بزرگ و سیرآب شود و چون برگ پیاز رسیده زرد شده‌باشد، دروند و نگذارند که خشک شود چون پیاز آن ضایع میشود دیگر آب ندهند تا میزان که گل پیدا میشود واگر چنانچه در تابستان آب دهند پیاز آن‌سوخته بتمام‌نابود میشود ، اما قول ثانی نزد دهاقین بصحت پیوسته واکثر بدین موجب عمل مینمایند ورسیدن گل آن در عقربست وقریب به‌بیست روزگل میدهد . طریق گل‌چیدنش آن است که صباح بیگاه که گل‌آن‌غنچه ، است سرغنچه‌را راست‌گرفته پایان‌رابتمام از سر پیاز بیرون آورند واگرسرغنچه‌را کج گیرند پایانش که‌سفیداست بیرون‌نمی‌آید وچون گل‌را شکافته ریشه زعفران‌را بیرون‌آورند پایانش سفید نمیباشد وبدین‌سبب زعفران خوب اعتبار نمی‌نمایند ودرفروختن نقصان‌میشود واگر چنانچه آفتاب‌برگل تابد ، نیز پایان وی بتمام آن‌سرپیاز بیرون نمی‌آید وچون پایان ریشه های زعفرانی سفید باشد آنرا زعفران جمندی گویند واعتبار تمام دارد وازیک‌من پیازکه پرزور باشد نیم‌من گل واز نیم من گل سه دانگ‌ونیم یک استار زعفران حاصل میشود وچون دوازده‌سال گذرد که پیاز آن در زمین بسیار شده باشد گل آن نیک باز نمیشود ودرجوزا برکنده نگاه دارند که چون محل شود کارند و درسال اول که بکارند گل‌اندک دهد ودرسال چهارم بدستورگل دهد وآفت وی از موش‌وخرگوش باشد . اما موش بیخ‌آنرا بخورد باید که خبردار باشند وچون واقف شوند که موش پیدا شد علاج کنند که‌اورا بیرون آورند والا بچه کند وبسیار شوند باندک‌زمانی همه‌را نابود سازند و آن بطریقی معلوم شود که بعضی را برگ بیقوت وزرد شود، دلیل بود که بیخ آن‌را موش‌خورده ودفع موش بآن نوع توان کرد که چون سوراخ موش ظاهر شد در پیش سوراخ آتش درکاه بدم آهنگری دمیده از هرسوراخ که دود بیرون آمد آنرا مضبوط سازند که تمام موشان بدود کشته شوند . خرگوش برگ آنرا که بعد ازگل بیرون آید میخورد واقف باشند که برگ پیاز را

که خرگوش خورد دیگر درآن زمین گل نمیدهد مگر آنکه درجای دیگر نقل نمایند واکثر دهاقین بدین نوع محافظت نموده‌اند تاازآن فایده حاصل شود .

نرگس

نرگس ـ معتدل بود ودرگرمی وخشکی سده ودماغ بگشاید .

شعر

تـا چشم گشاده بچمن نرگس رعنا
دیده بره آمدن سروقدان است

زمین آن را لوله پل نموده آب دهند وپیاز وی را درمیان یک‌وجب فاصله گذاشته برنم درمیزان وعقرب وقوس کارند چون باتمام‌رسدآب‌دهند ودیگر هرسال درمیزان آب‌داده چون در نم‌شود ساو نمایند وبعداز آن ریگ وانبار داده آب دیگر دهند که سبز شده گل بزرگ و خوشبوی دهد و اگر چنانچه در میزان باران شود اعتماد برآب باران ننمایند ، آب دهند که زمین خشک مغز است به نم باران سبز نمیشود چون آب ندهند پیاز آن ضایع میشود وبعد ازگل‌دادن تا حمل در هر ده روز یک آب دهند که پیاز آن بزرگ وسیراب میشود وچون پیاز آن درزمین بسیار شود ومحل تنگ کردن باشد درجوزا برکنده نگاه دارند که چون‌محل شود بکارند درسال اول کاشته شود بعضی گل نکند هرچند برگ بیرون آرد وبعضی گل کند و درسال دیگر پیاز رسیده بتمام گل‌دهد ونارسیده گل‌ندهد ودرتابستان مجموع پیازها آب نمیخورد ورسیدن گل آن از صدبرگ ورسمی از عقرب است تا دلو .

ایلچی‌سوسن

ایلچی‌سوسن ـ گرم وخشک است کلف که تاش‌را گویند ببرد .

شعر

برتخت چمن آمده چون ایلچی سوسن
از فصل بهار و گل نوروز نشان است

پیاز آن‌را درمیزان وعقرب وقوس درلوله پل کارند وپیاز آن چون در زمین بسیار شود ودرمحل تنک کردن باشد در جوزا بر کنند و نگاه دارند که محل شود کارند ودرمیزان، ریگ وانبار داده آب دهند و در دلو سبز میشود ورسیدن گل آن از پانزدهم دلو است تا پانزدهم حوت.

لاله

لاله - کوهی‌وباغی ودردرگوش‌و کاکلی‌وزرداقصی و کابلی اما لاله کوهی وباغی را که شقایق‌النعمان گویند گرم است شیره آن در چشم کشند حدقه را سیاه دارد واگر لاله‌را بکوبند وآبش در بینی طلا کنند خون بینی را باز دارد واگر آب بهی‌را در سر کشند درد شقیقه‌را باز دارد واگرلاله‌را بجوشانند وباروغن تازه برموی مالند موی سیاه گردد اگر آب‌لاله کوهی‌را درچشم کشند شب کوری‌را ببرد.

شعر

درصحن چمن آمده گر لاله سیرآب
آغشته بخون دل خونین کفنان است

کوهی

کوهی - از زرد وسرخ وسفید ونارنجی‌وباغی، ازیک‌رنگ رسمی و دو رنگ مشهدی که سرخ‌وسفید است وابلق نیز میگویند، پیاز آنرا درمیزان وعقرب‌وقوس در لوله پل کاشته چون در زمین بسیار شود ومحل تنک کردن باشد در جوزا نگاه دارند که چون وقت کاشتن شود کارند و در دلو ساو نموده ریگ و انبار داده آب دهند و در حوت سیر آب دهند که گل آن بالیده و خوب میشود ورسیدن گل‌آن از

کوهی وباغی در حمل است .

دردرگوش

دردرگوش ـ محل پیاز کاشتن آن درعقرب است اما درنسر کارند که گل آن خوب باز شود وآب ندهند که نم باران کفایت است ورسیدن گل آن درحمل است .

کاکلی

کاکلی ـ که تنه آن یک ذرع بلند میشود و درکرد بعضی شش گل که پیاز آن پرزور است وبعضی چهار گل سرنگون شود وگل آن از لاله باغی رنگین تر است وقبل از این دربلوکات می‌بود وحال برطرف شده وپیاز آن بدستور لاله کوهی وباغی است کاشته محافظت نمایند ودرحمل میرسد .

زرداقصی

زرداقصی ـ محل بذر نمودن آن درمیزان است و گلش درجوزا میرسد وغلاف بذر وی درغلاف نمیماند وضایع میشود .

کابلی

کابلی ـ که برگ نهالش بدستور شقایق است و نهالش بهمان دستور بلند میشود وگل آن دوازده رنگ است .

شعر

در باغ بانواع بود لاله کابل
گلشن شده زو جنت ومنظور شهان است

از سفید وسرخ وجگری وگل کز و قرمزی وپیازی وگل شفتالوی وگلنار و ارغوانی وگلگون وخشخاش و مله محل بذر نمودن آن درمیزان است وگل وی

با گل خشخاش میرسد وغلاف وبذرش چون دلمل باشد فراهم آورند که چون خشک گردد بذر وی درغلاف نمی‌ماند وضایع میشود .

سوسن

سوسن ـ گرم وخشک است، کلف که تاش را گویند ببرد و کبودش جهت کاغذ رنگ کردن بغایت خوب است .

شعر

باجمله زبانها که بود سوسن آزاد
لب بسته وخاموش به بینید چه سان است

کبود

کبود ـ ااز خنجری ورسمی وصحرائی، سفید ولیموئی، بذرآن در دلو ونهال آن در حوت کاشته میشود ورسیدن خنجری کبود آخر ثور ورسمی کبود وصحرائی وسفید درحمل ولیموئی آخر ثور است .

سپهری

سپهری ـ بذر آن را درحوت کارند ونهالش نیم ذرع بلند میشود .

شعر

درصحن چمن بین گل زیبای سپهری
درنور وصفا چون مه وخورشید جهان است

وبرگش به برگ کنب هندوستانی مانند است ورنگ گلش نزدیک است بگل انار وپنج برگ است وپایان هربرگ ازگلش، از اندرون سفید است و درمیان پنج برگ، گل باریک نیز دارد وخالی از لطافتی نیست و در جوزا میرسد .

شقایق

شقایق ـ درکیفیت ومنفعت حکم لاله دارد .

شعر

خوش رنگ اگر آمده در باغ شقایق
آلوده بخون دل عاشق صفتان است

رسمی که گل آن از صباح تا چاشت گاه است و دوطبقه که به‌تبریزی مشهور است، گل آن سه روز می‌ایستد ، زمین آن را پل نموده ، هرساله درمیزان وعقرب بذر بذر نمایند وریگ برروی آن پاشیده آب دهند و رسیدن رسمی آخر حمل و دو طبقه آخر ثور است.

همیشه‌بهار

همیشه‌بهار ـ سرد وخشک است ، طلا کردن بدو صفرا را تسکین دهد.

شعر

آن گل که همیشه بودش فصل بهاران
زو باغ مطلا شده ،فارغ زخزان است

زرد ازصدبرگ، صدقه سیاه ورسمی‌وسفید که بابونه نیز گویند و کبود، بذر آن را یک روز درآب نمایند در حوت کاشته چون سبز شود بطریق نهال در ثور هرجا کارند وبرقاعده محافظت نمایند ودرمیزان نهال وی‌را که بزرگ شده از روی پنجه بریده آب دهند که برقاعده سبز شده، گل خوب دهد و از روی خاك نبرند که اکثر سبز نمیشود.

خشخاش

خشخاش ـ سرد وخشک‌است، سرفه وخون برانداختن را نیک‌است، شش را بد است. مصلح وی مصطکی .

شعر

گر رنگ‌برنگ‌آمده‌خشخاش ز ایزد
این هاعجبی‌نیست‌اگررنگ‌درآن‌است

از فراهی که برگش سرخ وسفید است وهریوه از لعلی وسرخ وسفید وخطائی ملون از صد برگ و شش برگ و چهار برگ کنگره‌دار وساده گلناری، از صدبرگ کنگره‌دار وساده وچهار برگ کنگره‌دار وساده وشش برگ ساده گلگون، ازصدبرگ کنگره‌دار وساده، سفید ازصدبرگ‌وچهاربرگ کنگره‌دار،زمین‌آن‌راپل نموده‌اول‌سنبله بقرار جریب ده‌استار بذر نمایند و ریگ برروی آن پاشیده آب دهند و هرگاه ساو نمایند انبار بسیار داده آب دهند که خشخاش زور بسیار میطلبد و چون زور یابد نهال وی بلند شده، گلهای خوش‌رنگ بزرگ‌میدهد ودانه وی خوب‌میاید ورسیدن گل‌آن در ثور ودانه آن در جوزاست واگرخواهند افیون گیرند چون غوزه وی‌دلمل شود واثر خوش‌آبی آن ظاهر باشد ودرنماز پیشین بپاکی سه خط یا چهار خط نازک برغوزه وی کشیده، گذارند وملاحظه نمایند که ضرر بپردهٔ تخم نرسد که تخم نابود میشود وبعداز آن در صباح روز دوم بسرکارد کند ، ازهرخط افیون‌را برداشته جمع نمایند و درسایه خشک سازند ودرآفتاب نگذارند که بی‌زور میشود و چون برقاعده ملاحظه نمایند ازیک جریب، دانه وی صد من وافیون ده‌استار حاصل میشود.

زنبق

زنبق ـ گرم است ودرخشکی معتدل ودماغ را فایده دهد.

شعر

زنبق که بباغ آمده بانکهت زیبا
مشک‌آمده زوبیدل واو ازحیرتیان‌است

از رسمی و نارنجی، پیاز آن‌را درمیزان وعقرب وقوس کاشته، بدستور نرگس محافظت نمایند و کاشتن زنبق و سوسن لیموئی نزدیک یکدیگر مناسب است، سبز شدن زنبق رسمی درمیزان است که آب‌میدهند ونره کشیدن‌وی دراول ثور ورسیدن گل وی ونارنجی اول جوزاست.

چمن‌افروز

چمن‌افروز ـ کاشتن آن بدستور بوستان افروز است که مذکور خواهد شد و رسیدن آن از جوزاست تاآخر سرطان .

شعر

بهتر نبود چون چمن‌افروز بگلشن
براهل‌دلان، این همه‌زان نازکنان‌است

نیلوفر

نیلوفر ـ سرد وتر است، خواب‌آورد، باد را مضر است، مصلح وی گلقند.

شعر

از عمرکم خویش ، شده نیلوفر آگاه
زان جامه کبود آمده، کز ماتمیان‌است

از سفید و رسمی ، بذرآن را یک‌روز درآب نموده در حمل کارند و چون سبز شود برچفت میرود بواجبی خبردار باشند ورسیدن‌آن در جوزاست وگل‌آن‌ازصبح تا چاشتگاه است.

گل قرنفل

شعر

بهتر نبود چون گل زیبای قرنفل
منظور بنزد همه ، از بی بدلان است

از صدبرگ ورسمی که سفید وجگری ولعلی است ونهال آنرا درحمل کاشته برقاعده محافظت نمایند ورسیدن آن در جوزاست وبودن وی تا تیرماه .

گل خطمی

گل خطمی ـ خیرو که در کتب طبی خیری نویسند، بعضی گرم وبعضی سرد گفته‌اند، باسرگین بر بهق‌طلا کردن نافع باشد واگر آبش درسر کنند درد شقیقه را باز دارد.

شعر

در باغ بده نوع بود خطمی خیرو
صدزینت ازاو درچمن‌وحسن‌جهان‌است

الوانش بدین موجب است از رسمی وصد برگ سرخ وجگری ولعلی وگل شفتالو وگل کاسنی ونخودی ولیموئی وزرد و سفید ومله، بذر آن‌را یک روز درآب نموده وتیرماهی، میزان‌وعقرب وبهاری درحمل کارند ورسیدن گل‌آن ازجوزا تاآخر سال است وهرسال چون گل دهد از روی خاك دروند که نوچه پیدا سازد و گل خوب دهد.

لاله خطائی

هرحسن لطافت که بود در همه گلها
درلاله‌خطائی‌است که مجموعهٔ‌آن‌است

زمین آن‌را یکدفعه در ثور که بگاه میرسد وبرگ وی اما در تموز بد رنگ میشود ودفعه دیگر در اول سرطان که در آخر سال میرسد وخوش رنگ میشود پل نموده بذر نمایند و ریگ برروی آن ریخته آب دهند وهرگاه ساو نمایند انبار داده آب دهند ونهال آن‌را بدستور بوستان افروز هرجا کارند بگیرد و رسیدن وی بهاری درسرطان وتیرماهی میزان است.

لاله گلگون

لاله گلگون ـ رومی که باسترآبادی مشهور است بدستور لاله خطائی کاشته

محافظت نمایند وبرگهایش در تیرماه خط های سفید وزرد پیدا میکند وبسیار خوش نماست .

شعر

چون لاله روسی بچمن آمده گلگون
گرلاله خطائی شده، رخ زرد،ازآن است

بوستان‌افروز

بوستان‌افروز ـ سرد وخشک‌است ، حرارت معده وجگر را ساکن کند ومعده و روده پاک‌سازد وادرار بول کند .

شعر

چون تاج خروس آمده از جنت فردوس
پیوسته بخون دل صاحب‌نظران است

از**خوله** وتاج‌خروس ودم‌روباه زمین‌آن‌را پل کرده یکدفعه در ثور بذر نمایند وکلان بگاه میرسد ، اما گل‌آن در تموز بدرنگ میشود، دفعه دیگر در اول سرطان بذر نمایند که گل وی بیگاه میرسد اما خوش‌رنگ ولطیف میماند تاآخر سال وبعداز آن ریگ برروی بذر ریخته آب دهند ونهال آن چون برسد درهرجا کارند زمین‌آن‌را یکذرع مغاك نموده که خون گوسفند و انبار بسیار بریزند و خوب روش میکند و تخمیناً پنج‌ذرع بلند میشود چنانچه درچهارباغ آن‌عالیجناب ملاحظه نموده ورسیدن وی بهاری ، درسرطان. تیرماهی ، میزان‌است.

سنبل سمرقندی

شعر

از سنبل زیبا و از آن نکهت زلفش
آتش بدل جملهٔ خورشید وشان است

گل آن بزردی مایل است و برگش باریک‌تر ازموی ، مشگین‌مانند وخوشبوی است وپیاز آن برابر جوزهندی میشود وچون از پیاز آن قدری برآتش گذارند بوی خوب میدهد ودربهار که پیازش تازه باشد کوفته در داش گلاب کشی گذارند از وی عرقی حاصل میشود که بوی وی بمشک برابری میکند ودرسمرقند بطریق گلاب درشیشه کرده محافظت مینمایند پیاز وی را درعقرب درکردپل کاشته بدستور لاله کوهی محافظت نمایند.

شب‌بوی

شعر

تا از چمن خلد رسیده گل شب‌بوی

آباد از او صحن چمن روز وشبان است

گل وی نیلگون است و در روز اندك بوی دارد اما در شب‌بوی وی بسیار است، هرساله بذر وی‌را درحوت کاشته برقاعده محافظت مینمایند.

سمن

سمن ـ از مله و سفید وسرخ که خوش‌بوی است و گل سه‌برگه را گویند و کاشتن وبذر ونهال آن بشرح مذکور شده .

شعر

بازلف پریشان که سمن در چمن آمد

جمعیت دلهای همه هجرتیان است

نافرمان

بذر آن را درمیزان وعقرب کارند و رسیدن آن در ثور است از رسمی وزرد و سفید وگلگون ومله .

شعر

نافرمان است آن گل وفرمانبر کس نیست
زان‌روی برون‌ازپس‌سر کرده زبان‌است

نارخندان

نارخندان ـ سرد وخشک‌است ، ادرار بول کند ودفع سوزش‌مثانه واگر هفت دانه‌حب وی ، زن فرو برد منع حمل کند .

شعر

برجفت که نارآمده خندان ودلاویز
چون‌غنچه بگلهای‌چمن خنده‌زنان‌است

درحوت پانزده روز بذر آن‌را درآب کرده وهرپنج روز آب وی تازه سازند که ضایع نشود و درحمل کارند وچون سبز شود برچفت میرود بواجبی خبردار باشند و رسیدن آن از سرطان است تا اسد که رنگین میشود وبقائی ندارد .

خیروجه

خیروجه ـ که سوسنی رنگ است ودر**فوشنج** بسیار میباشد و در بعضی مواضع بلوکات مذکور نیز پیدا میشود ونهال وگل وی مشابه است بختمی خیرو اماگل ونهال وی خوردتر است از ختمی ، نهال ویرا دراول حوت وبذر وی‌را که یک روز درآب نموده باشند و درآخر حوت کاشته بواجبی خبردار باشند .

شعر

خیروجه که آمد بچمن بارخ زیبا
ختمی‌است ازاو بیدل‌وزان رنگ‌رزان‌است

گل روغن کاه

گل روغن کاه ـ که درکتب غافت‌نویسند وبعضی‌ازمردم گل خله گویند، گرم

وخشک‌است بذر آنرا درحوت کاشته برقاعده محافظت‌نمایند ورسیدن‌آن درثوراست.

گل کاسنی

گل کاسنی - سرد وخشک است.

شعر

از فایده ونفع گل کاسنی در دهر
آسودگی خاطر بیمار تنان است

نهال آن در حوت کارند وبواجبی محافظت نمایند.

گل گاوزبان

گل گاوزبان - گرم وتر بود، قلاع کودکان که‌جوشش‌دهان گویندزایل کند ومقوی دل بود، بدستور کاسنی کاشته محافظت نمایند.

از بهر دل سوخته عاشق بیمار
درصحن چمن بین که گل گاوزبان است

بنفشه کوهی

بنفشه کوهی - سرد وتر است، سرفه‌را ببرد ومثانه‌را نفع رساند، نهال‌وی نیم ذرع بلند میشود و گل آن ارغوانی وخوشبوی است. در حوت در لوله پل کاشته ریگ وانبار داده آب دهند بواجبی خبردار باشند ودرهرسه روز آب دهند.

کبودگل

کبود گل - در حوت بذر نمایند وبرقاعده محافظت نمایند.

بسیار نکو آمده در باغ کبود گل
بیمار از او خنجری تیز زبان است

گل نوروزی

گل نوروزی - که زرد است وبلند نمیشود وخوردتر از لاله است نهال آن را

در حوت کارند وبواجبی محافظت نمایند .

شعر

آمد گل نوروزی و در باغ خبر داد   ازلاله که ازخون دلی کوه کنان است

گل النگ

گل النگ ـ که برگ آن بدستور گل بنفشه است اما گل آن بعضی سرخ وبعضی زرد است، نهال آن‌را در حوت کاشته محافظت نمایند .

آمد گل زیبای النگ از چمن خلد   زیبااست ازاو هرچمن ورشک خزان است

عشق پیچان لب جوئی

عشق پیچان لب جوئی ـ که به کژدمه مشهور است، اصل آن کبود ومیانه آن زرد ونهال بدستور عشق پیچان است، اما بردرخت نمی‌پیچد ورسیدن گل آن پانزدهم جوزاست .

ازگلشن فردوس گل کژدمه خوش رنگ
آمد بچمن اینهمه زان عشوه کنان است

روضهٔ هفتم

در بیان اشجار و تاك پیوند نمودن و محافظت بیوت‌النحل و تخمین حاصل بعضی‌از خضرویات وغیر، ومحافظت گل پیش‌رس وبادرنگ پیش‌رس وسامان‌نمودن گلاب وعرق بیدمشک وگلقند از قندوشکر وعرق پودنه وروغن گل وشیرهٔ کشمش وشیرهٔ ترنجبین وشیرهٔ شکر ودوشاب کاوشک وآفتابی‌ومربیات ازغوره وبهی‌وشاه‌توت ولیجار وحلوا ازماقوت ومغزی وغیره وسرکه‌انداختن وسرکه‌آلات ساختن وآب‌غوره گرفتن وفله وپنیر ساختن وفیلچه حاصل نمودن.

پیوند نمودن‌اشجاروتاک

شعر

وصل ده شاخ بدایع توئی　　　صانع این جمله صنایع توئی

پیوند اشجار مثمره وغیر مثمره

چنان بتجربه معلوم شده که فواید پیوند نمودن اشجار بسیار است و باید دانستکه پیوند نمودن بانواع است وکدام طریق ، بهتر ولایق‌تر است وهرنوعی را چه خاصیت وهردرختی کدام نوع پیوند مناسب‌است وهردرخت ونهال‌را درکدام موسم پیوند میتوان کرد و هر پیوندی را چگونه باید کردن و هر درختی را بکدام درخت پیوند میتوان نمود که اگر ازقواعد آن صاحب وقوف نباشند وهر درختی را بردرختی پیوند نمایند که‌پیوند نباید نمود ، یقین‌است سبز نخواهد شد ومعلوم است که‌ثمره آن چه‌خواهد بود وپیوند کردن اشجار جهت لطافت میوه است وآن بر دو وجه است .

وجه اول ـ آنکه پیوند درختی که هم‌جنس او پیوند کنند هم‌چون زردآلو برزردآلو وعلی‌هذاالقیاس .

وجه دوم ـ آن که برگ درختی برجنس درخت دیگر پیوند کنند مانند آن که برگ زردالو بردرخت بادام وآنچه حقیر از خدام عالی‌جاه نقابت پناه استماع نمود وشمهٔ درحیز تقریر آورده تاعاقلان وکاملان‌را ازآن بهره تمام‌باشد ودهقانان وباغبانان‌را حقیقت آن معلوم گشته بجدتمام درآن کار که عموم‌را نافع بود بکوشند وفوائد آن برده نوع است :

نوع اول ـ آن که چون میوه درختی بی‌طعم بود وخواهند که خوش‌طعم و خوب گردد از درختی که میوه آن خوب باشد برآن درخت پیوند نمایند تا لطیف گردد .

نوع دوم ـ آنکه درختی که برکم آورد و از درختی که برآور باشد ومیوه آن اعلی بود بدان پیوند کنند که بارآور ولطیف گردد.

نوع سوم ـ چون درختی را که ثمرهٔ آن خرد باشد وخواهند که ثمرهٔ آن بزرگ شود از درختی که ثمره آن بزرگ بود پیوند کنند که میوه آن بالیده و خوب شود .

نوع چهارم ـ آنکه اگر خواهند که رنگ میوه مبدل گردد چنانچه انگور و توت سیاه را خواهند که سفید گردد یا آنکه سفید را سیاه سازند برگ درختی که‌سیاه باشد برسفید پیوند کنند تا سیاه شود وعلی‌العکس .

نوع پنجم ـ آنکه خواهند جهت تفرج وتعجب بریک درخت انواع میوه‌ها باشد، برهرشاخی نوعی دیگر پیوند نمایند.

نوع ششم ـ اگر خواهند که درختی پیش‌رس یا پس‌رس شود و از جنس خلاف آن پیوند نمایند.

نوع هفتم ـ اگر درختی آب‌طلب باشد مثل بهی و در زمینی‌باشد که کم‌آب بوده برگ درختی را برآن پیوند نمایند که آب کم‌طلبد مثل امرود یا عکس آن.

نوع هشتم ـ آنکه اگر خواهند که درختی کوتاه‌عمرباشد مثل زردآلو، درازعمر

گردد آنرا بردرخت دراز عمر پیوند نمایند مثل فستق وغیر که سالها بر میدهد.

نوع نهم - آنکه بعضی درختها باشد که غرض وفایده از آن درخت برگ بود نه ثمره مانند درخت توت جهت ابریشم که چون ثمره‌آن بسیار باشد وبرگ آن کمتر بود از درختی که ثمره کمتر دهد پیوند کنند تاثمره‌آن کم‌شود وبرگ آن بهتر گردد یا برعکس.

نوع دهم - آنستکه چون‌خواهند که‌ثمر هلو بی‌هسته باشد مثلاآن‌را بدرخت بیدمشک پیوند کنند بیدانه گردد.

باید دانست که‌اگر پیوند از موضع دور آورند وچندروز، درمیان‌شود، طریق آوردن آن است که برگ پیوند را بازکرده درمحلی که‌هوا گرم نباشد در کوزهٔ آب نارسیده، کنند وسر کوزه‌را مضبوط سازند وزمان زمان آب بر کوزه میپاشیده باشند، تابدان موضع رسد و چون بیرون آورند فی‌الحال پیوند نمایند. غرض باید که‌باغبان در باغ درخت بی‌پیوند نگذارد که فایده بیش ازآن است که تصور توان کرد.

شعر

شاخ بی‌برا گرهمه‌طوبی‌است   به بریدش بـه میوه پیوندید

واکثر از دهاقین که ازعلم پیوند باخبرند، چنان گفته‌اند که دانه بردانه میگیرد وتخم برتخم وقیاس که کرده‌اند دورنیست، اما نه‌چنین است از جهت‌آنکه مجربست که بید ثمره ندارد باشفتالو پیوند میکنند وثمره نیکو بدهد وغرابتی ندارد بید آب‌بسیار میکشد ودرخت شفتالو بآب بسیار احتیاج دارد وآب‌دار وخوب میشود وگویند اکثر آنستکه دانه ندارد واگر دارد از هم شکافته میشود ومناسب پیوند آنست که چوب محکم برچوب محکم پیونـد نمایند وعلی‌العکس و پیوند نمودن برچهار قسم است:

قسم‌اول - برگ‌پیوند است که در دوفصل پیوند میشود در جوزا وآخر میزان اما اگر قبل ازجوزا پیوند نمایند درگرفتن وروش‌آن دغدغه است وآنچه سبز شود

کم بار خواهد بود آنچه در جوزاست بدین موجب است .

توت

توت ـ از بدانه و خلنج محل پیوند آن دهم جوزاست قاعده آنستکه نوچه بهاری که بهارخانه است از جانب آفتاب که پوست آن پخته شده باشد برداشته از موضعی اگر خواهند که بموضعی دیگر برند در روی مالی که نم داشته پیچیده برند وپیوند را ازمیان نوچه مذکور از هر پنک که رسیده باشد برداشته ملاحظه نمایند که‌دل وی بتمام از روی چوب برداشته شود وهرپنک که دل آن برنوچه بماند اعتبار ندارد وباید که پنک را از سر نوچه که برقاعده رسیده و پایان نوچه که تازه نیست، برندارند که‌بدگیر است واگر چنانچه پیوند نمایند وسبز شودآن‌درخت کم‌بار خواهد بود وبتجربه دهاقین چنین معلوم نموده‌اند وپنک اصلی را برنهال رسیده ویا برشاخ درختی پیوند نمایند که نازك بوده باشد واگر درخت را بلند پیوند نمایند زود در بارآید ولیکن هرچند پیوند بزمین نزدیک‌تر باشد مناسب است جهت آنکه درخت آن بار بسیار آورد وپنجه‌دار شود بدین طریق که بسرکارد برشاخه درخت ویا نهال‌رسیده دو الف بجانب شمال کشیده ملاحظه نمایند که سرکارد بچوب نرسد وآنکه الف بجانب شمال می‌کشند ، بواسطه آن است که‌درمحل تندی باد شمال نوچه پنک که نازك است شکسته نشود وبرهرجانب دیگر از نهال یا شاخه درخت که پیوند نمایند از تندی باد شمال می‌شکند وبعداز آن‌چون دو الف بجانب شمال کشند چوب را خم نموده وبناخن‌جای پنک ترتیب نموده ودرهر الف دو پنک در پوست‌چوب درآورده پنک بالارا بجانب‌بالا وپنک پائین را بجانب پایان میل‌دهند چنانچه اززخم‌کارد گذشته جهت‌خود جای‌پیداسازد وطاسمهٔ توت یا بید که باریک باشد برروی هرالف پیچیده سرشاخ را از محلی که پیوند نموده‌اند یکوجب گذاشته شکنند که زور به‌پیوند نمایند واصلا نبرند که نهال آب‌ریشه بسرشاخ دواند وپیوند زود سبز شود واگر ببرند ازهمان‌بریده خشکی پیدا کرده وپیوند نقصان‌یابد ، چون

آب نهال از وی گذران نباشد وآنکه هرنهال‌وشاخه درخت دوپیوند مینمایند وچهار پنک دارد بدان مصلحت است که البته یک پنک پیوند خواهد گرفت ونهال نابود نخواهدشد وازچوب پیوند خبردار باشند که پیوند بعضی پانزده روز، که کم‌زوراست وبعضی بیست روز که پرزور است سبز میشود و از محل دیگر سبز نشود که نوچه پنک از زور وروش خود میماند چون پیوند سبز شود وپنک نمودار باشد پوست را از روی آن چوب باز نمایند و چون نوچه پنک یک وجب بلند شود به‌پوست توت یا لته به‌بندند که‌مبادا در تندباد شکند وچون حمل شود شکسته سرشاخ را ازروی پیوند برند که به‌پیوند متصل‌شود ودرتیرماه نیز برند که پیوند درسرما نقصان یابد.

شاه‌توت

که‌از دانه‌دار وبیدانه ، قاعده آن‌است که درخت **وی** را در روی‌خاک پیوند نمایند که‌اگر چنانچه بلند پیوند نمایند لوك **پیدا** میسازد وبد نماست **واگرخواهند** که لوك درخت ظاهر نباشد نهال آنرا پیوند نموده فرهنگ کشند **وفرهنگ** را از جائی بجائی نقل ننمایند که درخت **آن** کم‌بار میشود **ومحل** پیوند دهم جوزاست.

زردآلو

که انواعش بدین موجب است :

احمدی که به‌**نوك کلاغ** مشهور است.

غوره شیرین و **پیش‌رس** از **دانه‌تلخ** و **شیرین** وسفیدچه واز دانه تلخ وشیرین

فراهی.

بایزیدی .

حلوئی .

ابرش .

نارنجی .

کاهی .

مالابی .

سفیدجه .

بلبلی .

انجیرك .

خیارك که بشلیل نزدیک است.

ابلق جامی که **فرخی** نیز گویند.

سبزبخت .

فارسی .

مهرنگار .

گلگون .

چکابی .

شغالی .

عروسك .

روغنی .

تنکل .

شمس آربی .

حسینی .

بادامی .

جهان آرائی .

حاکمی .

الوابی .

محل پیوند مجموع پانزدهم جوزاست و بشرحی که در توت پیوند کردن مذکور شد پیوند نمایند وچون زردآلوی پیوندی را بازردآلوی پیوندی وصل نمایند میوه آن خوش‌طعم وبزرگ میشود واگر درخت زردآلو را بادرخت آلوی‌سیاه پیوند کنند بارآورد آنرا **تنکل** گویند اما باید که‌نهال زردآلوی پیوندی‌را ازموضعی‌بموضعی نقل ننمایند که اکثر بدگیر است واگر سبز شود روش نمیکند .

شلیل

از ابرش وسفید وزرد وسرخ وشفتالنگ از سفید کرد که خوب است وسرخ و سبز که‌خوش‌طعم نیست برشفتالو وزردآلو پیوند نمایند وطریق پیوند نمودن شفتالو آنستکه نهال وی‌را هرجا خواهند کاشت بدستور جویهٔ تاك یك ذرع مغاك نموده کارند وسال دوم در تک زمین پیوند نمایند وچون پیوند از زمین نیم‌ذرع بلندشود جویه‌را مسطح نموده پل به‌بندند وغرض و مدعا آنستکه هرگاه سرشاخ وی روی بخشکی آورد از روی خاك ببرزد نوچه خوب میرساند واحتیاج به‌پیوند زدن ندارد .

گیلاس

گیلاس ـ درمنفعت وکیفیت ومضرت ودفع مضرت حکم آلوبالو را دارد .

شعر

گیلاس شکر طعم که شد قوت دلها
خوش رنگ‌ونکوچون‌لب‌شیرین‌سخنان‌است

برآلوبالو پیوند میتوان نمود واگر آلوبالو را برآلوبالو پیوند نمایند میوه آن بزرگ ولطیف آید .

بهی

بهی ـ بر**دولانه**وسیب پیوند میشود وسیب بربهی وبعضی‌بهی‌را بربید ومشگ

بید پیوند جهت‌آنکه اشجار مذکور آب بسیار جذب مینماید وبهی‌آب بسیار میخورد پیوند آن‌اشجار مذکور مناسب است،چون‌بهی‌را بردولانه پیوند نمایند سالها میماند و محصول میدهد امـا درخت بهی چون کهنه شود وبهی آن بدستور سابق بزرگ نشود از بالای پیوند بریده پای آن را کولش نمایند وشوره که ازخانه کهنه های قدیمی حاصل شود نرم ساخته درپای آن ریزند نوچه خوب‌پیدا نموده بهی بدستور سابق بزرگ شود.

سیب

سیب ـ برامرود وامرود برسیب پیوند میشود اما سیب برامرود پیوند نمودن اعتبارندارد وسیب رابر دولانه اسکنه پیوندمیتوان نمودوا گرسیب را با توت‌سیاه‌ترکیب کنند سیب سیاه‌آید ونارنج برسیب‌پیوند توان کرد واسامی سیب بدین‌موجب‌است.

رسمی از سرخ وسفید .

اصفهانی ـ خالدار .

مالانی .

کلوخ‌سیب .

رخش ـ که خطهای سرخ دارد.

لعلی شکر .

سیب میخوش .

طشت سیب .

مشکان ـ از سفید وسرخ .

میرخواجه

حبیبی

نارسیب

گلابی

یتیمک

کرمه جعفری

خلجانی

فره‌کردی ـ که اندك ترشی‌دارد .

امرود

برسیب و سیب برامرود وامرود بربهی پیوند میتوان کرد واسامی آن بدین موجب است .

کدوامرود ، چینی، کلوخ امرود، کرمه‌شاهی، شکرك، زهر امرود، مروی که گل‌آن بطریق گل صدبرگ است، تاك سمرقندی که بزرگ میشود، ابرش سمرقندی آب دندان سمرقندی ، وچون امرود مروی را برامرود رسمی وغیره پیوند نمایند گل وی خوشبوی ولطیف میشود .

آلوانگور

سرد وتر است صفرا ساکن کند معده را مضر است مصلح وی شیرینی است .

شعر

خوش طعم نکو آمده آلوچهٔ انگور
آباد از او هم جگر و جان جهان است

برزردآلووبادام وشفتالو پیوند نمایند اگر برشفتالو پیوند نمایند آلوانگور آن لطیف و پرآب وبزرگ میشود لیکن آلوانگور بربادام پیوند نمودن چندان اعتبار ندارد وآلوانگور چون برزردآلو پیوند نمایند دانه‌وی‌بزرگ واگر برآلو پیوند نمایند دانه آن برقاعده میآید ولیکن درخت آلو بی‌جوش مینماید . مناسب چنان است که پیوندرا فرهنگ کشند تابی‌جوش برطرف شود وفرهنگ‌را ازجائی بجائی نقل‌ننمایند که درخت کم‌بار میشود و اگر شاخ سیب بردرخت آلو پیوند کنند سیب آن سرخ بود واسامی آلوانگور بدین‌موجب است که‌آلوچه نیزگویند ونارسیده وی‌خوب است

استر آبادی ، **نیشابوری** ، چون‌پخته شود خوب‌است **زردکلیله** ، **عنبری** ، **گرده‌الو** ، **باباحاجی** ، **رسمی** ، **سفید** و **سیاه** ، **آتشی** ، **دوهندی** ، **سفید** ، **پیکانی** .

شفتالو

شفتالو به‌زردآلو پیوند میشود بطریقی که مذکور شد واسامی آن براین وجه است .

سمرقندی ، **سرخ‌برگی**، **شافعی**، **خالدار**، **زرد**، **زیارت‌گاهی**، **علی ملکی**، از سرخ وسفید **آردی‌کاردی**، اندرون سفید واندرون زرد ، **آردی‌کاردی** رسمی، **بلبلی سمرقندی**، که روسی نیز گویند. **سفید دانه** ، **شیرین**، روجه شفتالو .

انجیر

اگر انجیر بردرختی پیوندنمایند که مناسبت داشته‌باشد انجیر وی‌خوب میآید واما آنچه تجربه شده است پیوند انجیر باتوت مناسب است و بغایت خوب میشود ولطیف میآید، لیکن انجیر را برنهال توت نزدیگ بزمین پیوندنمایند که برروی‌زمین پنجه زند وهرسال در زمستان به‌خار وخاشاك وخاك بپوشند که درسرما ضایع نشود وچون بهار شود ودغدغه سرما نباشد بیرون آوردند.

عناب

عناب برعناب پیوند شود .

سنجد

سنجد برسنجد پیوند میشود و نزد دهاقین مقرر است کـه چون پیوند نمایند میوه آن شیرین وبالیده ونیکوآید .

جوز

جوز برجوز پیوند میشود و پیوند جهت آنستکه ثمرهٔ آن بزرگ وخوش طعم ونیکو آید .

مشگ‌بید

اکثر میوه‌ها را برآن پیوند کنند خوش بوی و نازك وآبدار ولذیذ بود مثل امرود وغیر آن.

گل

گل بردرخت بید وسفیدار پیوند میشود وبریک بوتهٔ گل گلهای ملون پیوند میتوان نمود مثل بید وسفیدار وتوت وارغوان.

یاسمن

زرد وسفید وکبود برهردرخت که مناسب باشد پیوند میتوان نمود مثل بید وسفید وتوت وارغوان.

ارغوان

ارغوان‌سرخ وسفید بردرخت بید وسفیدار وسیب ودیگر درختها پیوند میشود وارغوان سفید را برسرخ پیوند میتوان کرد وخوش نماست.

پشه‌خانه

پشه‌خانه چون بردرخت شغر که در بعضی مواضع لجم گویند پیوند نمایند خوب میشود و سدار تمام پیدا میکند بواسطه آنکه پشه‌خانه زود خشک و نابود میشود وآنچه در آخر میزان است چون پیوند نمایند سرشاخ را نشکنند وگذارند که دربهار چون نیک سبز شود شکنند.

قسم دوم نیک پیوند است ووقت آن از بیستم حوت تادهم حمل است وشرط پیوند آنستکه نیک سبز شده باشد وکیفیت پیوند آن بدستور برگ پیوند است.

قسم سوم اسکنه پیوند است که در اول حوت باین موجب پیوند میشود آنچه درخت نوچه است که برابر ساق‌است شده باشد مثل انار وزردآلو وبهی وتوت وغیره‌ها از روی خاك یکوجب گذاشته ببرند ویا آنکه کله‌بر نمایند وازمیانه راست باسکنه سرپهن یا ساطل شکاف نموده جهت دوجانب‌آن درخت دوقلم نوچه وآنچه درخت بزرگ باشد بعضی کله‌بر نمایند وبعضی ازروی‌خاك یکوجب گذاشته ببرند

ومیانه آنرا چهار شکاف نمایند وچهار قلم نوچه که اگر قلمی خطا کند ویا آنکه باد شکند دیگری عوض آن‌باشد بشرحی که دربرگ پیوند آمده از بارخانه بریده چنان سازند که‌بلندی هرقلم یکوجب باشد پایان آن‌را به‌نسبت شکاف درخت ، بکارد از هردوجانب شیوه‌دار تنک سازد وملاحظه پوست نمایند که بریده نشود وبیرون قلم که‌به‌پوست درخت متصل شود لکتر خواهد بود وقلم‌را تاآنجا که زخم کارد رسیده باشد درمیانه درخت درآورده چنانچه پوست‌قلم ودرخت دربرابر یکدیگر باشد بدین قاعده پیوند را مضبوط میکرد و اگر نوچه باشد به‌شوشک جودانه یا توت پیچیده محکم سازند ومیانه درخت را که خالی است پنبه گذاشته ملاحظه نمایند که آب باران درمیانه آن درنیاید و بیرون پنبه وگرد درخت را درگل گیرند ونوع دیگر چنان تواند بود که میانه درخت‌را شکاف ننمایند وپوست گرد آنرا پنج شش محل از درخت جدا نموده پیوند قلم بشرح صدر درآورده بطاسمهٔ پوست توت به‌بندند برقاعده سبز میشود اماچون بهی‌را بردولانه اسکنه پیوند نمایند سه سال را میرسد و سه سال دیگر بار میدهد بعداز آن کم‌بار وبی‌زور میشود و آنچه برگ پیوند باشد چهارسال‌را میرسد وبیست سال‌را بار میدهد غرض که برگ پیوند بهی بهتر است.

قسم چهارم - ماشوره پیوند است که درسمرقند و بخارا وخوارزم وآن حدود بدین نوع عمل نمایند وچون پانزدهم جوزا شود پیوند از بارخانه برداشته بطریق ماشوره پوست پنک‌را از پیوند جدا ساخته برهرشاخ خواهند نمود وسر آن شاخ را قلم کرده برابر ماشوره پیوند پوست ویرا بردارند وعوض‌آن ماشوره پیوندرا درآورده هر دوسرش را بطاسمه توت یا بید چنان مضبوط پیچند که باد در میانش درنیاید چون سبز شود طاسمه توت را باز نمایند وبعضی طاسمه نه‌پیچند وخوب سبز شود.

تاك

تاك دستور وقاعده آنستکه‌چون خواهند پیوند نمایند، پیش سال آن پای‌تاك را بیل گردان نموده انبار دهند تا تاك بقوت گردد و پیوند خطا نکند و چون پیوند کنند دیگر بار بیل گردان نموده انبار دهند وکیفیت پیوند آن بردوقسم است:

قسم اول ـ بقاعدهٔ که درقدیم پیوند مینمودهاند واصطلاح وی آنستکه چون تاك چهارساله یا پنجساله شود پیوند باید درهرشاخی که بزرگتر از اصل آن باشد از پایان بریده پیوند برآن کنند تا یک‌باره شده نخ اصل تاك گردد وچون هرساله تاك‌را شاخه‌ها ببرند تا بار نیکودهد اگر باشاخه‌های بالا پیوند کنند بیشک بوقت بریدن آنرا بباید برید والا برنیک ندهد وبراصل نباشد ودرسالی که سرد باشد سرما نخ تاك‌را ضایع کند چنانچه خشک گردد وچون چنین باشد پیوند باطل شده باشد لاجرم درساق آن پیوند کردن بهتر باشد ومع هذا اگر تاك‌را یکوجب ازخاك بیرون آورده چون سبز شود پیوند برآن کنند مناسب باشد بجهت آنکه چون کهنه گردد و از بر بازماند تاك آنرا از روی خاك پیوند تانوچه بیرون آورد وپیوند باطل شود.

واگر کسی‌خواهد که انگور دانه‌دار بیدانه گردد نوچه تاك‌را شکافته مغزی که‌درمیانه آنست بیرون آورده باز نخ تاك‌رابریسمان به‌بندد برهم چسبد چون‌انگور بدهد بیدانه باشد و نوع دیگر چنان تواند بود که از آن قلم که خواهند کاشت نصف از زبرش به‌دوبشکافند ومغزی که درمیان آب‌خوران باشد بیرون آورند آنگاه آن‌شاخ را برهم پیچند وبن آن‌قلم‌را درقوچه گذاشته خاك‌ریزند چون‌بار آورد بیدانه باشد. جالینوس حکیم گوید که‌اگر خواهند که انگور بیدانه شود تاك‌را شق کنند آن‌قدرکه درزمین خواهد بود چنان که چشمهای آن بحال خود بماند وآن مغز که در جوف آن بود بیرون آورند چنانچه اصل چوب تاك خراشیده نشود پس آن تاك شق کرده را برروی‌هم نهند وازنخ آنرا محکم بندند وبسرگین تازه‌گاو آلوده کنند وبکارند، انگور این‌تاك‌را دانه نمیشود واگر پیاز عنصل بکوبند و این تاك را بآن آلوده کنند، عوض‌سرگین گاو وشق‌آن زودتر برهم‌چسبد وبعضی‌اول برشق این‌تاك قدری‌رب‌عنب که‌تیره باشد ریزند وبعدازآن‌آنرا بنوخ بندند وبعدازآن که‌آنرابکارند درهرهشت روز قدری رب‌عنب یا عصیرآب مخلوط سازند در بیخ آن تاك ریزند تاآن وقت که سبز بشود.

قسم دوم - بدستوریکه حالا دهاقین عمل مینمایند آنستکه در ثور چون تاک چهار دانگ ونیم ذرع نوچه پیدا بسازد از سر آن نوچه آنچه نازك است که قابل پیوند نمودن نباشد بریده بعد از آن بکارد میانه راست آنرا شکاف نموده از بند بگذرانند وپیوند آنرا از سر نوچه دیگر که نازك بوده باشد وانگور آن ظاهر باشد برداشته نازکی سر پیوند را بریده پایان آنرا از هر زور وشیوه‌دار تراشیده از محلی که زخم کارد رسیده‌باشد درمیانه‌آن‌نخ تاك که‌پیوند مینمایند درآورند وبعدازآن‌باید که‌درمیان پنبکی ناتاب یکمرتبه‌برآن پیچیده ومرتبه‌دوم برگی که‌برآن‌نخ باشدپیوند را درمیانه‌آن‌پیچیده‌بریسمان‌مضبوط نمایند وبرگ‌ازمحل دیگرهم‌میتواندبوداما برگ همان‌نخ را که‌برکنده‌نشود وپیوند درمیانه‌آن‌باشد تازه‌میایستد وپیوندرا فایده‌میدهد مناسب‌است ودرهرسه روز خبرگیرند که‌درمحل‌دیگرسبز نشودچون‌نیم‌ذرع بلندشود ریسمان‌را بازنمایند که‌درمیانه تاك جانگیرد وچون پیوندرا برقاعده محافظت نمایند ودرهمان چند روز انگور آن ظاهر میشود وسال دوم چون حوت شود در روی آب جرنمودهٔ آن‌بریده را فرهنگ کشند که اصل‌پیوند در زیر خاك ریشه پیدا سازد واگر چنانچه فرهنگ نکنند ازمحل دیگر سبز میشود وپیوند را خشك میکند.

معرفت حیلهٔ که بآن از یک تاك بسه نوع انگور بیرون آید ، سر تاك از درخت مختلف بگیرند هریك دو ذرع ، هریك را شق کنند بروجهی که‌بچشمهای تاك ومغزآن ضرر نرسد وبعداز آن‌یک نصف ازاین هرسه‌باهم ترکیب کنندچنانچه جانب مغز همه باندرون باشد وآنرا بلوخ به‌بندند وشق آنرا به‌سرگین‌ترگاو آلوده کنند وبعدازان بگل پاك خالص آلوده کنند وبکارند چنانچه یکذرع در زیر خاك باشد ویك ذرع دربیرون ودرهرسه روز آب براصل آن می‌پاشند تاآنوقت که سبز شود وچون انگور بیرون آمد بسه لون مختلف بود.

معرفت حیلهٔ که بآن انگور خاصیت دیگر وبوی دیگر دهد چون تاك‌را شق

کنند ومغز آن بیرون کنند بآن نوع که پیشتر معلوم شد وقدری تریاق بجای مغز او کنند و هر مغز را برروی یکدیگر نهند وبه‌پوست درخت بید پیچند وآن طرف که در زمین خواهد کرد تریاق آلوده کنند وآنرا بکارند ودرهر هشت روز قدری تریاق درآب حل کنند و در بیخ آن تاك ریزند تاآنوقت که سبز شود چون انگور ببار آید آن انگور وعصیر ودوشاب وسرکه ومویز او همیشه شفا باشد. دراکثر گزیدن همه جانوران، برگ‌این تاك بکوبند وبرگزیدگی جانوران نهند نافع باشد واگر چوب آنرا بکوبند نرم وبه‌پزند وباشیر گاو یاروغن گاو مخلوط سازند وبرگزیدگی جانوران نهند نافع بود واگر درجوف تاك بعد از آن که مغز آن بیرون آورده باشند داروی مسهل کنند و بکارند بهمین طریق انگور آن وهرچه از آن انگور حاصل شود همه مسهل است واگر مشک را حل کنند و درجوف تاك نهند بعوض مغز او وبطریق مذکور بکارند انگور آن وهرچه ازآن حاصل شود بوی مشک دهد.

معرفت حیلهٔ که بآن انگور پیشتر رسند یا دیرتر، بوره که در نان میکنند بآتش سوزند ودرظرفی کنند وقدری‌آب‌باران اضافه کنند وآنرا بشورانند تا تیره شود ودرآن وقت که تاك می‌برند طرف تاك که بریده شود بآن بیالایند سال آینده انگور زودتر رسد واگر بوره وثفل انگور باهم بکوبند دروقت نشانیدن قدری‌ازآن در بیخ تاك که درحفره بود ریزند انگورآن زودتر رسد واگر گل انگوررا به‌چینند وبگذارند که‌متعفن شود ودربیخ تاك ریزند عوض سماد دیگر باره انگور آن بارآورد وآن انگور دیرتر رسد.

معرفت چیدن انگور ونگاه داشتن

چون‌وقت چیدن انگورشود پایان درخت‌آنرا برریگ خشک کنند وشاخ انگور را تابخوشه‌آن منحنی‌سازند چنانچه‌خوشه نزدآن‌ریگ رسد ومتصل بریگ نشود آنرا بسوسن وگیاه بپوشند بنوعی که‌باران که برآن‌آید بزیر آید وبانگور نرسدآن‌انگور تا

بهار تازه بماند و اگر ظرف سفالین درپای درخت تاك نهند و شاخ درخت تاك یا انگور درآن ظرف نهند وآن ظرف‌را برپهلو برزمین نهند وشاخ درخت تاك یا انگور درآن ظرف نهند وآن ظرف‌را برپهلو برزمین نهند وسر آن ظرف‌را بخاشاك یا بچیزی دیگر محکم کنند آن انگور تازه بماند واگر خوشه انگور در کوزه نهند وانگوزه را بردرخت تاك یا برقاعد از قوائم رز بندند وسرکوزه را بگچ محکم کنند آن انگور تا بهار تازه بماند اما در انگورچیدن احتیاط تمام باید کرد که پیش از وقت چیده نشود چو اگر پیش از وقت چیده شود سرما در آن تاك زود اثر کند در سال آینده بار کمتر آورد ووقت چیدن شود سرما درآن تاك‌زود اثر کند ودرسال آینده بار کمتر آورد ووقت چیدن انگور آنزمان است که تخم آن سیاه شود و چون تخم سبز باشد وقت چیدن آن نبود هرچند شیرین شده باشد و چون دانه انگور بفشارند وتخم آن پاك بیرون آید و چیزی از تخم انگور برآن باقی نماند وقت چیدن آن باشد و اگر دانه آن بغایت محکم باشد محل چیدن آن نیست وچون‌اندك سستی پیدا کند وقت چیدن آن باشد و درخت انگور چیدن قمر در سرطان باید یا در اسد یا در میزان یا عقرب یا جدی یا دلو واگر این میسر نشود باید که قمر ناقص‌النور بود و تحت‌الارض.

اما طریق نگاه‌داشتن انگور چنان است که آنرا در روزی کارند که هوا صافی بوده بعداز آنکه چهارساعت از روز بگذرد و شبنم آخر شود و زمین خشك شود و پیش‌از آنکه چهارساعت مانده بود بغروب آفتاب وآنرا از کارد تیز ببرد وانگوری که‌نگاه خواهند داشت چون رسیده شود به‌چینند وبعد از آنکه رسیده شود هردانه که‌نرم باشد وبیم آن بود که فاسد خواهد شد از آن جدا کنند تادیگر دانه‌ها را را خراب نکند وآنرا چنان بیاویزند که خوشه‌ها بهم متصل نشود و بعضی اصل خوش‌ها را بقیر بیالایند تاتمام زمستان تازه بماند واگر خواهند که آن را به‌زمین چینند ، اول‌قدری کاه باقلا یا کاه عدس یا کاه جو یا کاه اژغون برروی زمین تنك

کنند وانگور برروی آن چینند وبعضی اندرون ظرفی‌بقیر بیالایند وتراشه چوبی که تازه بریده باشد باآردجاورس مخلوط سازند ویک طاقه انگور می‌نهد واز این تراشه وآرد جاورس برآن بریزند و طاقه دیگرسی نهند تاآن ظرف پرشود وبعضی خوشه انگور را در نمک آب که باخمر مخلوط بود آغشته کنند وبعد از آن آنرا برروی کاه‌جو نهند وبعضی انگور را در خانه آویزند که درآن خانه گندم بود وغبار گندم بآن برسد وآن را تازه نگاه میدارد وبعضی آب باران را می‌جوشانند تا سه یک ازآن کم‌میشود وآنرا درظرف آبگینه یا ظرف رنگین میکنند وبعدازآن که خشک میشود خوشه های انگور را درآن ظرف می‌نهند وسر آن‌ظرف‌را بگچ محکم میکنند آن‌انگور تازه میماند ومتغیر نمیشود وآن‌آب بسیاری از امراض‌را نفع میدهد واگر چوبی برسر خم‌خمر نهند وانگوربرآن‌چوب بندند ودرخم‌آویزند چنانچه بخمرنرسد وسرخم‌بپوشند آن انگور تمام زمستان‌تازه بماند وبعضی گفته‌اند که‌اگر انگوررا همان لحظه بچینند ودرظرف سفالین نو نهند وسر آن‌را بگچ محکم کنند مدتی تازه بماند ومتغیر نشود.

معرفت مویزگرفتن

چون انگور برسد اصل خوشهٔ انگور را بآهن تافته داغ کنند چنانچه منقطع نگردد وچندان بگذارند که چوبهای آن خوشه نیم‌خشک شود پس آن‌را به‌چینند و درسایه بیاویزند، درخانهٔ که‌خشک باشد و دود به‌آن خانه درنیاید پس قدری تاك خشک درظرفی کنند وآن خوشه هم چنان درآن ظرف نهند این مویز بغایت نازك و خوش‌طعم بود ومدت بسیار بماند.

معرفت چیدن زیتون ونگاه داشتن آن

چون زیتون میل برسیاهی کند آنرا به‌چینند پیش از آنکه سرما بسیار شود و آن‌را در روزی به‌چینند که هوا صافی بود ودر روزی که هوا نمناك بود وباران بود آن‌را نه‌چینند، مگر بعداز آنکه خشک شود وبرآن هیچ نم نباشد وچون آنرا به‌چینند

بآب گرم بشویند وبعداز آن خشک شود چون چنین کنند روغن بیشتر حاصل آید و وآنرا بآهستگی چینند چنانچه شاخه های درخت شکسته نشود واز چوب فرو نکنند بلکه مشابه کرسی ازچوب بسازند وبرآن بالا روند و بدست به‌چینند وچون خواهند که‌آنرا به‌جهت‌خوردن مملح سازند آنرا از قطعه بی‌سوراخ کنند و درظرف سفالین کنند و قدری نمک ساویده برآن ریزند و بگذارند تانمک گداخته شود پس از آن ظرف بیرون آورند و درظرف دیگر کنند وعسل وعصیرعنب وبرگ نارنج درآن ظرف کنند چنانچه‌زیتون‌درآن پنهان‌شود پس هروقت که‌خواهند بیرون آورند ومیخورند با نان.

معرفت‌گرفتن روغن زیتون

چون زیتون ازسبزی میل به سرخی کند آنرا بدست به‌چینند هرروز آن قدر به‌چینند که دریک روز روغن توان گرفت نه‌همه بیکبار، پس‌آنرا در روی جامه در آفتاب نهند تااندکی خشک شود وبرگ وچوب که درآن میان باشد ازآن جدا کنند پس بآن طریق که مذکور شد نمک برآن پاشند وبدست‌آس آنرا نرم کنند بروجهی که‌دانه اصل آن نشکند پس‌آن را درموضعی که‌عصیر خواهند کرد ریزند وچیزی ثقیل برآن نهند تاروغن بیرون آید چون روغن بایستد ثقل‌زیاد کنند تاقدری دیگر روغن بیرون آید وهمچنین درثقل آن زیاد میکنند تاوقتی که روغن نماند وبهترین آن‌روغن بود که اول‌بار بیرون آید پس‌آن‌را درخم کنند وقدری نمک وبوره بکوبند ودرآن خم بریزند وآن‌را بعصا که از چوب زیتون بود می‌جنبانند مدتی بگذارند تا دردی آن دراسفل خم جمع شود پس صافی آن برگیرند ودرظرف آبگینه کنند واگر آبگینه نباشد درظرف سفال رنگین کنند پس آنرا در موضع خنک نهند که باد شمال برآن عمل داشته باشد چو باندك حرارتی زود متغیر شود واگر قدری نمک گرم کرده وبریان کرده درمیان روغن ریزند یا قدری از عروق درخت نارنج بریان کرده درآن ریزید طعم آن بغایت خوش شود واگر قدری انیسون که آنرا بادیان رومی

گویند درمیان روغن اندازند طعم‌آن تیز نشود واگر طعم‌روغن تیز شود برهرپنجاه من ده من روغن خالص ریزند و ده مثقال انیسون درآن اندازند طعم آن نیک شود واگر روغن بدبوی شود قدری چوب زیتون ریزه ریزه کنند ویا قدری نمک در خرقه کتان بندند ودرمیان روغن اندازند وسه روز بگذارند بعداز آن‌بیرون آورند وروغن صافی کنند ودرظرف دیگر کنند خوش‌بوی شود واگر نان جو خشک باهم وزن آن نمک‌بریان کرده بکوبند و در ته کتان‌بندند ودرروغن اندازند بان طریق که‌مذکور شد نیک شود واگر خشت پخته را درآتش نهند تابغایت گرم شود ودرمیان روغن اندازند بوی بد از آن زایل شود و اگر حب‌الخضرا وجوز وبادام وکنجد برابر هم بکوبند وروغن آن بکشند منفعت آن چون منفعت روغن زیتون بود .

معرفت محافظت تفاح

نگاه داشتن سیب چون نگاه داشتن انگور است درجمیع اموریکه مذکور شد واگر سیب‌را به‌چینند در وقتی که تمام نرسیده باشد واندکی محکم بود وآنرا بگل خالص بیالایند ودرسایه نهند تاگل خشک شود و برگ انار برروی زمین بپاشند و آنرا برآن روی نهند مدتی تازه ماند واگر سیب‌را دربرگ جوز پیچند و درمیان جو پنهان کنند تازه بماند واگر آن‌را دربرگ جوز پیچند وبگچ بیالایند و درآفتاب نهند تاگچ خشک شود تازه بماند واگرآن‌را درظرفی نهند که درآن شراب‌بود تازه‌بماند.

معرفت محافظت امرود

ظرف امرود را بقیر آلوده کنند مدتی بماند واگر شیره انگور که خود بیرون آمده باشد از انگوری که بالای یکدیگر ریخته بود درظرفی کنند وامرود درآن‌ظرف نهند بسیار بماند واگر تراشه چوب که از اره بریده باشند برروی زمین تنک کنند وامرود برآن روی نهند چنانچه ازیکدیگر دور باشد مدت درازبماند واگر برگ‌جوز گرفته بجای‌تراشه چوب کنند همین خاصیت‌دهد واگر امرود را دربرگ جوزپیچیده وآن‌را بگل پاك خالص ملطخ سازند تازه بماند

معرفت محافظت به

آنرا درعصیر بیندازند تازه بماند واگرآن‌را درظرفی نهند وباظرف درخم‌شراب آویزند تازه بماند واگر آن‌را برروی تراشه چوب‌نهند مدتی برحال خود بماند واگر بهی‌را دربرگ انجیر پیچند وبگل خالص که باجو مخلوط بود ملطخ کنند ودرآفتاب نهند تاگل خشک شود مدتی تازه بماند وسیب آن را نیز بهمین طریق نگاه توان داشت وبهی را درخانه که میوهٔ دیگر باشد خاصه انگور نگاه نباید داشت بسبب آنکه بوی آن میوه‌های تر را پژمرده کند.

معرفت محافظت آلو

آن را درظرف سفال نو کنند وآن ظرف‌را برعصیر انگور شیرین کنند چنانچه عصیر از بالای آن بگذرد پس سر ظرف بگل محکم کنند وبگذارند مدتی بماند.

معرفت محافظت انار

آنرا به‌چینند واعلی واسفل‌آن‌را بقیر گداخته ملطخ‌سازند وبعداز آن بیاویزند مدت‌دراز تازه بماند واگرانار را بربار بگذارند وحشیش برگردآن درآورند وبریسمان به‌پیچنند وآن را بگچ ملطخ سازند تاسال دیگر تازه بماند واگر در همان وقت که انار به‌چینند آنرا درنمک‌آب فرو برند ودرآفتاب نهند تانمک آب خشک شود ونگاه دارند مدتی تازه بماند و چون خواهند که بخورند آنرا بشویند واگر انار درکوزه سفال نو بنهند وسرکوزه را بگچ محکم کنند و در موضعی نهند که نم نباشد مدت بسیار بماند.

معرفت محافظت نارنج

آن‌را بگچ ملطخ سازند بنهند مدتی تازه بماند واگر در زیر جو پنهان کنند مدتی تازه بماند وطعم آن بهتر شود.

معرفت محافظت شاه‌توت

آنرا درظرف آبگینه نهند مدتی بماند طعم آن متغیر نشود و اگر آن ظرف پر نباشد منفخ شود وظرف‌را پر سازد.

محافظت انجیر

آنرا باچوب آن بچینند ودرظرف مربع یا ظرف دیگر که قعر آن وسعتی داشته باشد بچینند وسرآن ظرف بموم محکم کنند وآن ظرف را در خم شراب نهند چنانچه بشراب فرو رود آن انجیر تازه بماند ومتغیر نشود وباید که انجیرها متصل بیکدیگر نبود واگر انجیررا بعسل‌آلوده کنند وآنرا درظرفی‌نهند بروجهی که بیکدیگر متصل نباشد وسرآن ظرف محکم کنند آن انجیر مدتی تازه بماند.

اما محافظت انجیر خشک

بآن طریق است که سه انجیر خشک در قیر تازه فرو برند و یک انجیر را در اسفل ظرفی نهند که‌انجیر درآن بود ویکی‌را در اوسط ویکی‌را دراعلی، آن انجیر از تعفن محفوظ ماند واگر انجیر خشک در صره بندند وآن‌صره درتنور نان‌پزی آویزند همان لحظه که نان بیرون آورده باشند ویکساعت بگذارند تاحرارت آتش نیک در آن تأثیر کند پس آنرا بیرون آورند وبگذارند تاخنک شود ودرظرف سفالین نو کنند از عفونت محفوظ ماند واگر انجیر را باچوب آن به‌چینند پس اندکی روغن کنجد باقدری نمک‌آب بیامیزند وبرآن انجیر پاشند ودرآفتاب نهند تاخشک شود بعد ازآن آنرا درظرف سفالین نو کنند وبگل محکم کنند ودرسایه نگاه دارند از تعفن محفوظ ماند و بعضی از انجیر سرکه گیرند بآن طریق که انجیر خشک یا تر درظرفی کنند چنانچه نصف آن ظرف پرشود ونصف دیگر ازآب جوشیده پر کنند و در موضع گرم نهند تامتعفن‌شود وترش گردد پس آنهارا صافی کنند سرکه‌بود نیک ترش وبعضی از شفتالو بمثل این طریق سرکه گیرند. چنانچه نصف ظرف را پر از شفتالوی رسیده

کنند همچنان بادانه و بقدر نصف شفتالو جو بریان کرده کوفته باآن اضافه کنند ویگذارند تامتعفن شود بعد از آن اندکی آب برآن ریزند چنانچه بسیار رقیق نشود وپنج روز بگذارند وبعداز آن صافی کنند سرکه بود بغایت ترش.

معرفت محافظت خیار وکدو و پیاز

خیار دراز دراندرون ظرف شراب‌اندازند یا آن‌را درنمک‌آب اندازند ودر خم شراب معلق بیاویزند چنانچه بشراب نرسد وسر خم بگل محکم کنند تمام زمستان تازه بماند واگر کدوی تازه را قطعه‌قطعه کنند پس آنرا درآب گرم اندازند و از آن بیرون آورند ودرنمک‌آب اندازند مدتی تازه بماند واگر پیازرا درنمک آغشته کنند و درآفتاب نهند تاخشک شود وبعد از آن در روی کاه جو چینند چنانچه بهم نرسد مدت بسیار تازه بماند.

معرفت چیدن بادام ومحافظت آن

چون به‌بینید که پوست ظاهر بادام بردرخت شق میشود وقت چیدن آن بود آنرا بچینند و پوست ظاهر آنرا بازکنند وآنرا بنمک آب بشویند و درآفتاب نهند تا خشک شود چون چنین کنند مغز او سفید بود ومدت بسیار بماند وفاسد نشود واگ بادام را بچینند وچند روز در زیرکاه گندم پنهان کنند پوست ظاهر آن بی‌زحمت از آن جدا شود.

تخمین حاصل بعصی ازخضرویات وغیره

که‌آب وانبار بسیار یافته باشند و محافظت تمام نموده باشند وخدای تعالی زیاده ازاین نیز میدهد برای هرکه خواهد بحسب نیت او.

باذنجان چهارماه میدهدوهرهفته یک‌چین میشود بقرار جریب شش هزارعدد.

خربزه - از قرار شماره تخمین میشود.

جوزقه - بقرار جریب آنچه اعلی باشد سه خروار واوسط دو خروار.

سردرخت - از قرار تخمین است.

انگور - از قرار تخمین که در روی آب وپشت پل ولو یر است.

گشنیزخشک - بقرار جریب آنچه‌اعلی‌باشد دو خروار واوسط صدوپنجاه‌من.

بادرنگ - از تبریزی ورسمی یک‌ماه بار میدهد ودرهر روز یک چین میشود بقرار جریب دوهزار عدد.

خیار - بیست‌روز بارمیدهد ودرهرروزیک‌چین‌میشود بقرارجریب‌دوهزارعدد.

پیاز - بقرار جریب آنچه خشک برکنند چهل تا شصت من وآنچه سبز باشد چهل تا هشتاد من.

چقندر - بقرار جریب زمستانی صدخروار صدمنی وبهاری چهل تا شصت‌من.

کاهو - ازقرار شماره است.

ریواج - ازقرار تخمین است.

شلجم - بقرار جریب پنجاه وهشت من.

زردک - بقرار جریب پنجاه تا هشتاد من.

ترب - بقرار جریب پانزده تا شصت‌من.

ترتیزک وگشنیز - بقرار جریب پانزده تا شصت من.

زلق - بقرار جریب چهل تا شصت من.

کدوی خوردنی - بقرار جریب پنجاه وهشت من.

طرخون - از اول حمل سه‌ماه میدروند وهرماه یک درو میشود بقرار جریب دویست وپنجاه من.

تیرماهی - را از اول سنبله سردرو می‌نمایند هردرو صدمن.

ریحان - را از اول سرطان دوماه میدروند وهرماه دو درو میشود بقرار جریب پانزده تا شصت من.

گندنا - یکدفعه که بهاریست از اول حمل سه‌ماه میدروند وهرماه سه درو میشود وهر درو بقرار جریب دویست من ودفعه دیگر که تیرماهی‌است‌از اول‌سنبله

سه‌ماه میدروند وهرماه سه درو وهر درو بقرار جریب صدوپنجاه من .

سیر - بقرار جریب پانزده صدمن .

پودنه - بهاری را از اول حمل سه ماه میدروند وهرماه یک درو میشود وهر درو بقرار جریب پنج خروار وتیرماهی‌را ازاول سنبله سه درو مینمایند وهردرو بقرار جریب (۱۵۰) من .

اسفناج - بهاری بقرار جریب پانزده تا شصت‌من وتیرماهی که سه‌مرتبه باز میشود بقرار جریب بیست تا شصت من .

کرم‌رومی - بقرار جریب پنجاه تا شصت من .

کرم‌بیخی - بقرار جریب پنجاه تاشصت من .

شوت تیرماهی - که سه درو میشود بقرار جریب پانزده تا شصت من بهاری که دو درو میشود بقرار جریب شش تا شصت من .

گل‌سرخ - از دهم ثور تا بیست روز گل چیده میشود وبیست عدد یک استار وهشتصد عدد یک‌من است که تخمین میشود .

نهال زردآلو وغیره - که در نهال‌زار تخمین نمایند یک ذرع در یک ذرع را چون شماره نمایند آنچه‌آید تمامی نهال را کزمر نموده مکسر سازند وبدان دستور حساب بمایند .

سبست - در هر درو بقرار یک‌جریب دوخروار صد منی از کنده درو وغیره .

خصیل - بقرار جریب بیست خروار صد منی .

طریق محافظت نمودن گل سرخ پیش رس

نهال وی را درپای دیوار شمال که روبرآفتاب است یکذرع فاصله گذاشته کارند ودر تابستان هرماه یکک آب دهند ودراول قوس نصف شاخ را که آیش سال دیگراست از روی پنجه چهار انگشت گذاشته ببرند که دربهار جوشش نماید وسال دیگر گل پیش رس خواهد داد و اگر بدستور مقرر بعد از گل دادن درثور ببرند سبز شده دو نقصان دارد اول شاخ آیش این سال که بریده نشده از زور میماند وگل پیش رس نمیدهد وشاخهای بریده دربهار گل میدهد و آن نیز درسال دیگر ازگل پیش رسی میماند ونصف دیگر را تنه آن درانبار اسب وخاك نموده وسرشاخ را برروی دیوار کشند وازتنه وی پنک زواید را چیده سرشاخ را گذارند که زود گل پیش رس دهد واز اول قوس تامحلی که گل پیش رس دهد هرده روزآب دهند ودرخنکی هوا به نمد بپوشند و هرگاه آفتاب باشد باز نمایند وملاحظه نمایند که قبل از نوروز گل میدهد.

دستور رسانیدن بادرنگک پیش رس

آنستکه در میان دو چله بذر وی را در کاسه که ازانبار گاو ساخته باشند ودرتموز خشک شده باشد ریگک وانبار در میان آن ریخته کارند واگر آفتاب باشد کاسه ها را در زیر نهاده بافتاب برند وشب بخانه برده چون خنکی برطرف شود کاسه را باجلنک درقوجه گذاشته بکار نهند وآب دهند زود وخوب میرسد.

گلاب

گرفتن برچهار نوع است :

اول- داشی‌است که کوزه‌هایش خوش‌رنگ‌وبزرگ‌باشدوخاصیت کوزه‌بزرگ آنست که‌چون گرم شود گل وی عرق نموده گلاب‌وی باعتدال بیرون‌آید ودرداش ساختن ملاحظه نمایند که روی داش درسایه باشد که هرچند خنکی بسر شیشه برسد عرق گل بسیار خوب بیرون میآید واگر آفتاب باشد خوب بیرون نمی‌آید و در محل آتش کردن کوزه‌ها بیک دستور گرم شود و گل مناسب آن‌است که تازه باشد و کمتر در کوزه نهند بواسطه آنکه اگر گل بسیار باشد بعضی سوخته وبعضی خام میماند وازاین جهت گلاب ضایع میشود **وطریق** آتش کردن آنست که هیزم خشک باشد وآتش باعتدال کنند واگر آتش تیز کنند گل سوخته گلاب نیز ضایع میشود ودرآتش کردن چون سر شیشه گرم شود دیگر آتش نکنند و درب داش دودکشها را بسته چون نصف گلاب بشیشه‌آید شیشه هرکوزه‌را برداشته گلها را شورش دهند که گل نسوزد و باز شیشه راگذارند که گلاب بتمام بیرون آید وبازگل درکوزه نموده آتش کنند و دودکشها را باز نمایند و دودکش بواسطه آنستکه علم آتش علم کشیده کوزه‌ها زود گرم شود واگر چنانچه بعضی‌ازکوزه‌ها نزدیک بآتش باشد گلاب‌آنرا جدا ساخته درمیان گلابها نریزند که گلاب‌را ضایع‌میکند ودرمیان گلاب آتش دریافته متقال‌آب نارسیده اندازند که سوختگی ویرا بیرون برد ، گلاب داشی احتیاج بآفتاب گذاشتن ندارد وگلاب‌را بابفت صاف کرده در شیشه نمایند **وتخمیناً** از هر ده‌من گل پنج‌من گلاب حاصل میشود.

نوع دوم - ترمذیست که اکثر در دیگ جوین سرتنگ‌پزند واگر در دیگ مس پزند چون آتش تیز شود ، گل سوخته، گلاب بدطعم وبد رنگ میشود ودستور

آنستکه اول دیگ جوین را گرم شوی نموده اگر سیاهی داشته‌باشد پاك سازند وبعد ازآن روغن دنبه چرب کرده لیتی آرد بربالای روغن ریزند و اندك آتش کنند که بتمامی سیاهی وی بیرون رفته پاك شود و در چهار نوبت که گلاب گیرند دیگ را شسته پاك‌سازند که سیاهی نداشته باشد وگلاب بدرنگ نشود و باید که دیگها بتمامی برابر باشد که گل بیک دستور ریزند وبیک دستور آتش کرده گلاب بردارند وباید که آتش‌تیز نکنند که عوض گلاب آب‌بآفتابه می‌آید وضایع میشود وهردیگ که هشت‌من آب بگیرد دو من ونیم آب ریخته یک‌من‌ونیم گل بربالای وی ریزند وطبق سفال میان سوراخ لب میان تووال برسر دیگ نهند که حرارت دیگ بیرون نرود وتوتهٔ نی که اصلش یک‌ذرع ونولهٔ وی کج است دانگ‌ونیم ذرع بوده باشد میان توته ونوله را اندك کرباس پیچیده خمیر گیرند وباز کرباس بالای خمیر که دانگ و نیم ذرع بوده باشد پیچیده بریسمان پنبه مضبوط نمایند ونوله وتوته‌را برسوراخ طبق گذاشته خمیر گیرند وپایانش‌را دراندرون مشربهٔ مس یکمن که‌مشربه در تغار آب بوده باشد گذاشته دوذرع کرباس بردهان مشربه به‌پایان توته پیچیده زوایدرا بربالای مذکور پیچیده گذارندوبعدازآن خشت‌پارچه برفرق‌آن که بردهان‌مشربه وبربالای‌توته‌است گذارند وملاحظه‌نمایند که باد دراندرون‌مشربه‌درنیاید که‌خنکی بدیگ‌رفته گلاب‌خوب‌بیرون نمی‌آید وچون‌آب تغار گرم شود گلاب‌را بردارند بعداز آن گل در دیگ کرده آب تازه در تغار ریزند و بدستوریکه مذکور شد باز دهان مشربه را مضبوط سازند که باد در اندرون مشربه درنیاید و آهسته آتش کنند و در هردیگ که یک‌من‌ونیم گل ودومن‌نیم آب ریزندچهارمن هیمه سوخته میشود وتخمیناً از یک‌من‌ونیم گل نیم‌من گلاب حاصل میشود .

نوع‌سیم- عراقی است که آبفت سفیدرا برسرطشت گرفته وی‌را مضبوط سازند وگل‌را اوراق ساخته بربالای آبفت ریخته پشت طبق مس قلعی کرده را که برسر طشت راست باشد گذارند و حرارت گل بیرون نرود وانکشت در میان طبق ریخته

روشن سازند وچون طبق گرم شود گلاب از آبفت گذشته به‌تک طشت میرود واین گلاب نیز خوش‌بوی وخوش‌طعم باشد اما هیزم در میان طبق نسوزند که گلاب وی دودك میشود.

نوع چهارم ـ گلاب مکرر است که گلاب را عوض آب در دیگ کرده گل را بربالای وی ریزند آتش تیز نکنند که گلاب وی بدستور گلاب ترمذی بیرون‌آید و گلابی که بدین دستور گیرند بغایت خوشبوی وخوش‌طعم آید.

عرق بیدمشک

بدستور گلاب‌داشی‌وترمذی حاصل‌میشود ومحافظت‌وی بهمان طریق است.

گل‌قند

اما آنچه به‌قند سازند، یک‌من قندرا ریزه ساخته باچهارده استارگل تازه که قیمه نموده باشند برهم مالیده چهل روز در آفتاب گذارند و درهر چهار روزگلاب بروی ریخته لت کنند که خوب میشود واطباء گویند که نیم‌من مناسب است واگر گل‌خشک باشد پنج استار را بکوبند یا بدست بمالند بگلاب نم کرده نزدیک بدو ساعت گذارند وبشیره یک‌من قند دو سه جوش بدهند.

واما آنچه به‌شکر سازند یک‌من شکر را نیم من آب اضافه کرده جوشانند و بعداز آن پنج استار شیر را باپنج استار آب اندك‌اندك برروی جوشیدهٔ دیگ‌افشانند که از جوش تند افتد بعد از آن آهسته آتش کرده چون نزدیک بجوش درآید باز شیر بروی افشانند ودرد و لای سیاه که بربالا آورد بردارند وچون کف سفید ظاهر شود دیگ‌را از سر بار برداشته شیره را درکرباس ریخته صاف سازند و دردوی را جدا سازند وباز شیره را برسر آتش نهاده جوش دهند که قوام پیدا کند واگر شیر نباشد سفیده تخم‌مرغ را آب اضافه کرده در دیگ ریزند و در آب‌گرم نریزند که می‌بندد وشیره صاف نمیشود وبدستور قند چهارده استارگل‌قیمه کرده بهمان دستور محافظت نمایند.

عروق پودنه باغی

گرفتن آنست که یکمن تلف سرکه را با ده استار پودنه معچوب که ریز کرده باشند مخلوط در کوزه گلاب‌پزی نموده آتش باعتدال نمایند که عرق وی بدستور بیرون آید واگر آتش تیز باشد تلف و پودنه بعضی سوخته و بعضی خام میماند وبدین واسطه عرق بدطعم وضایع میشود وچون عرق ازداش بیرون‌آید آب سرکه بقاشق به‌تلف سرکه که در اندرون کوزه داش است ریخته اندك پودنه نیز اضافه نمایند وشورش داده آتش باعتدال کنند باز عرق خوب حاصل میشود.

روغن گل ساختن

روغن کنجد دو من وگل دوازده استار تازه بیکدفعه در میان روغن ریزند و چهل روز باشیشه درآفتاب باشد وهرسه روز بچوب لت کنند که خوب میشود واگر گل‌خشك باشد پانزده درم در نیم‌من آب‌جوشانند تانزدیك به پنج‌استار آید صاف کنند و ده استار روغن کنجد اضافه نموده بجوشانند تاروغن بماند.

شیرهٔ کشمش گرفتن

آنستکه یك من کشمش را نرم کوفته چهار استار خاك شیره برروی پاشیده درهم مالند بعد از آن یك من‌آب را شیرگرم ساخته اندك اندك ازکوفته کشمش جدا کرده درآب اندازند ویك لحظه پوشیده چون برآمده باشد صاف وی‌را برداشته بقیه را درکرباس کرده گذارند که شیره وی بچکد وبعدازآن سفیدهٔ یك تخم‌مرغ را بر وی زده جوشانند و درد ولای وی بالا آمده بردارند واگر خواهند شربت ویا پالوده سازند وبنوعی لطیف میشود که باشیرهٔ قند برابری میکند.

مربیات

ازغوره و بهی وشاه‌توت و زرك و انار

غوره آنست که‌چون‌ترش‌باشدشکسته‌صاف سازند وبرهرده‌من یک‌من دوشاب اضافه نموده در دیگ کرده سفیده تخم‌مرغ زنند وآتش کرده چون بجوش آید لای وردردی وی برداشته بعداز آن چندان‌آتش کنند که برسه من بازآید بعداز آن‌دیگ را برداشته‌آب‌را درتغار کنند وروی وی‌را پوشیده درآفتاب گذارند ودرهر دوروز لت کرده که قوام پیدا سازد واگر غوره‌ترش شیرین باشد احتیاج بدوشاب ندارد.

بهی

ازآنچه رسیده باشد درسیر کوب کوفته آب وی را از آبفت گذرانیده صاف سازند وسفیده تخم‌مرغ بر وی زده در دیگ کرده آهسته آتش کنند ولای وردردی که برروی دیگ آمده بردارند وبعدازآن در تغار کرده چون بقیه لای وردد نشیند صاف را برداشته در دیگ‌ریزند وآتش کنند که بقوام‌آید ودرآفتاب گذاشتن احتیاج ندارد .

شاه‌توت وزرك وانار

آب گرفته صاف سازند ودرآفتاب گذارند که قوام پیدا سازد اما در هر سه روز لت کنند.

شیره ترنجبین

آنستکه اگر یکمن‌باشد آب جهت حلوا دو من وپالوده سه من درطبق ریخته بعدازآن ترنجبین‌را ریزند وفی‌الحال خارش‌را بکفکیر از روی آب بردارند ودرطبق دیگر گذارند وبرخار اندك آب میپاشند که اگر شیرینی داشته باشد بیرون آید وبر

شیره ریزند و اگر در خار برداشتن اهمال نمایند شیره وی تلخ‌مزه میشود و دیگر سفیده تخم‌مرغ را مع‌زرده‌لت کرده بروی ریخته در دیگ ریزند وآتش کنند که برجوش‌آید وباز سفیده وزرده تخم را اندك‌اندك برجوشیده وی افشانند که ازجوش تند افتد وبعداز آن آهسته آتش کرده چون نزدیک به‌جوش درآید دیگر سفیده و زرده تخم‌مرغ بروی افشانند ودرد و لای سیاه که بالا آورد بکفکیر بردارند وچون کف سفید ظاهر شود دیگ را برزمین نهاده چندان گذارند که آنچه‌لای مانده باشد در تک دیگ نشیند صاف وی‌را برداشته درکرباس ریخته صاف سازند وبعد از آن هرچه خواهند پزند.

شیره شکر

آن است که بریک من آب جهت حلوا دو من وپالوده سه‌من اضافه کرده جوشانند بعد از آن شیر را که آب داشته باشد اندك اندك بر روی جوشیده دیگ افشانند که از جوش تند افتد وبعداز آن آهسته آتش کرده چون نزدیک به‌جوش درآید باز شیر را بروی افشانند ودرد ولای سیاه که بالاآورد به کفکیر بردارند واگر شیر میسر نشود وضرورت‌باشد سفیده تخم‌مرغ هم میتواند بود وچون کف سفید ظاهر شود دیگ را برزمین نهاده شیره را درکرباس ریخته صاف نمایند و درد و لای را جدا سازند وآنچه خواهند به‌پزند.

دوشاب پختن

از انگوری ومویزی وآفتابی - اول انگوری آنستکه انگور بیدانه را در دهم سنبله‌جهت‌دوشاب ویا کشمش‌بازنمایند وبعداز آن آبی‌وسایر انگورهارا وکاروشک شش پرخاب دارد و دو پرخاب بالا جهت انگور لگد کردن وچهار پرخاب درپایان جهت شیره - دوپرخاب کلان که آنجا شیره لت کنند یکی‌درمیان که شیره خاك‌بآنجا میآید ویک پرخاب خورد که نیک و نیز گویند جهت تقیح بدین نوع که تک دو پرخاب انگور لگد کردن را چوب که برابر دسته بیل بوده باشد پهلوی هم چینند

ویکوجب خار شسته بزی را بربالای چوب چیده شش‌خروار انگور که‌مویز را ازمیان چینند بمصلحت آنکه شیره نمیدهد وشیره انگور جذب مینماید دریک پرخاب‌ریخته لگد زنند وازآنجا شیره ازیک پرخاب پایان‌میآید وچون‌شیره باتمام رسد بیست‌وپنج من خاک‌شیره برشیره زده‌صاف را درپرخاب‌میان گذارند وازآنجا باآب گردان‌برداشته در دیگ ریخته گرم صاف نمایند که دوشاب سفید وپاکیزه باشد و بعضی صاف نمی‌نمایند وآنچه درو مانده باشد در جوالی که خار بسیار داشته باشد چنانچه جوز بروی توان شکست ووی را **جوال‌راوه** گویند ریزند تاصاف وی بچکد وآنچه تقیح باشد که‌انگور شیره داده‌را گویند درپرخاب تنگ وتیر ریخته تخته سنگ بربالای‌آن گذاشته یک سرپل که‌درسوراخ دیواری وبالای سنگ باشد گذاشته ویک سر دیگر را سنگ بندند که لنگر اندازد وشیره تقیح تمام‌بیرون‌آید مجموع را در دیگ‌دوشاب پزی ریزند وآتش کنند ومیان‌دوشاب تاستاره جوش‌باشد آتش کنند که برسد وچون دوشاب‌رسید ازمیان دوشاب یک‌جوش برمیآید دوشاب‌را گرم برداشته درچرخ خانه ریزند وبچرخ لت کنند که سفید شود و اگر دوشاب‌را زود از دیگ بیرون نیاورند سوخته ضایع میشود .

و **دیگر** مویزی را جوشانیده در سیر کوب نرم کوفته باب گرم در پرخاب ریزند وخاک شیره بر وی زده صاف وی برداشته درد وی را در جوال را وه ریخته صاف سازند وتقیح مویز را نیز درپرخاب وصاف مجموع را باقدری‌بیخ که درخریطه کرده باشند در دیگ کرده بجوشانند.

آفتابی

آنست که از انگور رسیده شصت‌من را شکسته تخمیناً ده من تلف وپنجاه من آب حاصل میشود آب صافی را در تغار کرده بر ده من ده استار خاک‌شیره وسفیده و زرده تخم‌مرغ زنند و شب گذارند وصباح بگاه آب صاف را برداشته در دیگ کنند وسفیده وزرده تخم‌مرغ زده ببار دهند وبعد از آن آتش نرم کرده هرگاه درد خود

باز دهد بکفگیر برداشته چون کف سفید ظاهر گردد و دیگ را از بار پایان آورده در تغار کنند که لای ودرد وی نشیند. صاف‌وی‌را درطبق کرده بآفتاب گذارند ولای را درخریطه کرباس کرده چکانند وآن صاف‌را نیز درآفتاب گذارند که قوام پیدا کند که شیره وی دوشاب است وآنچه قند باشد مربی گویند.

بادنجان

بادنجان‌را پایان برداشته درمیان کارد زده یک لحظه درآب خنک گذارند و بعدازآن بیرون آورده گذارند که‌آب وی بچکد ودیگر درشیره که نزدیک بقوام‌باشد سه نوبت جوشانند وبعدازآن در شیره که قوام داشته باشد جوش دهند وخوب‌داغ سازند که هرچند درکوزه بماند ضایع نشود.

هندوانه

پوست هندوانه را پوست کرده الف الف بریده اگر گرمه باشد یک شبانه روز واگر تیرماهی باشد چهار شبانه روز در آب آهک نموده بیرون آورده بشویند وبعدازآن یک شبانه‌روز در آب شیرین گذاشته دیگر بشویند و در آب شیرین یک جوش دهند وبیرون آورده گذارند که آب وی بیرون رود و دیگر به‌شیره بجوشانند که‌بقوام آید وخوب داغ نمایند کشته را شسته درمیان دوشاب اندازند وچون دو سه جوش خورد دیگ‌را برزمین نهند.

سیب

سیب‌را پوست کرده میان‌بردارند گرمه را فی‌الحال بشیره انداخته یک‌جوش دهند و بیرون آورند ویک لحظه گذارند و باز بشیره جوش دهند که بقوام آید و زمستانی را درآب یک‌جوش دهند ویک لحظه گذارند که هفت شود وبعد ازآن در میان شیره جوش دهند وشب در همان شیره گذارند صباح جوشانند که بقوام آید و خوب داغ نمایند.

گیلاس

گیلاس را در شیره جوشانیده وبیرون آورده خنک سازند وبعد از آن باز در شیره جوشانیده خوب داغ نمایند.

کلیله

کلیله را پوست کرده در شیره جوشانیده بیرون آورده خنک سازند وبعدازآن باز درشیره یکجوش دهند که خوب داغ شود.

بهی

بهی‌را پوست کرده میان‌بردارند ودرآب یک‌جوش دهند ویک لحظه گذارند که هفت شود بعدازآن در میان شیره جوش دهند وشب در همان شیره بگذارند و صباح جوشانند که بقوام آید وخوب داغ شود.

کدو

کدو را پوست الف الف بریده یک لحظه در آب آهک نموده بیرون آورده خنک سازند وباز در شیره جوشانیده خوب داغ نمایند که بقوام آید.

آلوبالو

آلوبالو را دو روز درسایه گذارند که هفت شود بعد از آن در شیره جوشانیده بیرون آورده خنک سازند وباز در شیره جوشانیده خوب داغ نمایند.

حلوا ماقوت

یک من دوشاب را با یک من آب در دیگ کرده جوشانند و بعد از آن ده استار نشاسته را آب ریزند که شیر مانند باشد و دست رنگ نگیرد و از آبفت گذرانیده صاف سازند و در دیگ که از جوش نشسته باشد ریخته شورانند وآهسته

آتش کنند لوك لوك نشود و ده استار روغن کاجیره را که داغ کرده باشند اندك اندك بروی ریخته جوشانند که پخته شود واگر روغن راداغ نسازند بد طعم میشود .

بادام

بادام را درآب کرده پوست وی باز نمایند ودرمیان ریخته بعد از آن درطبق کرده تنك سازند بامشت و لگد، پنج‌استار روغن دنبه را در دیگ کرده چون داغ شود دیگ را درزمین نهاده گذارند که اندك خنك شود بعداز آن یک‌من آرد میده بیختهٔ خام را بروی ریزند وچنان‌سازند که بروغن آغشته شود ودیگر دیگ را برسر بار نهاده اندك اندك آتش کنند که آرد بریان شود و دیگر نیم‌من دوشاب بسته را که گلاب ومشگ اضافه کرده‌باشند بروی ریخته چندان گذارند که بایکدیگرمخلوط شود و بعد از آن در تغار یا ظرف دیگر نموده کف مال سازند وبعد از آن از غربال گذرانند که نرم باشد و در طبق تنك سازند وکاغذ برروی وی پوشیده بعد از آن کرباس برروی وی باشد ولگد ومشت زنند و پسته مغزرا نرم سائیده مخلوط سازند وباز لگد ومشت بسیار زده در تنك طبق سازند.

زلوبیا

لوبیا ده استار آرد میده پخته را با دو استار ونیم خمیر مایه صباح بآب گرم خمیر بستی گرفته گذارند وچون برسد نیم‌روز ، ده استار آرد میده دیگر بروی‌اضافه کرده چنان سازند که آرد بخمیر مخلوط گردد ونماز دیگر باز ده استار آرد میده بروی اضافه نموده مخلوط سازند ودر سحر بیست‌وپنج استار نشاسته بآب گرم خمیر اوگرفته زعفران بوی اضافه نمایند ویک لحظه گذارند وخمیر رسیده را بروی ریخته مجموع بنوعی کوفته باشد که ازقالب بیرون رود بعدازآن روغن کاجیره را در تابه ریخته داغ سازند وخمیر را از قالب زلوبیا ریخته زلوبیا را درمیان روغن گردانیده

وبریان سازند و گرم از میان روغن برداشته درمیان شیره دوشاب که شش من بوده آب نداشته باشد و گرم باشد گذاشته‌چنان سازند که درمیان شیره آغشته شود وشیره را جذب نماید لطیف میشود و اگر زلوبیا خنك شود و در میان شیره گذارند شیره برنمیگیرد وخشك میماند.

حلوای زردك

دو من زردك‌را پاك کرده بزردك تراش تراشیده پنج استار آهك را در آب کرده چون صاف شود یك لحظه در آب وی گذاشته چون تراشیده زردك شکننده شود بیرون آورده بآب شیرین شسته گذارند که آب وی بچکد بعداز آن سه من دوشاب‌را با یك من آب دردیگ کرده جوشانیده که‌قوام پیدا کند بعدآن تراشیده زردك را درشیره جوشانند که تراشیده زردك برهم چسبد بیرون آورده درطبق تنك سازند وپسته مغز ومشك و گلاب بروی اضافه سازند.

حلوای پوست

پوست هندوانه سه من را پاك کرده به زردك تراش تراشند و ده استار آهك‌را درآب کرده چون‌صاف شود یکساعت‌درآب وی گذاشته چون تراشیده پوست هندوانه شکسته شود بیرون آورده بآب شیرین شویند و گذارند که آب وی بچکد و بعداز آن چهار من‌ونیم دوشاب را با یك من ونیم آب در دیگ کرده جوشانیده که قوام پیدا کند بعد از آن تراشیده پوست هندوانه را درشیره جوشانیده که تراشیده پوست هندوانه برهم چسبداز دیگ بیرون آورده در طبق تنك سازند ، پسته مغز و مشك و گلاب بر وی اضافه سازند.

مغزی سفید

از یك دیگ که هشت من دوشاب دستور است ، **اول** بریان کردن

مغز جوز ـ مغز را تف داده در تک دیگ شورانند که مبادا بسوزد وباسبوس تف دادن احتیاج نیست اما ملاحظه نمایند که نسوزد وبادام مغز را درآب کرده پوست وی باز نمایند وباسبوس تف دهند که سیاه نسوزد و پسته مغز را بدستور جوز مغز تف دهند وازهر کدام خواهند چهار من کفایت است.

تخم‌مرغ

تخم‌مرغ را چهل عدد اما زرده وی‌را جدا کرده کوش کشتی گیر بابقیه لیتی زلوبیا که اضافه نمایند خواهند پخت وسفیده را باندك آب بیخ که بیخ را کوفته درآب نموده باشند بچوب گز بسیار لت کنند و دو سه تغار کف میشود وبیخ جهت آن است که حلوا سفید شود واگر بیخ نداشته باشد حلوا شکری مانند میشود. دیگر دوشاب را آب نداشته باشد در دیگ اندك اندك آتش کنند وکفش‌را بردارند و بعداز آن سفیده را در دیگ کرده آتش کنند و کفچه زنند وآنچه برگرد دیگ می‌مانده باشد بکفچه تراشیده درمیان دیگ ریزند که بتمامی‌برسد واگر رسیده باشد اندکی درسایه برسر چوب نموده لحظه گذارند و چون ناخن بروی زنند اگر شکند رسیده واگر ملایم باشد آتش نموده باز کفچه زنند که‌برسد وبعداز آن مشگ ومغز بروی زده درهر ظرف خواهند نمایند و ملاحظه نمایند که اگر قطره روغن قبل از رسیدن حلوا چکانند درهم نمی‌آید وضایع میشود.

پشمک

سه من آرد میده بیخته را با یک من و پنج استار روغن دنبه در دیگ کرده آهسته آتش کنند که بریان شود واگر آتش تیز باشد زرد میشود وبعدازآن دو من و ده استار دوشاب را در دیگ کرده آتش کنند وکفچه زنند که قوام پیدا کند ودیگ‌را پایان گرفته گذارند که‌خشک‌شود وبعدازآن سفیدهٔ پنج عدد تخم‌مرغ را لت کرده درمیان دوشاب ریزند وبرسربار گذارند واندك آتش کند وکفچه زنند

که سفید شود و نقرهٔ وی بریان شود تک طبق را بر روغن کاجیره چرب سازند و نقره را در تک طبق ریخته گذارند خنک شود و بعد از آن نقره را کشش بسیار نموده هرنوبت که حلقه سازند در میان آرد شیر گرم گذارند که آرد بوی چسبد وباز نقره را کشش نموده چون حلقه وی کلان شود درهم آورده درمیان آرد شیر گرم گذارند که آرد بوی تمام مخلوط شود ونخ وی درهوای گرم بسیار و در خنکی کم میباشد.

حلوای ارده

حلوای ارده ازیک من ونیم دوشاب که تخمیناً یک‌من نقره حاصل شود . قاعده آنستکه پنج عدد تخم‌مرغ را که زردهٔ وی را جدا کنند وسفیده را باندك آب بیخ که بیخ را کوفته درآب نموده باشند بچوب لت بسیار لت کنند که یک تغار کف میشود وبیخ جهت آن است که حلوا سفید شود واگر بیخ نداشته باشد حلواشکری مانند میشود دیگر دوشاب را که آب نداشته باشد در دیگ کرده آتش کنند و کفچه زنند وآنچه برگرد دیگ میمانده باشد بکفچه تراشیده در میان دیگ ریزند که بتمامی برسد واگر رسیده باشد اندکی درسایه برسر چوب نموده لحظه گذارند و چون ناخن بروی زنند اگر شکند رسیده واگر ملایم باشد آتش نموده باز کفچه زنند که برسد وبعداز آن دستور است که بریکمن نقره نیم‌من ارده ریخته دیگ را یک لحظه برسرآتش گذارند که باهم مخلوط گردد بعداز آن در طبق تنک نموده بکارد ببرند .

حلوای آردی

حلوای آردی بردونوع پخته میشود ، رسمی‌آن است که‌اول روغن‌را یکمن باشد داغ کرده دیگ‌را برزمین نهند ویکمن آرد بروی روغن ریخته باروغن مخلوط سازند وبعداز آن دیگ‌را برسر بارگذاشته آتش کنندوچون‌آرد بریان شود باز دیگ را از سر بارگرفته دو من دوشاب را با دو من آب صاف کرده جوش داده باشند بربالای روغن وآرد ریخته دیگ‌را باز برسر بارگذاشته آتش کنند که بروغن کشته پخته شود . اختراعی آن‌است که یکمن روغن‌را داغ کرده دیگ‌را از سربار برزمین نهاده دو من دوشاب‌را که با دو من آب صاف کرده جوشانیده باشند درمیان روغن ریخته بعداز آن دیگ را برسر بارگذاشته آتش کنند وچون دو سه جوش دهند باز

دیگ را از سر بار گرفته سی‌وپنج استار آرد میده خام بیخته را برروی روغن وشیره ریخته مخلوط ساخته یک لحظه گذارند وباز دیگ را سر بارگذاشته آتش کنند که پخته شود بغایت نازك وخوب میآید.

حلوای برنج

یک من روغن را داغ کرده دیگ را از سر بار گرفته بایک من برنج کوفته و بیخته برروی روغن ریخته با روغن مخلوط ساخته و دیگ را باز بر سر بار گذاشته وچون آردبرنج بریان شود دیگ‌را از سربارگرفته دو من دوشاب را با دو من آب در دیگ نموده سفیده تخم‌مرغ زده جوشانند وصاف کرده برروی آرد برنج وروغن ریزند وباز دیگ‌را برسربارگذاشته آتش کنند و کفچه زنند که بروغن گردد وچون‌دانند که حلوا شخ میشود اندك‌آب‌ریخته آتش کنند که برقاعده ونازك گردد.

حلوای اماج

یک من آرد را اماج مالیده در آفتاب خشک سازند و بعد از آن نیم من روغن را در دیگ کرده داغ سازند دیگ را ازسربار گرفته اماج را برروی روغن ریخته بریان سازند وباز دیگ را از سربارگرفته یک‌من دوشاب را که بایک من آب‌جوش داده صاف سازند وبرروی اماج وروغن ریخته دیگ‌را برسربارگذاشته آتش کنند که بروغن کشته پخته شود.

حلوای پاشان

ده استار روغن را در دیگ کرده داغ سازند و دیگ را از سر بار گرفته یک من آرد برروی روغن ریخته بریان سازند و بعد از آن یک من دوشاب که پنج استارگلاب یا آب داشته‌باشد برروی آرد وروغن‌ریخته آتش کنند و کفچه بسیار زنند که پخته شود وبعداز آن دست مالند که پاشان میشود ودیگر پسته مغز را غلور کرده اضافه حلوا سازند.

حلوای صابونی بخاری

درتابستان ده استار روغن پیه و در زمستان ده استار دنبه را در دیگ کرده داغ سازند واگر دنبه وپیه را آب سازند چون جزقاله سفید باشد بردارند که روغن سیاه نشود و بعد از آن دیگ را از سر بارگرفته پنج استار آرد برروی روغن ریخته چون ملایم باشد دیگ‌را باز برسر بارگذاشته‌آتش آهسته کنند چنانچه تغییر رنگ نکند و دیگر درتغار کرده بدست لت کنند که سفید گردد ودوشاب‌را بی‌آب در تغار دیگر ریخته دست‌زنند که بقوام‌آید وگلاب وپسته ومشک اضافه نموده برروی وی ریزند وباز لت کنند که خوب میشود .

حلوای کدو

یک‌من کدوی پاک کرده را بیک من شیره که‌آب نداشته‌باشد چندان‌جوشانند که‌تمام بجسم کدو درآید .

حلوای شکرپاره

اول یکمن شکر را صاف سازند ، دیگر نیم من روغن دنبه را بایک من آرد بریان سازند و از دیگ بیرون آورده خنک سازند ودیگ‌را خوب شویند که چربی نداشته باشد دیگر شیره شکررا در دیگ کرده سفیده ده عدد تخم‌مرغ زنند که‌سفید شود و در دیگ به‌تیرچوب لت کنند وملاحظه کنند که زرده تخم‌مرغ وروغن بشیره اضافه نشود که نمی‌بندد وبعداز آن آتش کنند که‌خوب بقوام رسد واگرخوب بقوام نرسیده باشد باز آتش کنند که بقوام رسد دیگ را برزمین نهاده لت بسیار کنند که خوب سفید شود دیگر آرد بریان کرده را در دیگ برروی نقره شکر ریخته شورانند وازدیگ بیرون آورده خنک سازند وبکارد قطعه‌قطعه سازند .

سرکه انداختن

اول انگور را درپانزدهم میزان شسته در خم روغن داده گذارند ویک هفته توقف نموده بعداز آن آب برروی انگور ریزند چنانچه برروی انگورگردد وچون در جوزا سرکه برسد اگر خواهند صاف ساخته در خم دیگر ریزند وپودنه باغی‌را در سایه نیم‌خشک نموده در خم انداخته زنجبیل ودارچینی وفلفل‌را کوفته درخریطه آبفت نموده در میان سرکه آویزند بغایت خوش‌طعم و لطیف میشود دیگر مویز را چون شسته در خم گذارند وهریک من را دو من آب ریزند ودرهوای گرم یک ماه را سرکه خوب میرسد و اگر زمستان باشد آب راگرم نموده ریزند واگر خانه گرم باشد دوماه را میرسد ودرتابستان سرکه را درخانه خنک نگاه دارند و در زمستان درخانه گرم بواسطه آنکه سرما وگرما سرکه‌را ضایع میکند وبدطعم ونابود میشود وچون بیخ چقندر بابیخ کرنب را قطعه قطعه کنند قطعه های باریک ودرمیان خمر اندازند بعداز سه روزسرکه شود واگر سرکه بغایت ترش بود وخواهند که ترش شیرین شود یک سبو شیره با دوسبوسرکه مخلوط سازند و آنرا بجوشانند تاثلثی از آن کم شود وصاف کنند وبیست‌روز بگذارند ترش وشیرین‌شود واگر دو سبو سرکه ویک سبو شیره که مخلوط سازند و سه سبو آب جوشیده باآن اضافه کنند وهمه را بجوشند تا ثلثی ازآن کم شود وبیست روز بگذارند سرکه ترش وشیرین میشود.

واگر سرکه بغایت ترش نباشد قدری ثخین انگور که خشک باشد درظرف سرکه ریزند وسه خوشه انگور ترش شیرین درآن ظرف نهند وسر آن ظرف‌را محکم کنند وسه‌ماه بگذارند بغایت‌ترش شود واگر ربعی سرکه‌که درظرف بود برگیرند وباقی‌را بجوشانند تا ثلثی از آن کم شود پس آنچه ازآن برگرفته باشند باآن اضافه کنند و درظرفی کنند و هشت روز بگذارند آن سرکه بغایت ترش شود واگر نخود درآب بجوشانند وآن آب صاف کنند و درهر ده‌من سرکه یک من از این آب ریزند

آن سرکه بغایت ترش شود واگرخواهند که سرکه برحال خود بماند ومتغیر نشود یک کف فلفل نرم بسایند وبآب نارنج بسرشند ودرظرف سرکه اندازند اصلا بدطعم نشود واگر مقدار دوکف فلفل ناکوفته برصره بندند وآنرا از سرچیزی که برسرخم سرکه بود بیاویزند چنانچه در زیر سرکه پنهان شود و هشت روز بگذارند این سرکه هاضم همه طعامها بود واگر جو درآب آغشته کنند سه روز وبرهرده من سرکه ده من ازاین آب بریزند ویک کف نمک بریان کرده درآن ریزند تمام سرکه شود بغایت ترش.

سرکه آلات ساختن

پیاز میانه تموزی بردونوع است از رسمی واختراعی اول رسمی سروپای پیاز را برداشته سه روز درآفتاب گذارند که خوب خشک شود ومرتبه **اول** درسرکه ادنی گذاشته بعد از دوماه بیرون آورده شویند وبعد از آن درسرکه خوب اندازند لطیف شود. دوم اختراعی که چهار روز را میرسد پیاز خشک را حلقه‌بر نموده سه روز در آفتاب گذارند که نیک خشک شود بعداز آن اگر یک‌من دوشاب باشد بانیم‌من آب در دیگ کرده چون برجوش آید وپیاز را برروی آن‌چیده شیره را پیاز جذب مینماید بیرون آورند و دومن آب‌سرکه مناسب دوشاب برروی پیاز ریزند خوب میشود.

پودنه باغی

که تازه باشد پاک کرده پایان آن جدا سازند وسرشاخ آن‌را شسته در سرکه اندازند ویک‌من پودنه را چهارمن سرکه کفایتست وبایک من پودنه نیم‌من منقا ویا مویز ویا کشمش نیز جهت خوش‌طعمی درمیان سرکه گذارند.

کبر

غنچه وشاخچه که خارش چیده باشند یک‌شبانه‌روز درآب‌نمک‌نموده‌چنانچه هر دو من را یک‌من نمک درآب بوده باشد بعدازآن‌بیرون آورده شویند ویک‌شبانه‌روز دیگردرآب شیرین کنند وباز بیرون آورده شویند که‌اگر زیاد درنمک‌آب وآب‌شیرین باشد ازخاصیت‌خودمیماند وتلخی سرکه که ازکبر باشد مفیداست ومناسب آنستکه سه روز درآب گذارند که هفت شود بعداز آن درظرفی نموده آب‌سرکه بربالای وی ریزند .

بادرنگ

بادرنگ‌را کارد زده‌آنچه بهاری‌باشد یک‌روز گذارند هفت‌شود بعدازآن‌نمک‌سوده

بربالای آن پاشیده یک روز در تغارچه گذارند وبعداز آن بیرون آورده بآب شیرین شویند ویک روز در روی بوریا درسایه گذاشته بعدازآن برروی تلف سرکه تندکه در خم بوده باشد چینندکه دو روز میرسد وبعداز آن بیرون آورده درظرف چیده آب سرکه بربالای وی ریزند وصرف نمایندکه جهت تازگی زیاده از ده روز نمی‌ماند وآنچه تیرماهی‌باشد بعداز هفت‌شدن یک شبانه‌روز درنمک‌آب تند باشد وبعدازآن بیرون آورده یک شبانه‌روز دیگر هفت سازند وبعدازآن بسرکه تندکه تلف داشته باشد گذارندکه تازه می‌ایستد دیگر هرگاه آنچه خواهند از بالای تلف برداشته و درظرفی چینند وپودنه وکروش که درآب‌نمک بوده باشد برروی آن چیده آب‌سرکه ریزندکه خوب میرسد اگر تابستانی بوده باشد پانزده روز واگر زمستانی باشد یک ماه زیاد نمیماند غرض که از روی تلف آنچه ضرورت باشد برداشته بشرح صدر رسانیده صرف نمایند.

کروش

را یک روز در نمک آب گذاشته بآب شیرین شویند و درسایه گذاشته چون نیم‌خشک شود در سرکه اندازند.

بادنجان

از رسمی واختراعی اما رسمی بردونوع سامان میشود.

اول درمیزان‌که هوا میل بخنکی کرده باشد و پوست وی محکم شده باشد پایان برداشته در میان سه شکاف نمایند و سه روز درنمک‌آب گذاشته چون بیرون آورند بآب شیرین جوشانیده بعداز آن بآب دیگرکه اندك دوشاب داشته باشد که تلخی وی را بیرون برد بجوشانند وبیرون آورده هریک‌من دوشاب را جهت چاشنی سی استار آب‌ریخته بجوشانند واز دیگ بیرون‌آورده دو من سرکه برآن اضافه کرده زنجبیل وسیر و پودنه وجوزرا کوفته نیز بربالای آن ریزند بغایت خوب است واگر خواهند زنجبیل و سیر درست درمیان بادنجان میتوان‌نمود وبکرفس یا پودنه‌باغی میان بادنجان را به‌بندند.

دوم چون خواهند که فی‌الحال سامان شود بادنجان را بموجبی که مذکور شد پایان برداشته درمیان یک شکاف نمایند و در تک دیگ مناسب بادنجان آب ریخته چوب بربالای وی چینند اول سر سبست بعد از آن تلف سرکه را بربالای چوب پهن ساخته بادنجان بربالای وی چیده زردچوبه کوفته را بربالای وی پاشند که‌محل جوشانیدن بسیار مهرا نشود باز اگر خواهند که بادنجان چینند اول تلف سرکه ودوم سر سبست وبعدازآن‌نیز تلف سرکه بربالای‌بادنجان‌پهن‌نموده بادنجان چینند وزردچوبه را کوفته بربالای وی پاشند وبعد از آن سر دیگ‌را پوشیده آتش کنند که برجوش آید ودیگر آهسته آتش کنند که‌برسد بعداز آن بادنجان‌را بیرون آورده بسرکه‌شویند وزنجبیل وفلفل ودارچینی وسیر وپودنه وجوز را کوفته بربالای وی پاشند وچاشنی‌را بدستوریکه مذکورشده بربالای وی ریزند خوب میشود واگر خواهند تایک سال نگاه میتوان داشت وضایع نمیشود.

وآنچه اختراعی است

از پیاز وانگور که‌اول‌پیاز را حلقه‌بر کرده بعدازآن بادنجان را پایان برداشته درمیان دوشکاف نمایند و در روز درسایه گذارند وبعداز آن‌یک‌من دوشاب‌را با نیم من آرد در دیگ کرده چون برجوش آید اول بادنجان را جوشانیده مهرا سازند و بیرون آورده خنک سازند وبعداز آن پیاز را یک‌جوش داده نیز بیرون آورده خنک سازند و دیگر پودنه را شسته هفت سازند وانگور کشمشی وفخری را تلوسه تلوسه سازند وبعداز آن اول قدری پودنه در تک خمچه گذارند وبدفعات بادنجان وپیاز وانگور وزنجبیل وقرنفل وسیر وپودنه برروی‌یکدیگر چینند وبعدازآن چاشنی‌دوشاب ساخته که چهار دانگ سرکه و دو دانگ دوشاب باشد در خمچه ریزند.

اشترقاز

را که از صحراآورند دو روز درآب شیرین کرده بعدازآن بیرون آورند وپوست کرده حلقه‌بر نمایند بطریقی که مجموع برابر باشد بملاحظه جوشیدن و دو روز

دیگر در نمک‌آب باشد وباز بیرون آورده دو روز دیگر در آب شیرین نموده بعد از آن در روی بوریا خشک سازند آنچه‌خواهند درشیره جوشانند وبقیه‌را هرگاه‌خواهند درشیره میتوان جوشانید غرض که دو استار را باسه کاسه آب جوشانند که به‌نیم کاسه آید باز بیرون آورده آبش گرفته باهشت من سرکه جوشانند که تانصف شود وچهارمن دوشاب در دیگ بروی اضافه کرده باز جوشانند خوب میشود وبعد ازآن در کوزه کرده تایک سال اگر بماند ضایع نمیشود.

آب‌غوره سامان نمودن

در وقتی که انگور کشمشی روی شود غوره امیری را که پرآب وخوش‌طعم است واگر ضرورت باشد ازسایر انگورها بعداز انگور سیاه که آب‌غوره بدرنگ وبد طعم مینماید شسته دانه ساخته در سیر کوب کوبند وآب وی را از آرد بیز گذرانیده درشیشه نمایند وبعضی گویند که درآفتاب گذارند وسر شیشه به‌پنبه مضبوط نمایند وبعداز سه روز صاف شیشه را در شیشه دیگر گردانیده باز درآفتاب گذارند ونوبت دیگر بعداز یک ماه صاف نموده ازآفتاب به‌سایه برند ودرهرشیشه دو عدد زنجبیل را که دو بخش نموده باشند گذارند که خوش‌طعم میشود وبعضی گویند که درسایه محافظت نمایند که آفتاب وی را بدرنگ میکند وتخمیناً از دو من غوره پنج من‌آب صاف حاصل‌شود وباید آب‌غوره را که درشیشه نگاه دارند همه وقت لبالب باشد و اگر قدری از شیشه بردارند بقیه را در شیشه خورد گردانند و اگر ملاحظه نکنند بطریق آبلیمو بدطعم وضایع میشود.

فله و پنیر ساختن

فله

زرده تخم مرغ را با شیر تازه بباید آمیخت و نیک بهم زد آنگاه برسر آتش نهاد و آهسته آهسته آتش همی باید کرد تا به‌بندد و فله گردد.

پنیر

سفیده تخم مرغ را با شیر تازه بباید آمیخت و برسر آتش نرم باید گذاشت تا پنیر گردد.

فیلچه‌حاصل نمودن

اول جهت فیلچه چرمی را که کیمخت خوب داشته باشد، نر وماده جدا کرده نر آنستکه سر و پایان فیلچه تیز است و ماده سر فیلچه تیز و پایان وی کند است و ریسمان کشیده پنج روز درمحل بادرو آویزند وبعداز آن زمین‌را آب زده فیلچه‌ها را مع ریسمان از صباح تا پیشین برروی زمین اندازند و بعد از پیشین باز درمحل باد آویزند وآنچه پرده فیلچه بیرون آید و جفت شوند در خریطه کرباس که برگ بید داشته باشد گذارند وچون تخم حاصل شود و انگور ترش وشیرین شده باشد به‌یخ آب شسته بر خریطه خورد آبفت نموده یک انگشتی آزده نمایند و خریطه را در گل سرشوی گیرند که مگس تخم‌را ضرر نرساند ودرتابستان در بادرو ودرزمستان درمیان پنبه نموده درجای گرم گذارند و چون خواهند که تخم را بردارند در شب نوروز تخم را در لته نموده و یک عدد مروارید ویک عدد فیروزه ویک عدد اسفنج جهت میمنت وآنکه بذر زود و خوب بیرون آید درمیان بذر باشد و از صباح تا پیشین که هوا خنک باشد در بغل نگاه دارند وبعد ازآنکه هوا گرم شود درمیان پنبه هرجا خواهند گذارد و چون کرم بیرون آید لته را بآفتاب‌رو برده در روی بالشت تنک

سازند بذر را سایه نموده پنکه برگ توت و اگر میسر نشود برگ خوب و کلان بر بالای ایشان گذارند که به برگ چسبند و برگ را برداشته در قوطی گذارند وتا سه دفعه که بیرون میآیند جدا جدا نگاه داشته محافظت نمایند وتا پنج روز هر روز برگ دهندآنچه کرم اول بیرون آمد ویک‌وقت وآنچه دوم وسوم بیرون آمده دووقت دهند که برابر یکدیگر شوند و باید که تا آخر که فیلچه چیده شود هر چند شام اسفنج سوزند وچون در قوطی خورد یک خواب نمایند که سه روزاست وبیدار شوند بروح حضرت ایوب صبور دعا کرده بعد ازآن برگ بربالای ایشان گذاشته ایشان را در غربال و سبدهای پهن تنک سازند وروز دونوبت برگ دهند تادوازده‌روز وچون بخواب دوم روند و بیدار شوند باز در سبدهای پهن و غیره تنک سازند که هرچند تنک میشوند بی‌علت و بالیده میشوند وبعدازآن هرروز سه‌نوبت تا دوازده روز برگ دهند و چون بخواب سوم روند و بیدار شوند بوی کرده بعد از آن سیر و گشنیز را کوفته درچهارکنج خانه فیلچه برروی دیوار مضبوط نمایند و خانهٔ ایشان باید که خشک وبادرو باشد وآنچه برگ خورند دهند که بزرگ‌شوند وقوت یابند بعدازآن ایشان را برتخت و شاخ نمایند ودراین ایام که در خواب میشوند روز یک نوبت ویا دو نوبت اندك برگ دهند که آنچه درخواب نشده باشند برگ خورند و برگ بسیار ندهند که کرم‌ها که درخوابند درمیان برگ‌ها ضایع نشوند وچون از خواب چهارم بیرون آیند باز بخوردن مشغول میشوند آنچه برگ خورند دهند در برگ‌دادن تقصیر ننمایند و سر شاخ هفت درخت را مع برگ دسته بسته ایشان را باز نموده ودرچهارکنج خانه گذارند وخارخرجه درمیان وبرتخت وشاخ نیزگذارند که بنیاد فیلچه تنیدن است و تخمها پانزده روز را باتمام برسد وآن‌چه کرم مانده باشد در تخت وشاخ روی چین نموده بجای دیگر برند و برگ دهند که ایشان نیز کار خود باتمام رسانند ودرب خانه را تاسه‌روز به‌بندند وکسی درخانه نرود وروز چهارم بفیلچه‌چیدن مشغول شوند و یک استار بذر را چهارده خروار برگ کفایت است و آفت کرم از موش و مورچه وباد و چغوك وگربه و کمل است و باید که

همه کس را درخانهٔ فیلچه نگذارند ملاحظه نمایند که کسی نظر ناپاك بر فیلچه نیاندازد وآن کس که محافظت می‌نموده باشد، نیز درمحل برگ‌دادن وسایر مهمات آن خبردار باشد که دست ناپاك بکرم فیلچه نرسد که بدآمدن فیلچه اکثر بدین واسطه هاست واین امر پاکی تمام میطلبد وآنکه بعضی گویند که در اول حال برگ از هرجا آورده دهند معلوم است که چون کرم ازمال مردم پرورش یابد در دنیا و آخرت چه نتیجه خواهد داد.

اندیشه نمایند که از برگ غیری بدیشان ندهند که حضرت الله تعالی برکت تمام دهد واگراحتیاط ننمایند برکت وفایده ندارد چنانچه مشاهده میشود و گفته اند آنها که تجربه نموده اند.

شعر

ازفیلچه خواهی که بیابی توحضور — کارت بمراد آید و خالی زقصور
باشی بنماز وندهی برگ حرام — یابی برکت بروح ایوب صبور

محافظت نمودن بیوت نحل

که حضرت جلال احدیت در کلام قدیم خود ازاین معنی خبر میفرماید که **و اوحی ربک** و الهام فرستاد پروردگار تو **الی النحل** بسوی زنبوران عسل یعنی دردلشان افکند **ان اتخذی** آنکه فرا گیرید **من الجبال** ازشکاف کوهها **بیوتا** خانه های مسدس متساوی آراسته بحسن صنعت وصحت قسمت **ومن الشجر** وازمیان درختان نیز خانه گیرید یعنی در کوه و شجر جای کنید وقتی که صاحبی ومالکی نداشته باشید و **مما یعرشون** وخانه گیرید ازآنچه مردمان بنا میکنند یعنی مالکان شما چون کندو و غیر آن

اما عسل طبیعت **وی** گرم وخشک است سردمزاج را نیکوست گرم‌مزاج را بد است مصلح وی ترشی است.

ازشهد لطیف خوش پاکیزهٔ خوش‌طعم   هرچند کنم وصف بسی خوشترازآن‌است

قاعده چنان‌است که چون خواهند خانه **کلیز**را درزمستان بآفتاب برند درآخر عقرب نقل نمایند ودرتابستان آخر حوت از آفتاب به‌سایه برند و اگر ضرورتی واقع شود که درغیر این دومحل نقل باید کرد شب درب خانه کلیز را بسته قریب یک فرسخ دور برده ودرب خانهٔ ایشان را باز نمایند واگر کمتر ازیک فرسخ برند خانهٔ قدیمی خود را فراموش نمیکنند و تلاش خانهٔ قدیمی خود مینمایند و بدین واسطه اکثر ضایع میشوند واگر خواهند که از آنجا نیز نقل نمایند باز شب درب خانهٔ ایشان‌را بسته بهرجا خواهند برند وآنجا که جهت ایشان ترتیب مینمایند ازهرخانه تاخانهٔ دیگر سه ذرع فاصله گذاشته سر درپس سازند جهت آسانی آمد وشد ایشان واگر چنانچه در تابستان ملاحظهٔ سایه نکنند وایشان را درآفتاب گذارند در میانهٔ

ایشان کرم سفید پیدا میشود که‌آنرا پاپوله میگویند وآثار آن کرم اینستکه مورچه درخانهٔ ایشان راه می‌یابد چنان‌چه بعضی ضایع میشوند و بعضی دیگر خانه را باز گذاشته بهرطرف میروند وچون زمستان شود خانهٔ ایشان را بآفتاب برده پناه سازند که برف وباران تشویش ندهد و خانهٔ ایشان را بعد پناه دیوار بشال و نمد وآنچه میسر شود بپوشند که سرما ضایع نکند وبقدر سرما درمحافظت ایشان کوشند وچون زمستان ذخیرهٔ ایشان کمی کند وگل بهار نزدیک نباشد خواجه‌سرایان که درمیان ایشان میباشند و شناختن ایشان آنستکه کلیزان سیاه رنگ وگرد و قنداند و نیش ندارند یک یک را کشته بیرون میآورند وازآنجا فهم‌میشود که ذخیره تمام کرده‌اند ونوع دیگر چنان فهم میشود که گوش برخانهٔ ایشان گذارند اگر ذخیره دارند صدای تمام دارد واگر ذخیره ندارند اندك صدای دارند وچون فهم شود که ذخیره ندارند نی فارسی‌را بریده هردو سر بندرا گذاشته ازروی‌آن تنکه بردارند ودرمیان‌آن دوشاب چاشنی ریزند ودرمحلیکه آفتاب باشد بردرب خانهٔ ایشان گذارند که طعمه برمیدارند و چون در بهار گل پیدا شود برطرف سازند که دیگر جهت خود طعمه پیدا سازند وقاعدهٔ ایشان آنستکه درزمستان درب خانهٔ خودرا بموم خورد میسازند آن موم را دربهار از درب خانهٔ ایشان برمیدارند وخاصیت آنموم آنستکه اگرگوش کسی درد کند قدری را فتیله ساخته درگوش‌آنکس گذارند حضرت الله شفا میدهد دیگر درهر سه سال خانهٔ ایشان را نوسازند وخانهٔ ایشان ازکندو چه شوشک ویا کدو ویا صندوق خورد میباشد و درسرطان چون از خانه بخانه نقل نمایند خانهٔ قدیمی ایشان را برداشته دو ذرع دور برده سر خانه را باز نمایند وخانهٔ نورا بجای کهنه گذارند و لته دود نموده بدرب خانهٔ ایشان برند چنانچه دود درخانهٔ ایشان پیچند و دست برخانهٔ کهنهٔ ایشان زده ازآن جابخانه نو نقل مینماید و ملاحظه پادشاه نمایند که بواسطه دود ضایع نشود وشناختن پادشاه آنستکه خوش‌شکل وبلندقد است ونیش ندارد وضرر نمیرساند وبهرجانبی که میل‌مینماید کلیزان‌بتمامی بدان جانب میل مینمایند ونشانی آنکه پادشاه بخانهٔ نو درآمده آنستکه دربانان

بدرب خانه آمده پر میزنند دیگر بعضی شانه ها که جای عسل است آنچه تازه است سفید است و آنچه کهنه است سیاه رنگ است سفید را ازآ نجا برداشته بخانهٔ نو گذارند که بدان انس میگیرند بعدازآن سر خانه را مضبوط نمایند دیگر ازپانزدهم حمل تاآخر ثور جوانه میدهند ودرپانزدهم شاهبچه که میدهند تخمیناً دوازده‌هزار کلیز میباشد چون بهارخوب شده باشد چنانچه گل بسیار باشد شاهبچهٔ دیگر در ثور میدهند وجوانهٔ دوم که بدو هرا مشهوراست جهت‌آن میدهند که دو زمستان نیز ذخیرهٔ کلی داشته‌اند واگر سه هرا دهند عاجز خواهند بود مناسب آنستکه پادشاه ایشان را ضایع نموده بقیهٔ کلیزان را درمیان مادران ایشان ریزند و اگر خواهند در خانهٔ کهنهٔ دیگر که موم داشته باشد مع پادشاه ایشان را جا دهند که بدان انس میگیرند واز زمستان بیرون آمده عسل نیز میدهند ونشانی محل جوانه پرانیدن یکی آنست که صدای غیر معهود مسموع میشود ودیگر جمع شدن کلیزان کهنه و جوانه است بدرب خانه ودیگر بیرون‌انداختن غلاف از اندرون خانه و هر روزه از چاشت تا نیم‌روزگرم منتظر باشند که محل پرانیدن جوانه است اگر چنانچه بلوك جوانه هوا نموده بلند شوند خاك خشك را گرده نموده بجانب آسمان پاشند که فرودآمده بردرخت یادیوار نشینند وبعدازآن کدو نزدیک ایشان‌آورده واگربرشاخهٔ درخت نشینند شاخه را برکدو افشانیده برشاخه دود نمایند که دیگر برشاخه ننشینند و اگر بردیوار نشینند نیز دود نموده بچوب یا قاشق آهسته فراهم آورده دفعه دفعه درکدو ریزند وچون دوجوانه از دو خانه بیرون آمده بریک‌جا نشینند کیفیت جدا کردن وگرفتن آنستکه آب دردهان کرده بر ایشان پاشند و پادشاه هریک را گرفته درماشورهٔ نی نموده وسر آن‌را مضبوط نمایند چون کلیزان بپادشاه خود انس‌تمام دارند هربلوك جوانه برگرد پادشاه خود میآیند واگر یک پادشاه‌را پیدا ساخته گیرند احتیاج پیداساختن پادشاه دیگر نیست باندك دودی کلیزان‌ایشان از هم جدا میشوند وبعد از آن هریک را بکدوئی درآورند وکدو را برزمین نهاده خاطر محلی جمع نمایند که دربانان محل خود ایستاده باشند بعدازآن سر کدو را

مضبوط نمایند که ایشان آمد وشد خود بدین خانه قرار دهند چون شام شود درب خانه را مضبوط نمایند وبهرجا خواهند برند. دیگر چون جوزا شود فهم نمایند که در خانهٔ ایشان ذخیرهٔ زمستان جمع شده باشد و دانستن ذخیره که کلیزان جهت زمستان جمع نموده باشند آنست کلیزان از درون خانه بیرون آمده بر درب خانه می‌نشینند چون دردرون‌خانه جای‌نمانده که منزل گیرند ویاآنکه ازوزن کدو معلوم نمایند کدوی خالی‌را بالای خانهٔ ایشان گذارند وگرد آن‌را مضبوط نمایند وکدورا فراخور زورکلیز وبهار گذارند واگر چنانچه کلیز زور داشته باشد وبهار خوب شده باشد تخمیناً ازخانه وکدوکه برbالای خانه باشد پانزده من یا ده‌من عسل میشود.

روضه هشتم

دربیان نهال اشجار وگل وریاحین بسیاق باغبانی درجهارباغ کاشتن دربرابر یکدیگر

و عمارت جنت آیات بجانب جنوب رو بشمال خواهد بود و ریاض بساتین بهشت‌آئینش بعنایت حضرت الهی و فیض نامتناهی **جلت آلائه وعمت نعمائه** که بنای نه قصر و دوازده برج افلاك را بعماری کن فیکون برافراخت و بشمسهٔ مهر و ماه روی ایوانش را منور و مزین ساخت وچهارطاق، بلند رواق عناصر را بدستیاری قدرت بیچون سر برافلاك برافراشت وبرنگ بیاض صبح و حمرت شفق ملوّن کرده بیاراست . و ریاض قدس را بلاله وگلهای زرنگار و اشجار میوه‌دار با صد لطافت و زیب،بنظارت وطراوت تمام پرداخت وگلستان انس را بگلهای همیشه‌بهار والوان میوه‌های لطیف آبدار عیان گردانید ، ایجاد وتکوین خواهد یافت.

شعر

طراح بنای این کهن دیر گردش ده چرخ باژگون‌سیر
معمار بنای روزگاران گنجینه گشای راز داران
نخل آرای ریاض ابداع نو باوه رسان وی بانواع
پیوند گر نهال انسان درعرض چهارباغ امکان
زین باغچه بهشت پرتو انگینهٔ هرزمان گل نو

طرح چهارباغ وعمارت

طرح آنست که گرد چهارباغ را از پای دیوار سه‌ذرع گذاشته بعدازآن یک ذرع جوی سازند وکنار جوی که ازجانب دیوار است، **سفیددار سمرقندی** نزدیک یکدیگر کارند که خوش‌نماست . و **ناجو** چندان لطافت و میمنتی ندارد و جانب

دیگر جوی که آن نیز حاشیه است ، **سوسن** مناسب است و سه زرع دیگر غرق که راه‌رواست گذارند وبعداز آن یک‌زرع دیگر جهت‌جوی وجانب غرق‌را برحاشیه **سوسن** کاشته برلوله‌پل که پنج زرع از**سفیدار** دوراست،**زردآلو** کارند. باید که میان دو**زردآلو** هشت‌زرع فاصله باشد ودرمیان‌آن **گل‌سرخ وشفتالو** مناسب است. واز**زردآلوئی** که‌مذکور شد هرپنج‌زرع را درمیان فاصله گذاشته‌باز **زردآلو** کاشته **آلوانگور** پیوندنمایند وبعد از آن میانه راست شاه‌جوی گذاشته ، آب را بحوض که روبه‌عمارت است آورند ، و کنارۀآن **همیشه‌بهار وسوسن‌وخنجری** باشد که خوش‌نماست ودرهردو کناره شاه‌جوی مذکور غرق جهت راه‌رو گذاشته بعد از آن جهت **سه‌برگه** جا ترتیب نمایند **و** برهرجانب **سه‌برگه** درمرتبه علیا ، چهارچمن جدا نموده، چمن‌اول **انار** چمن‌دوم **بهی** سوم **شفتالو و شلیل** وچهارم **امرود** باشد ، بعدازچهار چمن باغچه‌ها ترتیب نموده باغچۀ‌اول **بنفشه کبود دوایلچی سوسن وگل‌زیبای صدبرگ وسورنجان**. باغچه‌دوم **زعفرانی ونرگس وگل‌زیبای رسمی**. باغچۀ سوم **لاله باغی وکوهی و دردرگوش و کاکلی وسوسن رسمی وصحرائی وسفید وشقایق رسمی ولاله‌کاکلی**. باغچۀ‌چهارم **یاسمن کبود وارغوان زرد وبنفشه‌زرد ولاله‌دوطبقه وشب‌بوی** باغچۀ پنجم **گل‌مله‌وپنج‌برگ وابرش وصابونی وآتشی وگل زرد ونسرین وبغدادی وقازقان** ، باغچۀ ششم **گل رعنا** ودرمیانه **خشخاش**. باغچۀ هفتم ، **یاسمن‌زرد وگل شش‌ماهه وزنبق ونیلوفر و گل‌قرنفل وسوسن لیموئی وختمی چینی**. باغچه هشتم ، **ختمی‌خطائی ویاسمن‌سفید وشب بدوستان وچمن‌افرور** . باغچۀ نهم ، **لاله‌خطائی وبوستان‌افروز** که هردفعه بایکدیگر میرسند ، کارند مناسب است.

درپایان باغچه‌ها ازجانب شرقی وغربی **نسترن** وقرینه آن درشمال حوض دو بوته **نسترن** دیگر بکارند.

حوض باید که بیست زرع یا آنچه مناسب دانند ازعمارت دور باشد وگرد کرسی عمارت ، خیار و توت بیدانه خواهد بود . وآنچه نزدیک بعمارت باشد از جانب شرقی **آلوبالو** وغربی **گیلاس** و درمیان **ارغوان سرخ** کارند وبرجانب جنوب

عمارت برلوله پل که نسر است **سیب** کارند که اگر درآفتاب باشد کرم ضایع میکند **وانجیر** را برجانب شمال که‌آفتاب‌رو وپناه باد است کارند وپیوسته باید که بمحافظت اشجار میوه‌دار وگلهای ملون زرنگار مشغول باشند تا از نهال امید وگل ملون و سفید حظ تمام وفایده مالاکلام یابند.

شغر

خواهی کـه نهال دولتت آرد بـار
گلهای لطیف بشکفد در گلزار
از تربیت درخت و گلها زینهار
القصه کـه یک لحظه نباشی بیکار

شعر

بشکر تو ای پادشه ذوالجلال — قادر دانا احد بی مثال
نخل مرادم کـه شده بارور — از اثر لطف تو ای راهبر
نشو و نما یافته از آب وخاك — میوه رسانیده چو اشجار وتاك
خوب رسیده است همه میوه‌اش — روح شده تازه زنو باوه‌اش
هست امیدم که زخاص و زعام — هر که کند سایهٔ کویش مقام
از کرم ولطف بهر گشت وسیر — یاد کند شاعر خود را بخیر
آمده از طرح فلك در ثنا — هست ز انعام ملك در دعا

وبرارباب عقل وفراست واصحاب فهم ودرایت ظاهر خواهد بود که مجموعه مذکور در ذرات کیمیا تأثیر وصفات بی‌نظیر وعمارت مستنیر و ارتفاعات حسنه از اسم و تواریخ این نسخه غریبه واقتباسات لطیفه عجیبه همه از آثار تائید دولت و انوار خورشید طلعت وعلو همت آن عالیحضرت وگوئیا که آیهٔ کریمهٔ .

ان‌الذین آمنوا وعملوالصالحات کانت لهم جنات‌الفردوس نزلاخالدین فیها لایبغون عنها حولا ـ درشأن آن عالیحضرت نازل شده .

شعر

ای وارث مظهر العجایب
وی مظهر، مظهرالغرایب
نبود عجب ار تو جمع داری
ای جامع مجمع عجایب
هم پیش حق از مقربانی
هم نزد شهان دهر، نایب
هم مرتکب هرآنچه باید
هم زآنچه نه درخوراست تایب
زآنجا که نه عقل کل برد راه
عقلت گذرد بفکر صائب
خور فرش ره تو سازد از نور
شب راه تو رو بد از روایب
بیچاره نیاز، داعی تست
گر حاضر وگر زتست غایب
یارب که خدای حافظت باد
زآفات حوادث و مصائب
خصم تو همیشه باد خاسر
پیوسته مخالف تو باد خائب

امید بمکارم اخلاق ناظران این چمن بی‌نظیر وطائفان این روضه جنت نظیر آنکه چون برخللی مطلع شوند یا برسهوی واقف گردند به‌عفو واغماض بپوشند ودر افشای آن بزبان عیب و اعتراض نکوشند .

من معترفم که کارمن جمله خطاست — معذورم از آنکه بربشر سهو رواست
ای خواجه اگرتوان، دراصلاح بکوش — درعیب نظرمکن که بی‌عیب خداست

شعر

شکر که سرمایه من سود داد نخل امیدم ، برمقصود داد
شکر کـه این نسخه بپایـان رسید عـاقبت الامـر بسلطـان رسید
دولت آن شاه جهان پایدار تا که بود ارض وسما برقرار
سیر کند تا بفلک مهر وماه تا دمد از کوه و ز صحرا گیاه
نصرت هر روزهٔ دولت مدام لطف حقش همدم وعمر تمام
منشی ایـن نـامـه نـامـی تمام زد رقـم خـاتـم تـم‌الـکلام

باتمام رسید وباختتام انجامید ، تسوید این بیاض وتوشیح این ریاض ، روز شنبه هفدهشعبان نهصدوبیست‌ویک ازهجرت. **الحمدلله علی‌الاتمام والصلوة‌والسلام علی‌محمد خیرالانام وآله لبررة‌الکرام** بدارالسلطنة **الهرات** صان‌عن‌الافات .

قدتم‌الکتاب بعون‌الله ملک‌العلام

فهرستهای کتاب

فهرست نام والقاب کسان

فهرست نام جای‌ها

ن

ه

فهرست اصطلاحات نجومی و تقویم سعد و نحس ایام و ساعات ونام‌های عناصر وغیره

فهرست نام پرندگان

فهرست نام دد و دام ، خزندگان و حشرات

فهرست نام‌گیاهان

با معادل نام‌هائی‌که در زبان فارسی امروز مصطلح است و نام‌های علمی آنان

فهرست لغات و اصطلاحات

بذر نمودن : ۵۲، ۶۱، ۸۴، ۹۴، ۹۶، ۹۷ کاشتن بذر وتخم

برافتادن : ۵۶ افتادن

برچفت رفتن : ۱۰۰ انگور وسایر گیاهان رونده که به داربست وچفته وآلاچیق بالامیرود

برگ پیوند : ۲۲۷

بریدن فضلهٔتاك : ۷۷ هرس کردن

بستان : ۵۲

بعر : ۸۰ عربی‌است، پشکل گاو وگوسفند

بندتاك : ۱۰۹ در اصطلاح موکاران امروز کلید نامیده میشود

بوته : ۹۳

بهاری : ۸۸، ۹۴، ۹۶، ۹۷ زراعتی که در بهار انجام گیرد

بیخ : ۲۶۱ بمعنی اشنان = چوبک است

پاشان ساختن : ۱۰۲ پاشاندن

پایان آب : ۱۰۵ ته‌آب در خاتمه آبیاری زراعت

پرخاب : ۲۵۵ در فرهنگ‌ها دیده نشد تصورمیرود طبقه و جا و محل مخصوص باشد

پرنم بودن : ۹۸ مرطوب و پرآب‌بودن

پس افکنده : ۸۰ فضله

پل : ۸٤ بروزن سر بمعنی کرت

پل نمودن : ۸٤، ۹۲، ۹٤، ۹۶، ۹۸، ۹۹، ۱۰۲ مرزبندی و کرت ساختن ـ کرت بندی

پنبه‌زار : ۶۹، ۷۰

پنجه زدن : ۸۵ نیش زدن و جوانه زدن گیاهان و بالا آمدن آن مخصوصاً در زراعت گندم وجو اصطلاح میشود

پنگ : ۱۰۸، ۱۰۹ چوب‌خوشه ـ شاخه‌های باریک درخت ومو

پنگ آب‌دادن : ۱۱۱ آبیاری قبل از هرس کردن پنگ‌های مو

پوده شدن : ۵۶ پوسیده شدن ـ پوك گشتن

پیش‌رس کردن : ۵۲

پیوند : ۲

پیوندکردن : ۷۸

پیوند نمودن : ۵۹

تاك بریدن : ۵۱، ۷۶، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۲ هرس کردن مو

تاك نشانیدن : ۵۱، ۷۶، ۷۷، ۱۰۵، ۱۰۶ کاشتن‌مو

تخته تخته نمودن : ۱۰۵ قسمت کردن‌زمین‌بقطعات وکرتهای کوچك برای تسهیل کارهای‌زراعتی

تخم : ۸۱ = بذر

تخم پاشیدن ۸ = بذرپاشی || تخم کاشتن

ترازو شدن به آب : ۱۰۶ تراز شدن

تربری : ۱۱۲

تك : ۱۰۸ ته

تك‌پل : ۹۶ ته کرت

تلف : ۲۵۳ بکسر اول و دوم تفاله و جرم و کثافات

تنك ساختن : ۹۷، ۱۰۲ بضم ت و ن خلوت کردن ورقیق کردن

تنك شدن : ۸۵

تنور : ۸۲

توته : ۲۵ نیچهٔ گلاب گیری
تیرماهی : ۹۷،۹۴ اول زراعتی که در تیرماه انجام شود . دوم بمعنی گزر وزردك
تیزبر : ۵۵
تیش : ۹۶ جوانهٔ که تازه سر بزند
تیش زدن زمین : ۱۰۰،۹۲،۸۵ نرم کردن زمین با تیشه وبلو
جلنگ : ۱۲۱ به کسراول ودوم بوتهٔ خربزه وخیار وهندوانه و امثال آنها
جوانه کندو : ۲۷۸ بهره وبچه جدید کندوی عسل
جویه : ۱۰۶،۱۰۰،۹۲،۸۵ ═ نهر ═ جوی
جویه کندن : ۱۰۵،۵۱ نهر کنی
چاه : ٦۵
چهارپا : ٦۵
حمام : ٦۵
خاك‌آب دادن : ۸٦ آبیاری دفعات اول پس‌ازشخم وکشت
خارپشته : ۱۱۱ مرزوپشته
خانه : ٦۵
خراك : ۷۹ ، ۸۰ ظاهراً بمعنی کودو رشوه است ولی در لغت بمعنی خرخرکردن است که در این محل بی‌معنی است
خروار : ٦۵ بمعنی خرمن
خریطه : ۲۷۳ کیسه
خوشه : ۸۵،۸٤،۸۱،٦٦،٦۵،٦۱،۵۱
خوشه دوپهلو : ۹۰،۸۹
خوشه چهار پهلو ۹۰
خوشه کشیدن : ۸۵
خوشیدن : ۸٦ خشك شدن
داس : ۸۵،۸۲ ═ خس‌های‌سرتیزبرسردانه‌های‌گندم وجوی که در خوشه باشد
داسه : ۸٤،۸۳ بمعنی بالاست
داش : ۲۵۰ بروزن فاش‌کورهٔ که خشت و خم و کاسه وکوزه و امثال آن درآن بپزند وکورهٔ نانوائی را هم‌گویند
دانه : ۸۲ بذر وتخم
دانه بستن : ۸٦ به بذر نشستن غلات و گیاهان
دباغ : ٦۵
درختستان : ۹۱
دشت : ۸۱
دلمل شدن : ۸٦،۸۵ دلمل بروزن بلبل غله که‌هنوز نرسیده، شیری شدن‌غلات
دیمچه : ۸۷ زراعت دیم و بدون‌آبیاری
دیوتاك شدن : ۱۱۳،۱۱۲ رشد زیاد شاخ‌وبرگ تاك بدون اینکه ثمر و میوه بدهد و باصطلاح امروز (نرکشیدن) نامند
راست آب : ۸٤
رانده‌بذرنمودن : ۸۷ پس ازشیارکردن وراندن‌زمین تخم‌پاشی نمودن
رانده‌مال‌کردن : ۸۷،۸٤ ماله‌کشیدن وهموارساختن زمین بلافاصله پس از شخم وشیار
رسیدن : ۹۵
رسدمال نمودن : ۹۲ هموارساختن‌وماله‌کشیدن زمین پس از تقسیم بقطعات و رسدهای‌کوچک

فهرست خوردنی و آشامیدنی

مقیاسات و واحدهای وزن وطول و نقود

استار : ۴۳، ۲۵۹، ۱۰۱ هفت مثقال یک استار
جریب : ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸٤، ۸٥، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۳، ۹٤، ۹٦، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱
خروار : ۱۰۱
دانگ : ٤۳ هریک دانگ چهارنخود
درم : ٤۳ هردرم ۳ مثقال ونیم
دینار : ٤۹

ذرع : ٦٥، ۹٦، ۱۰٥
سنگ بارهرات : ٤۳
شبر : ۸۱ یکوجب
گز : ٥٤، ٦٥ یک ذرع
مثقال : هرمثقال شش دانگ
من : ٤۳، ٦٥، ۸۲، ۸۳، ۸٤، ۸٥، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹٤، ۹٦، ۹۹، ۱۰۰

فهرست نام آلات وابزارها

منابعی که برای تصحیح این کتاب و تهیهٔ مقدمه و تنظیم فهرست‌ها بآنها مراجعه شده

۱- **تاریخ مغول**: عباس اقبال آشتیانی چاپ دوم ، تهران ، ۱۳٤۱ هجری شمسی

۲- **تاریخ ادبیات در ایران**: دکتر ذبیح الله صفا ، ۳ جلد چاپ چهارم ، تهران ۱۳٤۲ شمسی .

۳- **سبك شناسی** : ملك الشعراء بهار ۳ جلد ، تهران . چاپ دوم ۱۳۳۷ شمسی

٤- **لغت نامه دهخدا** :

٥- **حبیب السیر** : خوندمیر ، تهران چاپ سنگی ، ۱۲۷۱ هجری قمری

٦- **مخزن الادویه** : محمد حسین عقیلی چاپ بمبئی ۱۲٦۰ هجری قمری

۷- **فرهنگ فارسی** : دکتر محمد معین چاپ تهران

۸- **فرهنگ برهان قاطع** : تصحیح دکتر محمد معین . تهران . ۱۳۳۰ شمسی

۹- **گیاه شناسی** : مهندس حبیب‌الله ثابتی ، چاپ دانشگاه تهران

۱۰- **روش شناسائی گیاهان** : دکتر زرگری ۳ جلد تهران ۱۳٤۱ شمسی

۱۱- **واژه نامه گیاهی** : دکتر اسمعیل زاهدی : نشریه شمارهٔ ۹۰٥ دانشگاه‌تهران

۱۲- **شلمیر** : (Schelimmer) چاپ دانشگاه تهران

۱۳- **فرهنگ فرانسه ـ فارسی** : سعیدنفیسی، ۲ جلد چاپ تهران ۱۳۰۹ شمسی

۱٤- **فرهنگ فارسی ـ فرانسه** : فخرالاطبا : ۲ جلد چاپ تبریز سال ۱۳۳۷ هجری قمری

۱٥- **کشاورزی ومناسبات ارضی‌درایران** : پطروشفکی، ترجمهٔ کریم کشاورز ۲ جلد ، چاپ دانشگاه تهران

۱٦- **فرهنگ ایران زمین** : ایرج افشار ، جلد ۱۳ - تهران سال ۱۳٤٤ شمسی

اصول رده بندی‌گیاهی : دکترجواد سیمندی نژاد جلد ۱ چاپ دانشگاه تهران

۱۸- **درختان ودرختچه‌های ایران** : دکترحبیب‌الله ثابتی ازانتشارات‌دانشگاه تهران .